

عقیدہ امامت و حدیث غدیر

مؤلف:

مولانا محمود اشرف عثمانی

ترجمہ:

مولانا عمر علی دوست

عنوان کتاب:

عقیده امامت و حدیث غدیر

مؤلف:

مولانا محمود اشرف عثمانی

ترجمه:

مولانا عمر علی دوست

موضوع:

عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- عرض مؤلف ۱
- تقریظ محمد رفیع عثمانی ریاست محترم جامعه دارالعلوم کراچی
..... ۳
- تقریظ مفتی محمد تقی عثمانی معاونت محترم جامعه دارالعلوم
کراچی ۵
- استفتاء به خدمت جناب مفتی محمد تقی عثمانی ۷
- امامت و حدیث غدیر ۹
- نتایج این اختلاف ۱۱
- سه نکته اساسی ۱۷
- نکته اول: عقیده امامت ۱۸
- نکته دوم: دوازده امام ۲۴
- نکته سوم: امامت بلافصل سیدنا علی علیه السلام ۲۹
- بررسی اجمالی از دلائل شیعه در مورد امامت بلافصل ۳۱
- آیات قرآنی ۳۳
- پاسخ به یک اشکال از اقوال اهل بیت ۴۵

- حدیث غدیر ۴۹
- سند حدیث غدیر ۴۹
- زمان و مکان خطبه غدیر ۵۱
- محرک و عوامل ایراد خطبه ۵۳
- خطبه غدیر خم و کتب حدیث ۶۱**
- صحیحین: ۶۱
- ترمذی: ۶۲
- ابن ماجه ۶۴
- نسائی: ۶۴
- مسند امام احمد بن حنبل ۶۶
- خلاصه‌ای از خطبه ۶۸
- حدیث تقلین ۷۱**
- حدیث الموالات ۸۹**
- استدلال شیعه: ۹۲
- کتب لغت ۹۳
- تسلسل کلام نبوی ۹۸
- استدلال شیعه در آینه عقل ۹۹
- استدلال شیعه و اهل بیت ۱۰۵
- خلاصه گفتار ۱۰۹**
- عقیده امامت فرقه اثناعشریه ۱۱۳**
- عوامل روانی پذیرش عقیده امامت ۱۱۴
- تأثیرگذاری عقائد ایران قدیم ۱۱۹

عرض مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا محمد وآله

وأصحابه أجمعين

اما بعد...

این نوشته پاسخ تفصیلی به سؤالی است که در رابطه با حدیث غدیر و عقیده امامت مطرح شده بود که اینک بصورت کتاب در دست شماست. این سؤال به دارالافتای جامعه دارالعلوم کراچی رسید. مشفق و محسن من تقی عثمانی صاحب آن را به بنده سپرده اظهار تمنا کردند که پاسخ، قدری با تفصیل باشد بهتر است تا تحقیق کامل مسئله واضح گردد.

بنده شروع به نوشتن جواب کردم.

حاجت به بیان نیست که تحفه اثنا عشریه شاه عبدالعزیز محدث دهلوی، هدایه الشیعه رشید احمد گنگوهی، هدیه الشیعه محمد قاسم نانوتوی و هدایات الرشید و مطرقة الكرامه خلیل احمد سهارنپوری در موضوعات اختلافی ما بین اهل سنت و جماعه و اهل تشیع مهمترین تصانیف علمی هستند. به سبب نور علم، وسعت مطالعه، دقت نظر و تفقه فی الدین این علمای ارجمند(رحمهم الله تعالی) تصانیفشان بدون تردید در موضوع خود به منزله مأخذ و منبع می باشند.

بنده با خوشه چینی از این علما، مضامین منتشر در کتابهایشان را یکجا جمع کرده‌ام. و نیز با رجوع به مأخذ عربی اصلی قدیمی هر آنچه به ذهن ناقصم رسید آن را با سادگی و بی تکلفی ضبط کرده‌ام. کوشش این بوده که

هر سخنی با ذکر مأخذ درج شود و در نحوه نوشتن، طرز سلف صالح (رحمهم الله) یعنی ادب، تهذیب و شایستگی رعایت شود. در تحریر این مقاله بحمد لله، این امر باعث اطمینان قلبی بنده شد که اکابر بنده همچون محمد رفیع عثمانی صاحب و محمد تقی عثمانی با وجود مشاغل گوناگون خویش، آن را به تفصیل مطالعه کردند و با راهنمایی‌ها و مشورت‌های بسیار مفید و مهم، بنده را یاری نمودند. (جزاهم الله تعالی خیراً من عنده).

الله تعالی این کاوش حقیر را سبب نفع و هدایت امت مسلمه بگرداند و این مضمون برای جویندگان حق بالعموم و برای من گناهکار بالخصوص باعث فلاح و نجات دنیا و آخرت گردد. والله تعالی هو المؤلف.

اللهم أرنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه وصلی الله و سلم وبارك علی سیدنا وشفیعنا محمد وآله واصحابه أجمعین.

طالب دعا احقر محمود اشرف غفر الله له
 خادم دارالافتاء - جامعه دارالعلوم کراچی

۱۴۱۶/۱/۲۵

تقریظ

محمد رفیع عثمانی

ریاست محترم جامعه دارالعلوم کراچی

نحمدہ و نصلی علی رسولہ الکریم و علی آلہ و أصحابہ أجمعین و من تبعہم
بإحسان إلى یوم الدین.

بندہ قصد داشتم مسودہ تصنیف تحقیقی برادرزادہ عزیزم محمود اشرف
_ استاد دارالعلوم کراچی - با عنوان «عقیدہ امامت و حدیث غدیر» را بطور
گذرا نگاه کنم. اما شیوہ تحقیق آنچنان سلیس، روان و منظم بود کہ دل
نخواست حرفی از نگاه بیافتد و تنها با دقت خواندن دقیق تمام مسودہ، آرام
گرفت.

در این کتاب مختصر، از آیات و احادیثی کہ اهل تشیع برای عقیدہ
بنیادین خود ((عقیدہ امامت)) استدلال کرده‌اند، با اسلوبی محققانه و
منصفانه بررسی کاملی به عمل آمده است. این بررسی از این لحاظ ضروری
بود کہ منبع بیشتر اختلافات فیما بین اهل سنت و جماعت و اهل تشیع، در
واقع همین ((عقیدہ امامت)) است. این مسئله اگر با معیار دلایل، سنجش
شود بنای اختلافات از بین می‌رود.

با دیدن اسلوب کتاب کہ مطابق با امید و به طرز سلف صالح در قالب
متانت و سنجیدگی علمی نوشته شده مسرور شدم. امید می‌رود اهل تشیعی
کہ مزاج منصفی دارند به نیت طلب حق، مطالعه کنند این تحقیق خیر

خواهانه ان شالله برای آنها هم مشعل راه، ثابت خواهد شد و ما ذلک علی الله بعزیز.

الله تعالی این کاوش مخلصانه را قبول فرموده و برای خوانندگان خیلی مفید و برای نگارنده منصف ذخیره آخرت بگرداند و در علم، عمل و عمر ایشان برکت و پیشرفتهای ظاهری و باطنی عطا فرماید. آمین والله الحمد أولاً و آخراً.

محمد رفیع عثمانی عفا الله عنه

۱۴۱۴/۱۲/۲۲ هـ

تقریظ

مفتی محمد تقی عثمانی

معاونت محترم جامعہ دارالعلوم کراچی

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى.

اما بعد...

بندہ مقالہ ((عقیدہ امامت و حدیث غدیر)) برادر زادہ عزیزم محمود اشرف عثمانی سلمہ را تقریباً کامل از اول تا آخر مطالعه کردم. وقتی کہ دیدم ماشاءالله ایشان درباره عقاید شیعه: امامت، حدیث غدیر، حدیث ثقلین و امامت بلافضل حضرت علیؑ، با متانت و وقار علمی، محققانہ بطور کافی و شافی بحث کردہ است خیلی خوشحال شدم. شیوہ استدلال و اسلوب بیان ایشان عالمانہ و پروقار است طوری کہ بہ خوانندہ اطمینان قلبی میبخشد. ہر کس این بحث را با انصاف و حقیقت پسندی مطالعه کند انشاءالله دیری نخواہد پایید کہ در این موضوعات بہ حق خواہد رسید اما ضد و عناد هیچ درمانی ندارد. الحمد لله، از این تحریر، بر معلومات و اطلاعات بندہ اضافہ شد.

اللہ تعالیٰ در عمر، علم و عمل مؤلف برکت عطا فرماید و ایشان را برای موضوعات علمی و دینی، بیشتر مؤفق نمودہ شرف قبولیت در بارگاہ خود عطاء فرماید. آمین.

محمد تقی عثمانی عفی عنہ

۱۲ / جمادی الاولیٰ ۱۴۱۵ هـ

استفتاء

به خدمت جناب مفتی محمد تقی عثمانی

السلام علیکم ورحمه الله و برکاته

در حل مسئله‌ای مهم، که به خدمت جنابعالی می‌فرستم، سخت به راهنمایی شما نیاز دارم. آن مسئله در صفحات پیوست شده به استفتاء توضیح داده شده است. در آن صفحات، برای اثبات حَقانیت عقیده «امامیه» شیعه کوشش بکار رفته است. از آیات قرآنی و احادیث نیز کمک گرفته شده است و منبع تمام استدلالات واقعه غدیر خم قرار داده شده است.

خواسته بنده این است که به این یاوه سرایی‌های شیعه با دلایل، پاسخ داده شود تا براساس آن، به اداره تهران (شاید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمانهای وابسته به آن باشد. مترجم) بتوان جوابی داد. واقعه غدیر خم با تفصیل نگاشته شود که وقوف در آنجا چه وقت و به چه علتی روی داد. اگر حضرت رسول اکرم ﷺ در آنجا خطبه ایراد فرموده باشند، موضوع خطبه چه بوده است که شیعه آن را زیر بنای عقیده باطل امامیه خود قرار می‌دهد.

برخی از علمای شیعه، از حدیث شماره ۳۲۹ جلد نهم بخاری استدلال می‌کنند و دوازده امام را مصداق دوازده حاکم می‌دانند. لطفاً بطور واضح بفرمایید که این حدیث بیانگر چیست؟ الفاظ حدیث در ذیل می‌آید:

۳۲۹- حدثنا محمد بن المثني: حدثنا غندر: حدثنا شعبه، عن عبدالمك: سمعت جابر بن سمره، قال: سمعت النبي ﷺ يقول: «يكون اثنا عشر أميراً، فقال كلمة لم أسمعها، فقال أبي: إنه قال كلهم من قریش». این مسئله برای بنده اهمیت بسزایی دارد. با احترامات فراوان از شما می‌خواهم که حتی المقدور در پاسخگویی مستند به آن، سریعتر اقدام بفرمایید.

خداوند متعال به شما پاداش نیک عطا بفرماید

اقبال حسین انصاری

امامت و حدیث غدیر

اساس عقاید شیعه، «امامت» است. آنان امامت را از اصول دین بشمار می‌آورند. بدون اعتقاد به امامت ایمان را ناقص می‌پندارند. نزد آنها اصول دین پنج است:

۱- توحید.

۲- عدل.

۳- نبوت.

۴- امامت.

۵- معاد^۱.

و از نظر آنان «ولایت» تعبیری از جنبه عملی «امامت» می‌باشد. به گفته شیعیان، بنیاد اسلام بر پنج چیز استوار است:

۱- نماز.

۲- روزه.

۳- زکات.

۴- حج.

۵- ولایت.

از میان اینها، ولایت افضل است. برخی از دانشمندان شیعه با افزودن طهارت و جهاد، بنیاد اسلام را هفت چیز دانسته‌اند که افضل و بالاتر از همه آنها «ولایت» می‌باشد^۲.

۱- تحفه العوام مقبول، ص ۱۸، چاپ شیعه جنرل بک ایجنسی لاهور، ۱۹۷۴م

۲- برای پی بردن به اهمیت «امامت» در مذهب شیعه به این کتب مراجعه فرمایید:

خلاصه گفتار شیعه درباره امامت این است که جهت ارشاد و هدایت امت بر الله تعالی واجب است که امام تعیین کند. بدین منظور، تا قیام قیامت، دوازده امام تعیین کرده است. یازده امام رخت از جهان برپسته‌اند. اولین امام، حضرت علی علیه السلام می‌باشد و امام دوازدهم، امام غایب است که به او «امام منتظر» نیز گفته می‌شود.

در حالی که از نظر جمهور اهل سنت و جماعت امامت جزو عقاید نیست، بلکه حکمی مهم و اساسی از احکام شرعی می‌باشد. از دیدگاه اهل سنت برای به اجرا درآوردن شریعت اسلامی، یکی از وظایف عامه مسلمین این است که از میان خود، فردی را که اهلیت، صلاحیت و واجد دیگر شرایط رهبری باشد، به عنوان رئیس و سرپرست انتخاب کنند. رئیسی که احکام و قوانین شریعت را بطور فراگیر در جامعه پیاده نماید^۱. به این رئیس و سرپرست، امیر المؤمنین و امام هم می‌گویند. به قدرت و سلطه او، امامت کبری و خلافت گفته می‌شود.

با توجه به این حکم و هدف «امامت» به عقیده اهل سنت، ظاهر بودن و صاحب اقتدار بودن برای امام وقت ضروری است. و گر نه او چگونه می‌تواند به صورت فراگیر احکام شریعت را به مرحله اجرا در آورد؟

مقدمه الامامه لابی نعیم الاصبهانی بتحقیق الدكتور علی ناصر، طبع المدینه المنوره ص ۲۵، دعائم الاسلام للقاضی نعمان بن محمد التمیمی ج ۱ ص ۲ و ص ۱۴، طبع دارالمعارف مصر - کتاب الاصول من الکافی للکلینی ج ۲ ص ۱۸ طبع تهران ۱۳۸۸ هـ ق - کشف الاسرار للخمینی معرب ص ۱۲۱ تا ۱۹۸، طبع دار عمار، عمان اردن - حق الیقین در اصول دین از محمد باقر مجلسی باب پنجم ص ۳۵ تا ۵۰، طبع تهران ۱۳۹۰ هـ ق

۱- شرح العقائد للنسفی ص ۱۵۲ طبع خیر کثیر کراچی و الفرق بین الفرق للامام عبدالقادر طاهر البغدادی ص ۳۴۹ و کتب دیگر عقائد.

در نقطه مقابل این نظریه، شیعه قرار دارد که ظاهر بودن و صاحب قدرت و تسلط بودن را برای امام، شرط نمی‌داند. نزد آنان شخص بی‌اختیار و بی‌قدرت نیز می‌تواند امام باشد، حتی اگر در غاری پنهان شده باشد.

نتایج این اختلاف

شیعه بر خلاف جمهور امت، از عقیده‌ای پیروی می‌کند که در نتیجه آن، اختلافات دامنه داری به وجود آمده است. شاید نادرست نباشد اگر گفته شود بنیاد اختلافات سنی و شیعه «مسئله امامت» است. در ذیل نتایجی چند از این اختلافات اساسی را متذکر می‌شویم:

۱- نزد اهل سنت و جماعت بر عهده عامه مسلمین است که از میان خود شخصی را که اهلیت و صلاحیت داشته باشد به عنوان امام تعیین کنند. نزد شیعه تعیین امام، بر خدا واجب است. جزوی از همین عقیده است که اهل سنت قائل بر «لا یحب علی الله شیء» است یعنی هیچ چیز بر الله تعالی واجب نیست در حالی که شیعه قائل بر وجوب علی الله می‌باشد. (در کتب علم کلام به تفصیل در این مورد، بحث می‌شود).

۲- نزد اهل سنت، امام «منصوص من الله» نیست. به نظر شیعه، امام منصوص من الله است. یعنی امام از طرف الله تعالی تعیین می‌شود.

۳- به نظر اهل سنت، اهلیت و صلاحیت برای امام ضروری است؛ ولی عصمت لازم نمی‌باشد. به نظر شیعه، امام همیشه معصوم است.

۴- از دیدگاه اهل سنت، امام باید در جامعه، خود را ظاهر کند تا مردم بتوانند برای رفع مشکلات خود به او مراجعه نمایند. شیعه معتقد است که امام می‌تواند خود را از دید دیگران مخفی نگه دارد؛ حتی اگر سالهای سال طول بکشد و در غاری پنهان بماند.

۵- اهل سنت بر این باور است که بر امام لازم است که صاحب اقتدار و اختیار باشد و گر نه چگونه می‌تواند به مسائل مردم رسیدگی کند؟ در حالیکه نزد شیعه برای امام جائز است که بی‌قدرت و بی‌اختیار باشد.

۶- از نظر اهل سنت، از پیامبر گرفته تا قیامت، تعداد امامان مشخص نیست. و با توجه به موقعیت زمانی و مکانی، مسلمانان امامی برای خود تعیین می‌کنند و او وظایف امامت را انجام می‌دهد. از نظر شیعه، الله تعالی از زمان رسول الله ﷺ تا قیامت، دوازده امام تعیین کرده است که غیر از این‌ها کسی دیگر حق امامت ندارد. (بنا بر همین نظریه به شیعه، امامیه و اثنا عشریه نیز گفته می‌شود).

۷- اهل سنت طبق تصریح و اشاره پیامبر اکرم ﷺ از طرف امت اسلامی چهار امام بر حق را به این ترتیب معرفی می‌کند:

امام اول: سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه

امام دوم: سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه

امام سوم: سیدنا عثمان غنی رضی الله عنه

امام چهارم: سیدنا علی مرتضی رضی الله عنه

پس از این‌ها نیز سلسله امامت جریان داشت و تا قیامت ادامه خواهد داشت. هیچکدام از این‌ها معصوم نیستند. البته برخی عادل هستند و بعضی ظالم خواهند بود.

نزد شیعه تعداد امامان تا آمدن قیامت دوازده نفر می‌باشد که اسامی آنها پس از رسول اکرم ﷺ بدین قرار است:

۱- حضرت علی مرتضی رضی الله عنه.

۲- حضرت حسن رضی الله عنه.

۳- حضرت حسین رضی الله عنه.

- ۴- حضرت علی زین العابدین.
- ۵- حضرت محمد باقر.
- ۶- حضرت جعفر صادق.
- ۷- حضرت موسی کاظم.
- ۸- حضرت علی رضا.
- ۹- حضرت محمد تقی.
- ۱۰- حضرت علی تقی.
- ۱۱- حضرت حسن عسکری.
- ۱۲- حضرت محمد مهدی^۱.

و از دیدگاه شیعه امام دوازدهم به خاطر ظلم ظالمان و ستم ستمگران به امر خداوندی در غیبت بسر می برد، و در قید حیات است، و هر وقت خدا مصلحت بداند ظهور خواهد کرد^۲. اما یازده امام دیگر، رحلت کرده اند.

۱- تحفه العوام طبع نولکشور ص ۵ و ۶، علاوه بر دوازده امام، شیعه جناب رسول الله ﷺ و حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام را هم معصوم می دانند. به این چهارده نفر «چهارده معصوم» گفته می شود. شیعیان، تا امام ششم از این دوازده امام اتفاق دارند. در تعیین ائمه پس از او در میان شیعه اختلاف شدیدی وجود دارد و به سبب تعیین آنان، فرقه های بی شماری در شیعه، پدیدار شد. الملل و النحل للشهرستانی ۳۶۱/۱، تحفه اثنا عشریه و غیره.

۲- ابوالحسن سیدنا علی بن ابیطالب المرتضی (... ۴۰ هـ) ابو محمد الحسن بن علی الزکی (۳ - ۵۰ هـ) ابو عبدالله الحسین بن علی الشهید (۴ - ۶۱ هـ) ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین (۳۸ - ۹۵ هـ) ابو جعفر محند بن علی الباقر (۵۷ - ۱۱۴ هـ) ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳ - ۱۴۸ هـ) ابو ابراهیم موسی بن جعفر کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳ هـ) ابوالحسن علی موسی الرضا (۱۴۸ - ۲۰۲ هـ) ابوجعفر محمد بن علی الجواد النقی (۱۹۵ - ۲۲۰ هـ) ابوالحسن علی ابن محمد الهادی النقی (۲۱۲ - ۲۵۳ هـ) ابو محمد الحسن ابن علی العسکری (۲۳۲ - ۲۶۰ هـ)

۸- اهل سنت اگر چه از دل و جان معترف به اهلیت، صلاحیت و فضایل حضرت علی علیه السلام هستند ولی ایشان را به عنوان خلیفه بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله قبول ندارند؛ بلکه امامت ایشان را طبق ترتیب خلافت می‌دانند. و ایشان را رابع خلفاء الراشدين (یعنی چهارمین خلیفه از خلفای راشدین) قرار می‌دهند. اما شیعه قائل به امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام است. یعنی آنان بر این اعتقاد هستند که حضرت علی علیه السلام پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله، خلیفه بلافصل می‌باشد.

۹- از نظر اهل سنت، خلافت سیدنا علی علیه السلام در رتبه خودش قرار گرفته است. لذا صحابه و تابعینی که (به اجماع امت) با سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه و سیدنا عثمان غنی رضی الله عنه بیعت کرده بودند را مقصر و گناهکار نمی‌دانند. اما شیعه، خلافت و امامت بلافصل را حق حضرت علی علیه السلام می‌دانند و بیشتر صحابه و تابعین این حق را به ایشان واگذار نکردند. بنابراین، آنان یا کافر هستند یا فاسق^۱. (نعوذ بالله من ذلك).

ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی (۲۵۶ - ۲۶۰ هـ) الامامت عند الجمهور و الفرق المختلفه للدكتور علی احمد السالوس ص ۲۵.

۱ - حق الیقین عربی لعبدالله بن شبر، المبحث الخامس فی ذکر المتاع (علی الصحابه) و فصل فی جواب من اعترض علی الامامیه بتعرضهم للصحابه من ص ۱۷۷ الی ۱۹۵ والمبحث السابع فی بیان الفتن الواقعه بعد النبی و فی حقیقه امر الخلافه و فی سبب ارتداد اکثر هذه الامت بعد نبیها ص ۲۱۳ طبع دارالکتاب الاسلامی - و حق الیقین فارسی از مولی محمد باقر مجلسی از ص ۱۵۵ تا ۲۷۸ طبع انتشارات کتابفروشی اسلامیة تهران و کشف اسرار فارسی از خمینی، مخالفت‌های ابوبکر با نص قرآن از ص ۱۴۴ و مخالفت عمر با قرآن خدا از ص ۱۴۷ و نتیجه سخن ص ۱۵۰ طبع ایران.

۱۰- نزد اهل سنت، بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفای ثلاثه پیش از خلافت خویش، و بیعت حضرت حسن علیه السلام علاوه بر خلفای ثلاثه با حضرت معاویه رضی الله عنه، و بیعت نه امام دیگر با خلفای زمان خود، بدور از مدهانت، نفاق، بزدلی، کذب و تقیه بود. اهل سنت عقیده دارند که بیعت این حضرات که با آگاهی تمام صورت گرفته بود، کاملاً مطابق با احکام شریعت و موافق با مصلحت امت بود. قطعاً بر هیچ یک از آن بزرگان، هیچ اتهامی وارد نمی‌آید. اما نزد شیعه بیعت یازده امام با خلفای زمان خویش از صمیم قلب نبوده، بلکه آنان تقیه (حفاظت در پیش) کار گرفته بودند. بنابر همین، شیعه «تقیه» را به عنوان مهمترین جزو دین خود می‌شناسد. چرا که بدون اثبات تقیه، تهمت زدائی از شأن آن بزرگان ممکن نیست.

۱۱- همانطور که گفته شد از دیدگاه اهل سنت، تعیین ائمه بر الله تعالی واجب نیست و نه تعداد آنان را تا ظهور قیامت مشخص کرده است. اما شیعه بر این اعتقاد است که الله تعالی تا آمدن قیامت، دوازده امام مقرر کرده است که یازده امام به رحمت حق پیوسته‌اند و امام دوازدهم محمد مهدی، امام منتظر می‌باشد و معتقدند که ایشان پس از تولد، فعلاً غایب هستند - در وقتی معین ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و انصاف خواهد نمود. شیعه بنابر همین عقیده خود که ائمه دوازده نفر هستند مجبور گشت که به زنده بودن امام دوازدهم قائل شود. (در سال ۲۵۶ هـ تولد؛ و در سال ۲۶۰ هـ در چهار سالگی در غاری واقع در شهر «سر من رأی» غایب شد). و تاکنون زنده است، و از ظلم ظالمان پنهان شده است. گویا عمرشان بطور غیر طبیعی طولانی شده است. (عمر طولانی ای که ما برای آن نظیر و همانندی نداریم).

سه نکتهٔ اساسی

اگر اختلافاتی که در بالا از مسئله امامت منشعب می‌شد، با دقت تمام مورد بررسی قرار گیرند واضح خواهد شد که بنیاد این همه اختلافات که به تفصیل بیان شدند فقط سه نکته اساسی می‌باشد. اصل و اساس اختلافات، همین سه نکته هستند. اگر با دلائل صحیح قرآن و سنت، این سه نکته به اثبات برسند مذهب شیعه را می‌توان ثابت کرد و گرنه اثبات مذهب شیعه برابر با گره بستن هواست. (کنایه از محال بودنش، مترجم). به نظر ما سه نکته اساسی مذهب شیعه از این قرار است:

۱- «امامت» نیز مانند توحید، نبوت، معاد و غیره یکی از عقاید مهم اسلامی می‌باشد.

۲- تعداد ائمه تا قیامت دوازده نفر می‌باشد که همگی از طرف الله تعالی تعیین شده (یعنی منصوص من الله) هستند.

۳- حضرت علی علیه السلام، امام بلافصل بودند.

اکنون باید به قرآن و سنت مراجعه کرد که آیا این سه نکته با دلائل صحیح قرآن و سنت ثابت می‌شوند یا نه؟ اگر بطور کلی از مسئله مهم و مشهور علم کلام «لا یجب علی الله شیء» و از اشکالات بزرگی که بر دوازده امام خصوصاً بر امام غائب - امام دوازدهم - مذهب شیعه عقلاً و عملاً وارد می‌شوند قطع نظر شود باز هم سه نکته اساسی مذکور به هیچ وجه، به اثبات نمی‌رسند. بیایید بنگرید شیعه برای اثبات این سه نکته اساسی چقدر کوشیده است و دلائلی که بر آنها اعتقاد دارد از چه حقیقت و حیثیتی برخوردار هستند؟

نکته اول: عقیده امامت

طبق ادعای شیعه، عقیده «امامت» نیز بسان دیگر عقائد اسلامی: توحید، نبوت، معاد جزئی از ایمان می‌باشد. بدون ایمان به امامت، ایمان مؤمن کامل نمی‌گردد. برعکس این ادعای شیعه، نه تنها در تمام قرآن مجید آیه‌ای که در آن دستور به ایمان به امامت داده شده باشد و یا عدم ایمان بر امامت را کفر و شرک قرار داده باشد نمی‌یابیم بلکه واقعیت تلخ‌تر از آن، این است که در تمام قرآن مجید بطور کلی نام و نشانی از «امامت» نیست!

احکام شرعیه اگر چه با خبر واحد هم به اثبات می‌رسند ولی برای اثبات مسئله عقیدتی، وجود نص متواتر لازم است. حالا سؤال این است که این مسئله عقیده امامت از کجا به اثبات رسید؟ در حالی که در تمام قرآن مجید، ذکری از آن به میان نیامده است.

علمای شیعه بسیار کوشیده‌اند تا این چیستان را حل نمایند. خمینی - معروفترین عالم شیعه در عصر حاضر - در کتاب مشهور خود «کشف اسرار» که به زبان فارسی نگاشته شده، تحت عنوان «گفتار اول در توحید» ۱۳۱ صفحه را به بحث توحید اختصاص داده است. پس از آن، «گفتار دوم در امامت» را از صفحه ۱۳۲ شروع کرده تا صفحه ۲۲۳ ادامه داده است. در آغاز همین بحث یعنی در صفحه ۱۳۲ خود این سؤال را مطرح کرده که وقتی «امامت» اصل چهارم از اصول بنیادی دین است چرا قرآن کریم بطور صریح ذکری از این عقیده به میان نیاورده است؟

آقای خمینی به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد که اگر بطور صریح، مسئله امامت در قرآن کریم مطرح می‌شد صحابه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شدیداً با ایشان مخالفت می‌ورزیدند. (!) برای همین، قرآن این عقیده را بطور واضح بیان نکرد. البته به وسیله بسیاری از آیات آن را به اثبات رسانیده

است. سپس خمینی، آیاتی را ذکر کرده که ما در صفحات آتی، به نقل آنها خواهیم پرداخت.

در اینجا دو مطلب قابل توجه است: یکی آنکه از یک سو نزد شیعه توضیح عقیده امامت و تعیین ائمه، بر الله تعالی واجب است و از سوی دیگر، طبق نظریه شیعه، الله تعالی از ترس مخالفت مخلوق، آن عقیده را صراحتاً ذکر نکرد. آیا طبق این نظریه، بر الله تعالی اعتراض وارد نمی‌شود که نعوذ بالله، الله تعالی در انجام واجبی، کوتاهی ورزیده است؟ (تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً).

مطلب دوم که بسیار افسوسناک و دلخراش است یکی از بارزترین معایب مذهب شیعه بشمار می‌آید. یعنی بدگمانی، بغض و نفرت نسبت به صحابه رسول الله ﷺ. عقیده امامت مذهب شیعه، چون که از قرآن به اثبات نمی‌رسد آنها به جای اینکه بر خود تهمت بزنند، طبق معمول، همیشه تمام اعتراضات و اتهامات را بر سر صحابه کرام می‌ریزند و خیال کرده‌اند که با وارد ساختن تهمت بر صحابه کرام، عقیده امامت خود به خود ثابت خواهد شد. (!)

جناب خمینی در «کشف الاسرار» و ملا محمد باقر مجلسی در «حق الیقین در اصول دین» برای اثبات امامت، از آیاتی استدلال جسته‌اند که ما آنها را همراه ترجمه ذکر می‌کنیم. خوانندگان محترم، منصفانه قضاوت کنند که آیا مانند توحید، نبوت و معاد عقیده امامت نیز که به سوی ایمان به آن دعوت می‌شود از این آیات ثابت می‌شود؟

۱- خمینی در کشف الاسرار صفحه ۱۳۷ می‌نویسد: اینک به ذکر بعضی از آیات که در موضوع امامت وارد شده می‌پردازیم و از خرد که فرستاده نزدیک خداست داوری می‌خواهیم. سپس در ابتدا، این آیه

را نوشته است: (وی بخش اول آیه را نوشته؛ ما تمام آیه را همراه ترجمه می نویسیم).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۗ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! فرمانبرداری کنید خدا را و فرمانبرداری کنید پیغمبر را و فرمان رویان را از جنس خویش، و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر خدا بازگردانید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است»

خمینی، پس از نقل بخش ابتدایی آیه، با استفاده از قیاسهای عقلی و دلایل ذهنی کوشیده است تا ثابت کند که در این آیه مراد از «اولی الامر» دوازده امام است. سؤال این است که آیا عقیده مذهبی را می توان با قیاسهای عقلی به اثبات رسانید در حالی که در تمام قرآن کریم، ذکری از آن به میان نیامده باشد. اگر چنین است هر شخصی در مورد هر آیه ای از قرآن کریم می تواند چنین ادعا کند که به نظرم در این آیه مراد از فلان لفظ، فلان شخص است. اگر فردی عامی نیز این آیه را بخواند، دوازده امام به فکر و خیالش خطور نخواهد کرد. بالخصوص وقتی که بخش دوم آیه که خمینی آن را ذکر نکرده چنین می فرماید که: «پس هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر خدا بازگردانید».

از آن معلوم می شود که اگر بین حکام و مردم، اختلاف واقع شود، فیصله خدا و رسول خدا در این اختلاف، «حرف آخر» تلقی خواهد شد نه حرف اولی الامر. اگر مراد از اولی الامر، ائمه معصومین باشند پس مراجعه به قرآن و سنت با ترک رأی معصومین چطور؟ در حالیکه نزد شیعه، رأی معصومین

هم مثل خودشان، همیشه معصوم می‌باشد. آنان نمی‌توانند چیزی غیر از قرآن و سنت بگویند. بنابراین، اثبات عقیده امامت، از این آیه بدون تردید بی‌اندازه غلط و نادرست است^۱. بلکه تحت همین آیه، علامه سیوطی (رح) در تفسیر خود «الدر المنثور» قولی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که با توجه به آن اعتقاد به «ائمه معصومین» نفی می‌شود بلکه از آن، مسلک اهل سنت و جماعت در مسئله امامت، بطور کلی تأیید می‌گردد.

اخرج البيهقي عن علي بن ابيطالب قال لا يصلح الناس الا امير برا و فاجر قالوا هذا البر فكيف بالفاجر، قال ان الفاجر يؤمن الله به السبل و يجاهد به العدو، و يجبي به الثئي و يقام به الحدود، و يحج به البيت و يعبد الله فيه آمنة حتي يأتيه اجله^۲.

ترجمه: بیهقی روایت می‌کند که حضرت علی بن ابیطالب فرمود: اصلاح مردم جز با امیر امکان پذیر نیست؛ گفتند اما امیر فاسق چگونه ممکن است مردم را اصلاح کند؟ (چه سودی برای مردم دارد؟) حضرت علی علیه السلام فرمود: الله تعالی به وسیله حاکم بد نیز، راهها را پر امن می‌گرداند، تحت قیادت و فرماندهی او، جهاد با دشمنان کافر ادامه می‌یابد، مال غنیمت بدست می‌آید، حدود به اجرا در می‌آیند، حج بیت الله برقرار می‌ماند، و در قلمرو او، مسلمانان تا واپسین لحظات زندگی با احساس امنیت، به عبادت الله تعالی مشغول می‌شوند^۳.

۲- خمینی برای اثبات عقیده امامت، از این آیه سوره مائده نیز استدلال کرده است:

۱- تفسیر قرطبی، تفسیر مظهري و غيره.

۲- الدر المنثور للسيوطي ۱۷۸/۲

۳- نهج البلاغه ص ۱۰۷ طبع دارلکتب العربيه مصر با اندکی تغییر

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾﴾
[المائدة: ٦٧].

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان! و اگر چنین نکردی، رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از مردمان نگاه می‌دارد، هر آینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند. خمینی بر این باور است که در این آیه، مراد از چیزی که دستور به رسانیدن آن شده، شریعت نیست بلکه «عقیده امامت» می‌باشد که حضرت رسول اکرم ﷺ، مأمور به تبلیغ و رسانیدن آن شده است. در حالی که برعکس ادعای جناب خمینی، در این آیه نام و نشانی از امامت نمی‌باشد. مصنفین شیعه، بر «امامت بلا فصل» حضرت علی علیه السلام نیز، از همین آیه استدلال جسته‌اند که ان شالله در نکته سوم به تفصیل عرض خواهد شد. علاوه بر این، جناب خمینی از آیات ذیل نیز، عقیده امامت را به اثبات رسانیده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ٣].

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما اختیار کردم.

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿١﴾ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾﴾ [المعارج: ١-٣].

تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که به وقوع می‌پیوندد، عذابی که مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند، از سوی خداوند که صاحب درجات و مقاد عالی است.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

جز این نیست که دوست شما خداست و رسول او و مؤمنانی که برپا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را و ایشان پیوسته نمازگزارند.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

ای مسلمانان بترسید از خدا و با راستگویان باشید.

﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [الصافات: ۲۴].

و باز دارید ایشان را هر آینه از ایشان سؤال کرده خواهد شد.

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴].

خداوند فرمود، هر آینه من تو را پیشوای مردم قرار دادم، (ابراهیم گفت) و از فرزندانم (امام و پیشوا قرار بده)، (خداوند فرمود) عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳].

پس از آگاهان (از کتابهای آسمانی) سؤال کنید اگر نمی‌دانید.

﴿وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳].

و نماز گزارید با نماز گزاران.

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷].

یا محمد جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای و هر قومی را راه هدایت کننده‌ای می‌باشد.

با نگاهی به آیات و یا ترجمه شان که در بالا نوشته شد، عقیده امامت به ذهن و گمان خواننده خطور هم نمی‌کند. اما به نظر خمینی، در آیه سوم مراد از نعمت، امامت، در آیه چهارم مراد از سال سائل درباره امامت، در آیه پنجم مراد از اهل ایمان، ائمه، در آیه ششم مراد از حبل الله «امامت» و در آیه هفتم مراد از صادقین، ائمه، در آیه هشتم مراد از سؤال در قیامت سؤال از امامت می‌باشد. طبق خیال خمینی از آیه نهم، امامت دوازده امام ثابت می‌شود و در آیه دهم مراد از اهل ذکر و در آیه یازدهم مراد از راکعین، حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه می‌باشد و در آیه دوازدهم مراد از «هاد» نیز حضرت علی علیه السلام است.

شخصی که از روی انصاف و بدون جانبداری، این آیات از قرآن را مطالعه کند چگونه ممکن است عقیده امامت را از این آیات به اثبات برساند و زیر بنای ساختمان دین و مذهب خویش را، بر عقیده امامت استوار سازد؟ اما بسیار شگفت آور است که مصنفین شیعه این آیات قرآن کریم را با روایات مزعومه و خود ساخته خود تطبیق داده، عقیده امامت را ثابت می‌کنند. آیا چنین کاری، برابر با تحریف معنوی قرآن نیست؟

نکته دوم: دوازده امام

در رابطه با مسئله امامت، دومین نکته مهم این است که نزد شیعه تعداد کل ائمه تا قیامت دوازده نفر است و همگی معصوم هستند و از جانب الله تعالی به امامت برگزیده شده‌اند.

برای اثبات بخش دوم از عقیده امامت، شیعه آیه‌ای از قرآن کریم سراغ ندارد که بر این امر دلالت کند. از سوره فاتحه تا سوره ناس تمام قرآن را بخوانید؛ در هیچ آیه‌ای نام و نشانی از دوازده امام نخواهید یافت که الله تعالی آنان را - بنابر قول شیعه - تا قیامت تعیین کرده باشد. وقتی که در

آیه‌ای از قرآن کریم یا در سنت متواتره صراحتاً یا اشارتاً یادی از این دوازده امام نشده پس از کجا معلوم که الله تعالی تا قیام قیامت این دوازده نفر را به امامت منصوب کرده است؟ در پاسخ به این پرسش، شیعه ادعا کرده که هر امام سابق در مورد امام بعد از خود خبر داده است. ملا محمد باقر مجلسی در «حق‌الیقین فی أصول الدین» می‌نویسد:

«وجه اول آنکه از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب لطف و مرحمت و حکمت الهی است آنست که چنانچه دانستنی نص حضرت محمد ﷺ بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانکه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم هم منصوبند به امامت از جانب خدا و رسول و امام سابق»^۱.

یعنی هر امام سابق به امام لاحق خود خبر داده بود که به امامت رسیده است. اگر این ادعای شیعه پذیرفته شود که امامی، دیگری را به امامت برگزیده یا خبر به امامت رسیدنش را داده بود، از کجا ثابت می‌شود که الله تعالی تا قیامت فقط دوازده امام تعیین کرده است. بسیار عجیب است که شیعه از یک طرف امامت را جزو عقاید می‌داند (برای اثبات عقیده، نص صریح قرآن یا احادیث متواتره لازم است و از قول یک شخص خواه از بزرگترین اولیای خدا به شمار آید ثابت نمی‌شود) و از طرف دیگر این عقیده را فقط با گفته یک نفر می‌پذیرد؟ آیا این، از عجائب و شگفتی‌های دنیای علمی نیست؟

یقیناً درباره دوازده امام، هیچ آیه‌ای در قرآن کریم وجود ندارد؛ ولی آیا در احادیث متواتره، ذکری از این دوازده امام آمده است؟ برای یافتن پاسخ این سؤال، به بررسی کتب معتبر احادیث می‌پردازیم، متأسفانه اینجا نیز در

۱- حق‌الیقین فی معرفه اصول الدین ص ۳۷ طبع کتابفروشی اسلامیة تهران

این باره حدیثی متواتر نمی‌یابیم. فراتر از این، در تمام ذخیره معتبر حدیث، حدیثی که در آن ذکری از دوازده امام معصوم، که شیعه معتقد بر امامت آنهاست، شده باشد وجود ندارد. علمای شیعه از همین یک حدیث مجمل استدلال می‌کنند که شما آن را در نامه گرامیتان نوشته اید. اما از هیچ روایت از روایاتی که این حدیث مجمل در کتب حدیث آمده، امامت دوازده امام معصوم به اثبات نمی‌رسد. در صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب استخلاف (۷۲۲۲) این حدیث با این الفاظ آمده است:

عن عبدالمکک سمعت جابر بن سمره، قال سمعت النبی یقول: «یکون اثنا عشر امیراً - فقال کلمة لم اسمعها - فقال ابی انه قال کلمه من قریش». عبدالملک می‌گوید: من از جابر بن سمره شنیدم که می‌گفت: من از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمودند: دوازده امیر خواهند آمد - پس از آن چیزی گفتند که من نتوانستم بشنوم - پدرم به من گفت: حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: تمامی این امیران از قریش خواهند بود.^۱

همین حدیث با روایت‌های مختلف در کتاب الامارة صحیح مسلم نیز آمده است. همچنین در کتاب الفتن جامع ترمذی، در کتاب الهدی ابو داود و در مسند امام احمد هم این روایت مذکور است. راوی همه این روایات، جابر بن سمره رضی الله عنه می‌باشد. با توجه به تمامی روایات در این زمینه، جریان از این قرار بوده است (با اشاره به فرقی که در روایات هست):^۲

حضرت جابر بن سمره رضی الله عنه می‌فرماید: من و پدرم به خدمت حضرت رسول اکرم ﷺ حاضر شدیم. روز جمعه بود. شامگاهان بود. این همان روزی بود

۱- فتح الباری: ۲۱۱/۱۳ طبع لاهور

۲- راجع تکمله فتح الملهم للشیخ محمد تقی العثماني حفظه الله تعالى ص ۱۸۳- ۲۸۷

که در آن ماعز اسلمی سنگسار شده بود (صحیح مسلم) زمان حجه الوداع بود. سواری پدرم به سواری حضرت رسول اکرم ﷺ خیلی نزدیک بود. (مسند امام احمد) من از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمودند: (۱) دوازده امیر خواهند آمد. (بخاری) (۲) این امر به انتها نخواهد رسید تا وقتی که در میان آنان دوازده خلیفه نگذرد. (مسلم) (۳) امور مردم ادامه خواهد داشت تا زمانی که دوازده مرد حاکم نشوند. (مسلم) (۴) اسلام همچنان غالب باقی خواهد ماند تا دوازده خلیفه (۵) دین زنده و قائم خواهد ماند تا آنکه قیامت وقوع پذیرد یا دوازده خلیفه بر شما حکم برانند (مسلم) (۶) دین همیشه پیروز باقی خواهد ماند تا زمان دوازده خلیفه (ابو داود). بر این سخن مردم تکبیر گفتند و شور و غوغایی بپاخواست. در این هنگام رسول اکرم ﷺ چیزی گفتند که من نفهمیدم. از پدرم جويا شدم که حضرت رسول اکرم ﷺ چه فرمودند؟ پدرم گفت: ایشان فرمودند: همگی از قریش خواهند بود.^۱

کل واقعه که از مجموعه روایات بخاری، مسلم، ترمذی، ابو داود و احمد ثابت می شود همین قدر است که در بالا تحریر شد. در این واقعه، جمله ای را که حضرت جابر بن سمره رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم ﷺ بیان می کند راویان با شش لفظ نقل کرده اند. ما این شش لفظ را با ذکر منابع در ضمن واقعه آوردیم. پس از بررسی تمام این روایات، چهار مطلب آشکارا معلوم می شود.

۱- در هیچیک از روایتها نه نامی از امامان است و نه نشانی از امامت.

۲- در تمام روایات یا لفظ امیر آمده یا خلیفه و یا حاکم.

۱- بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، مسند احمد

۳- چه کسی می‌تواند انکار کند که دوازده امام شیعه غیر از سیدنا حضرت علی علیه السلام و سیدنا حضرت حسن علیه السلام، هیچ کدام از این بزرگان در زندگانی خویش نه امیر شدند و نه خلیفه و نه حاکم. بنابراین، از این روایات چگونه می‌توان دوازده امام را مراد گرفت که شیعه آنان را ائمه معصوم قرار می‌دهد.

۴- نزد شیعه، دوازده امام معصوم، از اهل بیت می‌باشند. در حالی که طبق تمام روایات، منظور از دوازده امیر یا خلیفه‌ای که در حدیث شریف مذکورند کسانی هستند که متعلق به قبیلهٔ قریش می‌باشند.^۱ در یک روایت هم لفظ اهل بیت وارد نشده است. در نتیجه، از هر سو که به این حدیث نظر افکنده شود امامت دوازده امام از آن به هیچ وجه به اثبات نمی‌رسد. برای همین، بسیار درست و بجاست اگر بگوییم که این دوازده امامی که شیعه معتقد به امامت آنهاست وجودشان نه از قرآن مجید ثابت است و نه از حدیثی صحیح. کمترین طالب علم قرآن و حدیث هم می‌تواند به آسانی از عهدهٔ رد این عقیده برآید.

۱- علماء و شارحین حدیث در تعیین مصداق این دوازده خلیفه قریشی بسیار کلام کرده‌اند. (الف) نزد برخی از شارحین مراد دوازده خلیفه ابتدای اسلام بشمول خلفای اربعه است. (ب) نزد بعضی دوازده خلیفه پس از خلفای راشدین است. (ج) دوازده خلیفه قرب قیامت مراد است. (د) نزد بعضی از ابتدای اسلام تا قیامت دوازده خلیفه نامور و عادل مراد است. جهت تفصیل مراجعه شود به: فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۱۱ تا ۲۱۵ تکمله فتح الملهم ج ۳ ص ۲۸۳ تا ۲۸۷.

نکته سوم: امامت بلافصل سیدنا علی علیه السلام

شما در دو نکته پیشین عقیده امامت دیدید که برای اثبات این عقیده بزرگ، شیعه به لحاظ دلایل، چقدر به قحط زدگی مبتلاست و هیچ دلیل صحیحی از قرآن و سنت، آنان را تأیید نمی‌کند.

نکته سوم شیعه این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از خود، حضرت علی علیه السلام را امام بلافصل خود قرار داده بودند. شیعه برای اثبات این نکته سوم، خیلی پافشاری از خود نشان داده است. چرا که طبق خیالشان، اگر پس از رسول الله صلی الله علیه و آله امامت بلافصل برای حضرت علی علیه السلام ثابت شود امامت ائمه دیگر (دوازده امام) یکی پس از دیگری خود به خود ثابت خواهد شد. چرا که همگی آنها وابسته به اهل بیت بودند. به همین خاطر، شیعه به جای اینکه نکته اول و دوم - عقیده امامت و دوازده امام - را از قرآن و سنت ثابت کند (یا به عبارت دیگر پس از شکست خوردن و ناکام ماندن در این کوشش) می‌کوشد تا امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام را به اثبات برساند تا اینکه نکته اول - عقیده امامت - و نکته دوم - دوازده امام - در ضمن این نکته سوم، خود به خود ثابت گردد.

از این کوشش با درک یا بی‌درک شیعه، به این واقعیت پی می‌بریم که اختلاف شیعه با جمهور اهل سنت، اختلاف علمی نیست بلکه اختلافی است سیاسی که جنبه علمی به آن داده شده است. و بنیانگذار این اختلاف عبدالله بن سبا می‌باشد.^۱ او برای نابودی نظام خلافت و برای فروپاشی همبستگی و یکپارچگی مسلمین، عقیده امامت را وضع کرد و اساس آن را، محبت علی علیه السلام و امامت بلافصل ایشان قرار داد. به همین جهت، شیعه

۱- تاریخ مذهب شیعه، تحفه اثنا عشریه، منهاج السنه لابن تیمیه و دیگر کتب در این موضوع.

اکنون هم، دانسته یا ندانسته برای اثبات مذهب خود، تمام کوشش خود را صرف این امر می‌کند که به نحوی، امامت بلافصل علی علیه السلام ثابت شود. و چون امامت بلافصل علی علیه السلام بدون انکار خلافت سه خلیفه راشد اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر فاروق رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه) ثابت نمی‌گردد شیعه با تمام قوا می‌کوشد تا سه خلیفه راشد اول را بی‌لیاقت، نااهل و فاقد شرایط برای امر خلافت معرفی کند و تا می‌تواند نسبت به خلفای ثلاثه (و یاران و پیروان ایشان) عیب بتراشد تا بدین وسیله ادعای امامت بلافصل علی علیه السلام صحیح گردد. ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا.

بررسی اجمالی از دلائل شیعه در مورد امامت بلافصل

دلایل شیعه برای اثبات امامت بلافصل علی علیه السلام را در آینده نقل خواهیم کرد. هر خواننده بی طرفی پس از مطالعه آنها، به آسانی می تواند نتایج ذیل را اخذ نماید:

۱- از تمام آیاتی که شیعه در این باره از قرآن کریم استدلال می کند یک آیه هم این معنی را ثابت نمی کند. روش مؤلفین شیعه این است که آیه ای از قرآن مجید را می گیرند که در آن نه نامی از امامت است و نه نشانی از علی علیه السلام. پس از آن، روایتی از خود نقل می کنند روایتی که در هیچ یک از کتب معتبر حدیث وجود ندارد. یا در کتب خودشان مذکور است یا روایت کرده راویان خودشان می باشد. پس از نقل روایت، ادعا می کنند که ببینید از این آیه، این عقیده به اثبات رسید. چنانچه در هیچ یک از آیاتی که آنان برای مسئله امامت بلافصل علی علیه السلام پیش کرده اند این مسئله مذکور نیست، و نه از سیاق و سباق آن آیه، اشاره ای به این طرف شده است. آری، پس از نقل آن آیه، با ذکر روایات مزعومه و خود ساخته خود، می کوشند تا حرف خود را به قرآن نسبت بدهند.

۲- روش استدلال شیعه از احادیث به دو صورت است:

الف- از احادیثی استدلال می کنند که در کتب متداول و معتبر حدیث وجود ندارد؛ بلکه یا در کتب مصنفین شیعه یافت می شود یا اگر راوی سنی آن را نقل کرده باشد با استناد به راویان شیعه نقل کرده است. بدیهی است

که استدلال شیعه از روایات بی اعتبار یکطرفه چگونه ممکن است که درست باشد؟

ب- و یا از احادیثی استدلال می کنند که در کتب متداول حدیث وجود دارد و به اعتبار سند، نیز در درجه صحیح یا حسن قرار دارد. اما اینها احادیثی هستند که در آنها فضائل و مناقب علی علیه السلام بیان شده است. و شیعه از این احادیث صحیح فضائل و مناقب به این گونه استدلال می کند که وقتی به طور یقین علی علیه السلام دارای چنین فضائلی هستند پس بطور حتم ایشان مستحق امامت بلافصل می باشند. اما این روش استدلال شیعه، چیزی جز مغالطه سطحی نیست. چرا که تا جایی که مربوط به فضائل و مناقب بیشمار حضرت علی علیه السلام می شود - خوارج را بگذار که منکرش باشند - خوشه چینی از اهل سنت و جماعت این فضائل علی علیه السلام را انکار نمی کند بلکه این فضائل را با دل و جان می پذیرند، به نشر و تبلیغ آن می پردازند، آنها را می خوانند و به دیگران تدریس می کنند و به نسلهای آینده می رسانند. بنابراین هیچ اختلافی در ثبوت فضائل برای علی علیه السلام وجود ندارد. اهل سنت از گروه شیعه در مورد فضائل سیدنا حضرت علی علیه السلام دلیل نمی طلبد بلکه ذخیره صحیح و مستند فضائل را که اهل سنت در مقابله با خوارج جمع کرده شیعه از آنها بطور کلی تهی دامن است.

بلکه فراتر از آن، اهل سنت منکر امامت به وقت خود علی علیه السلام هم نیستند. آنها با جان و دل قبول دارند که علی علیه السلام شخصیت والا صفات، مزین به تمام فضائلی هستند که در احادیث صحیح بیان شده است و اینکه علی علیه السلام از ابتدا اهلیت و صلاحیت برای این امامت داشتند که بالاخره مجبور شدند مسئولیت آن را بطور خلیفه راشد چهارم به دوش بگیرند. این چیز دیگر است که در ابتداء، کسانی بودند که نسبت به ایشان، از اهلیت و

صلاحیت بیشتری برخوردار بودند. و به همین خاطر عملاً آنان جلوتر از علی علیه السلام خلیفه شدند. اهل سنت بر این باور است که علی علیه السلام، زمانی که در حیات طیبه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدمات بزرگ دینی انجام می دادند اهلیت و صلاحیت برای این امامت داشتند و آن هنگام هم که وقتی ایشان در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و عمر فاروق رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه با آنان بیعت کردند، از علم، فضل، کرم و شجاعت خویش، امت را مستفیض می گردانیدند.

به همین خاطر باید این مطلب به شدت در اذهان جا بیافتد که اهل سنت نه منکر فضائل علی علیه السلام هستند و نه منکر صلاحیت ایشان برای امامت و قیادت. آری، اهل سنت عقیده بی بنیاد و بی اساس امامت بلافضل علی علیه السلام را غلط و نادرست می داند. عقیده ای بی اساس که شیعه قائل به آن است. چرا که عقیده امامت بلافضل علی علیه السلام نه تنها بی اساس است بلکه بر خلاف واقع می باشد. شیعه در تأیید موقف خود، احادیث معتبری را که پیش می کند در آنها یا ذکر فضائل و مناقب حضرت علی علیه السلام است یا ذکر اهلیت و لیاقت ایشان؛ اما در هیچ یک از آن احادیث، نام و نشانی از امامت بلافضل نیست.

پس از بررسی کوتاه در دلایل شیعه، اینک دلایلی را متذکر می شویم که شیعه از آنها بر امامت بلافضل استدلال جسته است.

آیات قرآنی

آیاتی که از آنها نویسندگان شیعه مثلاً عالم مشهورشان محمد باقر مجلسی در تألیف فارسی خود «حق الیقین فی اصول الدین»، السید الاکبر عبدالله شبر در کتاب عربی خود «حق الیقین فی معرفه اصول الدین» و خمینی

در نوشته فارسی خود «کشف الاسرار»، بر امامت بلافصل علی علیه السلام استدلال کرده‌اند همان آیاتی هستند که ما در بیان نکته اول از منابع استدلالی شیعه بازگو کردیم. نظری دوباره به این آیات بیفکنید که آیا در آیه‌ای سخن از امامت بلافصل علی علیه السلام به میان آمده است؟ نویسندگان شیعه، بیشتر توانایی خود را بر سه آیه از آیات مذکوره صرف می‌کنند. بدین دلیل ما هم دوباره این سه آیه، مطالب واضحی را که قابل فهم همگان باشد یادآوری می‌کنیم:

آیه اول

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۗ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾﴾ [النساء: ۵۹].

این آیه و ترجمه آن پیشتر گذشت و دوباره مصداق لفظ «اولی الامر» در این آیه، ضمن نکته اول، شرح دادیم. اگر دوباره به آن مراجعه کنید بهتر خواهد بود. خصوصاً در تفسیر این، فرموده علی علیه السلام پایان دهنده تمامی مناقشات و جدلها است.

و اما روایتی که نویسنده شیعه در ضمن این آیه نقل کرده و از آن ثابت کرده که مراد از «اولی الامر» دوازده امام معصومی هستند که شیعه قائل بر امامتشان تا قیام قیامت می‌باشد، در کتابی معتبر با سندی معتبر مروی نیست. اگر نویسنده‌ای خیالات و معتقدات خویش را به شکل روایت در آورده به طرف آیه‌ای از قرآن مجید منسوب کند کاری از دست ما بر نمی‌آید؛ و این روش مخصوص نویسندگان شیعه است که ما آن را در صفحات گذشته متذکر شده ایم.

آیه دوم:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ﴾ [المائدة: ۳].

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما اختیار کردم.

در این آیه هم ذکری از امامت بلافضل علی علیه السلام نیست در ضمن این آیه، روایتی که مصنفین و مؤلفین شیعه نقل کرده‌اند در هیچ کتاب معتبری ذکر نشده است.

علاوه بر این، ادعای نویسنده شیعه درباره این آیه مبنی بر اینکه در هنگام بازگشت از حجة الوداع در محلی به نام غدیر خم روز هجدهم ذی الحجة پس از ایراد خطبه نازل شد کاملاً نادرست و بی‌اساس است و وقوع چنین ادعاهایی از نویسندگان شیعه، انسان را حیرت زده می‌گرداند. چون که جمهور مفسرین بر این مطلب اتفاق رأی دارند که این آیه کریمه در حجه الوداع در میدان عرفات روز عرفه نهم ذی الحجه شامگاه روز جمعه نازل شد^۱. علی علیه السلام خود نیز می‌فرماید که این آیه روز عرفه به وقت شام (یعنی

۱- در اینجا نقل آن روایت مشهور که تقریباً در تمام کتابهای سیرت، حدیث و تفسیر آمده بیجا نیست که یهودی به سیدنا حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفت: ای امیر المومنین در کتاب الله شما چنان آیه‌ای است که اگر به ما یهودیان نازل می‌شد روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه پرسید: کدام آیه است؟ آن یهودی این آیه را خواند ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: من می‌دانم که این آیه چه روزی و چه جایی نازل شد. روز عرفه روز جمعه در عرفه نازل شد هنگامی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میدان عرفات وقوف کرده بودند. (یعنی نزولش در حجة الوداع جمعه بود. روز عرفه بود، میدان عرفات بود. عیدی بزرگتر از این چه می‌تواند باشد؟)

نهم ذی الحجه) نازل شده بود^۱. علامه آلوسی (رح) در تفسیر خود روح المعانی می نویسد:

«شيعه از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه این روایت را نقل کرده که آیه مذکور: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در غدیر خم هنگامی نازل شد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» پس از نزول این آیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَاءِ الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ بَعْدِي»؛ یعنی: الله اكبر بر كامل شدن دين، بر اتمام نعمت، بر رضایت پروردگار از رسالتم و بر ولایت علی کرم الله وجهه،...»

علامه آلوسی (رح) پس از نقل این روایت می فرماید: این روایت، نمونه‌ای از افتراهای شیعه است و الفاظ رکیک این روایت (علاوه بر سند) خود شاهی بر این افتراء می باشد^۲.

مفسر نامور علامه ابن کثیر هم در تفسیر مستند و معتبر خود - ابن کثیر - پس از نقل دو روایت شیعه می فرماید:

«نه این روایت صحیح است و نه آن روایت، سخن حق که در آن گنجایش کمترین شک و تردیدی وجود ندارد همان است که این آیه در روز عرفه (نهم ذی الحجه) روز جمعه نازل گشت. چنانچه از امیر المؤمنین عمر

(تفسیر قرطبی ۶۱/۶ به حواله مسلم شریف، نسائی و دیگر کتب حدیث - نیز مسلم

شریف مترجم طبع قرآن محل کراچی ۹۷۶/۳).

۱- تفسیر ابن کثیر ۱۳/۲.

۲- روح المعانی ۶: ۶۱، نصیحه الشیعه از مولانا احتشام الحسن کاند هلوی ص ۵۴۷ تا

فاروق رضی الله عنه و از سمره بن جندب رضی الله عنه مروی است. نیز قول شعبی، قتاده، شهر بن حوشب و دیگر ائمه و علماء همین است.^۱

همین علامه ابن کثیر در کتاب معروف و مشهور خود «البدایه و النهایه» پس از نقل این روایت که درباره آن گفته شد که در غدیر خم نازل شده می‌نویسد: «این حدیث نه تنها منکر در حد اعلی است بلکه کذب است. چون که مخالف با حدیث مستند صحیحین می‌باشد که در آن از امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه ثابت شده که این آیه روز جمعه در عرفه نازل شده بود»^۲.

امام فخر الدین رازی (رح) در تفسیر با عظمت خود - تفسیر کبیر - از همین آیه بر بطلان مذهب شیعه استدلال جسته است. امام رازی می‌نگارد: «علمای ما فرمودند که این آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ بر بطلان قول روافض دلالت می‌کند. برای اینکه الله تعالی در ابتدای این آیه فرموده است: ﴿الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾ [المائدة: ۳] «امروز ناامید شدند کافران از دین شما پس نترسید از ایشان و بترسید از من» به وضوح پیداست که کافران از بروز تغییر و تبدیل در دین ناامید شده‌اند و نیز فرمود که اینک از آنان نترسید و از من بترسید. اگر امامت حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه از طرف الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله منصوص می‌بود یعنی نص واجب الطاعة می‌بود طبق این آیه کسی که آن را پنهان می‌کرد و در آن تبدیل و تغییر ایجاد می‌کرد باید ناامید شود. یعنی یک نفر از صحابه نه می‌توانست این نص را انکار نماید و نه در آن تغییر بوجود آورد و نه آن را مخفی نگه دارد. و وقتی که هیچکدام از این‌ها نشد

۱- تفسیر ابن کثیر ۲: ۱۴

۲- البدایه و النهایه ۵: ۲۱۴

بلکه نه ذکری از نص امامت شد و نه خبر آن ظاهر شد و نه روایتی در این باره نقل شد دانستیم که ادعای این نص، کذب محض است و دانستیم که حضرت علی بن ابیطالب یقیناً منصوص بالامامت نبود.^۱

اگر بر این عبارت امام المتکلمین امام رازی (رح) با خونسردی تمام غور شود، خواننده محترم بدون تردید به این نتیجه خواهد رسید که این آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ نه تنها به نفع شیعه نیست بلکه دلیلی روشن و آشکار برای جمهور اهل سنت و جماعت می باشد. والله المؤفق.

آیه سوم:

آیه سوم که نویسندگان شیعه خیلی از آن استدلال می کنند این است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^(۱۷)
[المائدة: ۶۷].

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان! و اگر چنین نکردی، رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از مردمان نگاه می دارد، هر آینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.

شیعه می گوید این آیه کمی پیش از خطبه غدیر خم (۱۸ ذی الحجه سال دهم هجرت) نازل شد. پیش از این، حکم امامت علی بر حضرت رسول اکرم ﷺ نازل شده بود ولی ایشان بنا به دلایلی، از رسانیدن آن حکم می ترسیدند تا اینکه این آیه نازل شد و به حضرت رسول اکرم ﷺ دستور داده شد که حکم امامت علی را در بین مردم اعلام نمایید ما شما را حفاظت خواهیم کرد.

حضرت رسول اکرم ﷺ مطابق با این آیه در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی بنام غدیر خم امامت حضرت علی ﷺ را اعلام کردند و از مردمان حاضر در آنجا به دست حضرت علی ﷺ بیعت گرفتند. در نوشته‌ای که شما (مستفتی و سؤال کننده) از نویسنده شیعه فرستاده بودید نویسندگان دیگر شیعه هم همین موقف را دارند^۱.

ما بجای تفسیر و تشریح کامل آیه، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنیم که از آن ماهیت و حقیقت استدلال شیعه ان شاء الله واضح خواهد شد:

۱- در این آیه کریمه مطلبی که قبل از هر چیز، قابل توجه می‌باشد این است که شیعه درصدد اثبات عقیده امامت بلافصل علی ﷺ از این آیه است، در حالی که در این آیه، نه ذکری از علی ﷺ است و نه حرفی از امامت؛ بلکه به طور عام به حضرت رسول اکرم ﷺ حکم داده شده که شما در تبلیغ احکام خداوندی از هیچ کوششی دریغ نورزید. الله تعالی شما را حفاظت خواهد کرد. کافران بپذیرند یا نپذیرند شأن تبلیغ شما از آن متأثر نمی‌گردد. چرا که هدایت کافران در دست الله است نه به دست شما.

این خلاصه و مطلب این آیه. از الفاظ، ترجمه، سیاق و سباق این آیه، با احتمالات بسیار بعید هم، نه عقیده امامت ثابت می‌شود و نه امامت بلافصل علی ﷺ. بنابراین اثبات عقیده امامت از این آیه، آیا افترای محض بر قرآن نیست؟

۱- کشف اسرار خمینی ص ۱۶۴ تا ۱۶۵، حق الیقین فارسی از مولی محمد باقر مجلسی بحث اثبات امامت علی و حق الیقین عربی از عبدالله شبر ص ۱۳۹ و غیره.

(اما درباره روایات غدیر خم، ان شاء الله در صفحات بعد، بحث و گفتگو خواهیم کرد).

۲- طبق رأی علامه ابن تیمیه و جمهور مفسرین، این آیه، عقیده امامت شیعه را رد می‌کند. چرا که در این آیه، به حضرت رسول اکرم ﷺ دستور داده شده تمام احکام دین را برساند. پس اگر عقیده امامت حکمی از احکام دین می‌بود چگونه ممکن است که حضرت رسول اکرم ﷺ، آن حکم را در ملأ عام، واضح و روشن به امت بیان نکرده باشند. به همین خاطر، حضرت عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: شخصی که گمان برد حضرت محمد مصطفی ﷺ چیزی از وحی را مخفی نگهداشته دروغ‌گوست. چرا که الله تعالی به رسول اکرم ﷺ دستور داد، تمام دین را به امت ابلاغ کند.

و همچنین اگر حکم عقیده امامت یا امامت بلافصل سیدنا علی رضی الله عنه را رسول اکرم ﷺ به امت رسانیده باشند چگونه ممکن است که امت بر آن حکم، عمل نکنند یا حداقل به هنگام اختلاف، از آن حکم استدلال نشود. در حالی که پس از وفات رسول اکرم ﷺ صحابه کرام هم از مهاجرین و انصار وقتی که در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند دلائل مختلفی پیش کردند اما هیچ یک از ایشان این نص (عقیده امامت) را پیش نکرد. سپس خلافت عمر فاروق رضی الله عنه و عثمان غنی رضی الله عنه و واقعات شوری روی داد اما کسی از صحابه که علی رضی الله عنه نیز یکی از آنها می‌باشد چنین نصی پیش نکرد. حتی در دوره خلافت علی رضی الله عنه اختلافاتی بروز کرد ولی در آن هنگام نیز، کسی از اصحاب (بشمول اهل بیت) نص عقیده امامت را اظهار نکرد. آیا این همه دلیل روشنی بر عدم وجود چنین نصی نیست؟ و ادعای شیعه، ادعای محض

بدون دلیل است؛ ادعایی که از صحابه و اهل بیت، نه کسی قائل به آن بود و نه ناقل آن!

۳- شیعه مدعی است که این آیه، پس از حجه الوداع و پیش از خطبه غدیر خم نازل گشت، و پس از نزول همین آیه، ایشان در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی به نام غدیر خم امامت علی علیه السلام را اعلام کردند. کسانی که خطبه رسول الله در حجه الوداع را که در میدان عرفات در تاریخ ۹ ذی الحجه در برابر هزاران صحابه رضی الله عنهم ایراد نمودند خوانده‌اند بخوبی می‌دانند که در این خطبه تاریخی حجه الوداع وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حصار را از مسائل بنیادی و مهم دین اسلام آگاه می‌کردند در آخر رو به اصحاب فرمودند:

«وقد ترکت فیکم ما لم تضلوا بعده ان اعصمتم به کتاب الله وانتم تستلون عني فما انتم قائلون قالوا ونشهد انک قد بلغت وادیت ونصحت فقال باصبعه السبابة یرفعها الی السماء وینکتها الی الناس ویقول اللهم اشهد اللهم اشهد اللهم اشهد ثلاث مرات».

و به تحقیق من در میان شما چیزی از خود بجا می‌گذارم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب الله است و درباره من از شما پرسیده خواهد شد، آنگاه چه جواب خواهید داد؟ حاضرین عرض کردند: ما گواهی می‌دهیم که شما به طور کامل ابلاغ کردید، و حق آن را ادا نمودید و خیر خواه ما بودید. پس از آن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که انگشت سبابه‌اش را به طرف آسمان بلند می‌کردند و رو به مردم کردند و فرمودند: پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش^۱.

حالا این چگونه ممکن است که در نهم ذی الحجة حضرت رسول اکرم ﷺ با گواه ساختن الله تعالی، از صحابه کرام اقرار و اعتراف بگیرند که من تمام عقائد و احکام دینی را به شما ابلاغ نمودم و در تاریخ ۱۸ ذی الحجة در محلی به نام خم عقیده‌ای را که به قول شیعه مخفی نگه داشته بود اظهار کنند. آیا این مطلب، برای خواننده‌ای که انصاف داشته باشد قابل درک و فهم می‌باشد؟

۴- تمام روایات مستندی که در شأن نزول این آیه کریمه: ﴿يَا أَيُّهَا

الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ وارد شده، همگی ادعای نویسندگان شیعه مبنی بر نزول این آیه در حجة الوداع را نفی می‌کند. از روایاتی که علامه ابن جریر طبری، امام ثعالبی، امام فخر الدین رازی، علامه قرطبی، علامه آلوسی و جمهور مفسرین از عبدالله بن شفیق، عائشه و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما ذکر کرده‌اند، معلوم می‌شود که این آیه خیلی قبل از حجة الوداع نازل شده بود. از بعضی از روایات چنین برمی آید که این آیه مکی است. ولی بیشتر مفسرین، این آیه را مدنی می‌دانند. علامه قرطبی (رح) می‌نویسد:

دلیل مدنی بودن این آیه روایتی است که امام مسلم در صحیح خویش از حضرت عائشه رضی الله عنها نقل کرده است. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: پس از آمدن به مدینه، شبی رسول الله صلی الله علیه و آله بیدار بودند و فرمودند: کاش یکی از اصحابم، از من نگهبانی می‌کرد. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در این هنگام صدای تصادم شمشیرها به گوش رسید. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: کیستی؟ گفت: سعد بن ابی وقاص هستم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: برای چه آمدی؟ گفت: احساس کردم خطری متوجه شماست. برای حفاظت و نگاهبانی از شما آمده‌ام. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق وی

دعا کردند و خوابیدند. علاوه بر صحیح مسلم در روایات دیگری می‌آید که در این هنگام، آواز شمشیرها را شنیدیم. حضرت رسول اکرم ﷺ پرسیدند: کیستی؟ پاسخ دادند: ما سعد و حذیفه هستیم. برای نگاهبانی از شما آمده ایم. رسول الله ﷺ به خواب رفتند حتی که ما آواز خواب ایشان را شنیدیم و این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ نازل شد. حضرت رسول اکرم ﷺ سر از خیمه پستی بیرون آورده فرمودند: ای مردم برگردید؛ چرا که الله تعالی مرا خود حفاظت می‌کند.^۱

علامه فخرالدین رازی (رح) در شأن نزول این آیه، ده وجه نوشته است. دهمین وجه این است که طبق بعضی از روایات، این آیه در مورد فضیلت حضرت علی ﷺ (نه امامت ایشان) نازل شده بود. امام رازی پس از ذکر ده وجه می‌نویسد:

اگر چه تعداد این روایات، مختلف و بسیار است اما در مورد این آیه بهتر همین است که بر حفاظت از مکر و فریب یهودیان و مسیحیان، حمل کرده شود و با بی‌پروایی از آنها دستور به تبلیغ داده شده است. برای اینکه در قبل و بعد این آیه، روی سخن با یهودیان و مسیحیان است. برای همین قائل شدن به وجوهاتی که این آیه را از سیاق و سباق منفک و منقطع می‌گرداند ممتنع به نظر می‌رسد.^۲

علامه آلوسی (رح)، پس از بحثی طولانی درباره خطبه غدیر خم و روایات شیعه در ضمن این آیه، در خاتمه می‌نویسد:

روایاتی از اهل سنت که بیانگر نزول این آیه در فضیلت علی ﷺ است اگر پذیرفته شود که درست و قابل استدلال هستند باز هم از آنها فضیلت

۱- تفسیر قرطبی ۲۴۴/۶

۲- امام رازی تفسیر کبیر ۵۰/۱۲

علی علیه السلام ثابت می‌شود یا که طبق این روایات علی علیه السلام محبوب مؤمنین است و ما هرگز این را انکار نمی‌کنیم بلکه هرکس (فضیلت علی علیه السلام و محبوبیت ایشان را) انکار کند او را ملعون می‌دانیم.^۱

۵- آخر این آیه ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْكَافِرِينَ ﴿٧٧﴾ [المائدة: ۶۷] «و خدا شما را از مردمان محفوظ نگه خواهد داشت، همانا خداوند کفار را هدایت نمی‌دهد» خود دلیلی است بر اینکه مراد از این آیه، ابلاغ عقیده امامت در حضور صحابه کرام علیهم السلام نمی‌تواند باشد. چونکه بنا به قول شیعه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ابلاغ عقیده امامت از مخالفت صحابه کرام علیهم السلام بیمناک بودند؛ و در این آیه ذکری از صحابه کرام نیست بلکه از کافران سخن به میان آمده است. بنابراین چطور می‌توان صحابه کرام را از این آیه مراد گرفت. مگر اینکه شخصی گستاخ، و دریده دهن، صحابه کرام را نعوذ بالله کافر قرار دهد (چنانکه از شیعیان منقول است) آنانی که قرآن در مورد ایشان می‌فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [المائدة: ۱۱۹]، خدا از آنان خشنود و آنان از خدا خشنودند.

خلاصه کلام آنکه، از هر جهت به این آیه نظر افکنده شود، و به الفاظ و ترجمه آن نظر شود، و سیاق و سباق آن بررسی شود، و روایات شأن نزولش مورد بررسی قرار گیرد به هیچ نحوی، از این آیه، عقیده امامت بلافصل علی علیه السلام به اثبات نمی‌رسد و اثبات این عقیده از آیات مذکور، در واقع چیزی جز تحریف معنوی قرآن مجید نیست.

پاسخ به یک اشکال از اقوال اهل بیت

ممکن است این اشکال به ذهن کسی خطور کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان کل صحابه، امامت علی را اعلام نکرده باشند بلکه به چند تن از یاران مخصوص خویش و اهل بیت، درباره امامت و یا وصایت علی رضی الله عنه راهنمایی‌ها کرده باشند. (نویسندگان شیعه در کتب خود چنین می‌نویسند.) باید دانست که به این اشکال، خود علی رضی الله عنه و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در حیات خویش بطور واضح پاسخ داده‌اند. برای اینکه عبدالله بن سبأ و گروهش، در آن زمان نیز خرافاتی از قبیل اینکه: علی رضی الله عنه وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است، و او را به اموری وصیت کرده که دیگران از آن بی‌خبرند، در میان مسلمانان شایع کرده بودند. الله تعالی بر اهل بیت نبوی، رحمت‌های بی‌کران نازل فرماید که آنان بلافاصله پرده از خرافات برداشتند و با بانگ رسا اعلام کردند که این‌ها حرف‌های بی‌سر و ته و به دور از حقیقت هستند. ما در این مورد فقط سه روایت می‌آوریم:

۱- عن ابي جحيفة رضی الله عنه قال سالت علياً رضی الله عنه هل عندكم شيء ليس في القرآن فقال والذي خلق الحبة و برا النسمة ما عندنا الا ما في القرآن الا فهماً يعطي رجل في كتابه و ما في الصحيفة قلت و ما في الصحيفة قال العقل و فكاك الاسير و ان لا يقتل مسلم بكافر.

از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که من از علی رضی الله عنه پرسیدم: آیا نزد شما چیزی هست که در قرآن وجود نداشته باشد؟ فرمود: قسم به آن ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید، نزد ما چیزی علاوه بر آنکه در قرآن نوشته شده وجود ندارد مگر اینکه کسی درک و فهمی موهبی در کتاب الله داشته باشد و آنچه در صحیفه نوشته شده. عرض کردم: در صحیفه چه نوشته

شده؟ حضرت علی علیه السلام فرمودند؟ دیه، آزادی زندانیان، احکام قتل نکردن مسلمان در برابر کافر و غیره^۱.

۲- عن ابی الطفیل رضی الله عنه قال سئل علی هل خصکم رسول الله صلی الله علیه و آله بشئ فقال ما خصنا بشئ لم یعم به الناس الا ما فی قراب سیفی هذا فاخرج صحیفه فیها لعن الله من ذبح لغير الله و لعن الله من سرق منار الارض و فی روایه من غیر منار الارض - ولعن الله من لعن والديه ولعن الله من آوی محدثا.

از حضرت ابو طفیل رضی الله عنه روایت است که از حضرت علی علیه السلام پرسیده شد: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی مخصوص، به شما داده‌اند؟ فرمود: ایشان به ما چیز مخصوصی که به عموم مردم نداده باشند ندادند جز آنچه در نیام شمشیرم است. سپس صحیفه‌ای^۲ از آن بیرون آورد که نوشته بود: لعنت خداست بر

۱- بخاری به حواله مشکوٰۃ، مرقات المفاتیح ۷: ۵۶ تا ۵۷

۲- درباره این صحیفه نیز (صحیفه علی علیه السلام) شیعیان، حرفهای عجیب و بی سر و تهی مشهور کرده‌اند. (مثلاً: قرآن در آن با ترتیب نزولی اصل خود نوشته شده بود) در حالیکه این صحیفه علی علیه السلام مجموعه‌ای از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله بود. چنانکه ((الصحیفه الصادق)) عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه، ((صحیفه جابر)) جابر بن عبدالله رضی الله عنه ((الصحیفه الصحیحه)) ابوهریره رضی الله عنه، مجموعه‌هایی از احادیث نبوی بودند و در حضرت علی علیه السلام فدییه، قصاص، حقوق ذمیان، ولاء و معاهدات درج شده بود. طبق رأی برخی از محققین، علی علیه السلام در این صحیفه خویش، دستور مدینه و خطبه حجة الوداع را هم محفوظ نگه داشته بود.

شش جا در صحیح بخاری ذکر صحیفه علی علیه السلام به میان آمده است و در هر جا وضاحت شده که این، مجموعه‌ای از احادیث نبوی بود. مثلاً الفاظ روایت کتاب الجهاد ۴۵۱/۱ این است: ما عندنا شیء الا کتاب الله و هذه الصحیفه عن النبی صلی الله علیه و آله. یعنی

کسی که برای غیر الله ذبح کند و لعنت خداست بر آن شخصی که نشانه‌های زمین را بدزدد - مطابق با روایت دیگر بر آن شخصی که نشانه‌های زمین را تغییر دهد - و خدا لعنت کند کسی را که به والدینش را لعنت فرستد و لعنت خدا بر آن کسی که مجرمی را پناه دهد^۱.

۳- عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله ﷺ عبداً مأموراً ما اختصنا دون الناس

بشيء الا بثلاث امرنا أن نسبح الوضوء و الا ناكل الصدقه و ان لا نتري حماراً علي فرس.

از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله بنده ای بودند مأمور؛ به ایشان دستور داده شده بود (تمام احکام دین را به مردم ابلاغ نمایند) که در هیچ چیزی نسبت به عموم مردم قائل به خصوصیت ما (اهل بیت) نشوند مگر در سه مورد: (۱) به ما دستور داده شد که بطور کامل و به نحو احسن وضو بگیریم. (۲) مال صدقه نخوریم. (۳) خر را (برای جفتگیری) بر اسب ماده سوار نکنیم^۲.

پیش ما هیچی نیست جز کتاب الله (قرآن) و صحیفه ای که از رسول اکرم ﷺ منقول است. جهت تفصیل مراجعه کنید. کتابت حدیث در عهد رسالت و عهد صحابه از مفتی محمد رفیع عثمانی (مد ظله العالی) از ص ۷۷ تا ۷۹ طبع کراچی، مقدمه صحیفه همام بن منبه از جناب دکتر حمید الله ص ۴۰ طبع حیدرآباد دکن.

۱- صحیح مسلم به حواله مرقات شرح مشکوه ۱۱۲/۸

۲- ترمذی، نسائی به حواله مرقات شرح مشکوه ۳۲۳/۷

حدیث غدیر

اما حدیث غدیر که شما در نامه خود نوشته‌اید: «من کنت مولاه فعلی مولاه» نویسندگان شیعی، این حدیث را مهمترین دلیل برای اثبات مدعای خود می‌دانند و تمام آیات قرآنی را که درباره عقیده امامت ارائه می‌دهند حول و حوش همین حدیث ذکر کرده می‌کوشند تا به مقصود خود دست یابند. به همین سبب مناسب می‌دانیم که در مورد این حدیث، معلومات مستند، محکم و دقیقی ارائه شود. الله تعالی توفیق دهد که سخن حق را با صدق و اخلاص بیان نمائیم. آمین

سند حدیث غدیر

این حدیث، اگر چه نه متواتر است و نه متفق علیه؛ حتی برخی از محدثین بزرگوار در صحت آن، کلام کرده‌اند و با دلائل قوی این حدیث را ضعیف قرار داده‌اند؛^۱ و لیکن طبق قول راجح، حدیث صحیح است و با طرق متعدد روایت شده است که اصطلاحاً بعضی از آنها در درجه «صحیح» و بعضی در درجه «حسن» قرار دارد. بنابر روایت شدن با طرق متعدد، این حدیث از زمره «مشهور» بشمار می‌آید. شهادت و گواهی علامه ابن حجر عسقلانی (رح) و علامه ابن حجر هیثمی (رح)، برای صحت سند این حدیث کافی می‌باشد.

۱- مثلاً علامه ابن تیمیه، ابو داوود سجستانی، ابو حاتم الرازی و غیره، منهج السنه لابن

علامه ابن حجر عسقلانی (رح) در کتاب ارزنده و قابل افتخار خویش «فتح الباری» می‌نگارد:

«و اما حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ فقد اخرجہ الترمذی و النسائی و هو کثیر الطرق جداً، و قد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد، و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان»^۱.

حدیث «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» را ترمذی و نسائی بیان کرده‌اند، و با طرق مختلف، روایت شده است. ابن عقده در کتابی مستقل، همه طرق را جمع آوری کرده است. خیلی از اسانید این حدیث در رتبه «صحیح» و «حسن» قرار دارند.

و علامه ابن حجر هیثمی مکی (رح) می‌فرماید:

«و بیانہ آنہ حدیث صحیح لامریہ فیہ و قد اخرجہ جماعة کالترمذی و النسائی و احمد و طرقہ کثیرة جداً و من ثم رواہ سته عشر صحابياً، و فی روایہ لاحمد آنہ سمعہ من النبی ﷺ ثلاثون صحابياً، و شهدوا بہ لعلی لما نوزع ایام خلافہ کم مر و سیأتی، و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان و لا التفات لمن قدح فی صحته و لا لمن رده بان علیاً کان باليمن لثبوت رجوعہ منها و ادراکہ الحج مع النبی ﷺ و قول بعضهم ان زیاده اللهم و ال من والاه الخ موضوعه مردود فقط ورد ذلك من طرق صحح الذهبی کثیراً منها»

بدون تردید این حدیث، صحیح است. جماعتی از محدثین مانند ترمذی، نسائی و احمد (رحمهم الله) این حدیث را تخریج کرده‌اند. این حدیث اسانید بسیار دارد. شانزده صحابی، این حدیث را روایت کرده‌اند و مطابق با

یک روایت مسند احمد سی صحابی، این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیده‌اند. هنگامی که در دوره خلافت علیؓ، با وی مخالفت شد، اصحاب به وسیله همین حدیث گواهی دادند. بسیاری از اسانیدش، به درجه «صحیح و حسن» رسیده‌اند. حرف شخصی که بر صحت این حدیث، اعتراض کند یا با این قول که در آن وقت علیؓ در یمن بود رد کند بی‌اعتبار است. چرا که بازگشت حضرت علیؓ از یمن و شرکتش همراه رسول الله ﷺ در حجه الوداع، به ثبوت رسیده است. حرف کسانی که گفته‌اند «اللهم وال من والاه» بر حدیث اضافه ای است موضوع، پذیرفتنی نیست. برای اینکه این اضافه، با چندین سند، روایت شده است و امام ذهبی (رح)، بیشتر سندها را صحیح قرار داده است.^۱

زمان و مکان خطبه غدیر

طلاب تاریخ و سیرت، به خوبی می‌دانند که «حجة الوداع» آخرین و مهمترین سفر رسول الله ﷺ بود. پس از فتح مکه، طبق بشارت قرآنی ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝﴾ [النصر: ۱-۲] مردم، گروه گروه مشرف به اسلام می‌شدند؛ دین اسلام داشت به پایه تکمیل می‌رسید تا اینکه در همین سفر، در میدان عرفات، نهم ذی الحجة این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] جماعت بزرگی از صحابه جان نثار در این سفر، هم رکاب رسول الله ﷺ بودند. به همین خاطر رسول اکرم ﷺ در جای جای این سفر خطبه فرمودند. در این خطبه‌ها نبی اکرم ﷺ

بار بار به اصول بنیادی دین، توصیه و تأکید کردند. برای اینکه امت در آینده از گمراهی ها، مصون و محفوظ بماند. نصایح مهم و باارزش ایراد فرمودند و با یادآوری امور تنازعی و اختلافات از دور جاهلیت تا کنون، قول فصل اظهار داشتند تا اینکه امت از اختلافات درونی، محفوظ مانده و بر «صراط مستقیم» گام بردارد.^۱

رسول اکرم ﷺ در خطبه تاریخی حجه الوداع که در میدان عرفات ایراد نمودند امور سیاسی دین اسلام و نصایحی که در آینده به کار امت آید را متذکر شدند و خصومت‌های قدیمی را که در آینده احتمال داشت شعله ور شود حل و فصل نمودند.

هنگام بازگشت از حجه الوداع، کنار چشمه ای بین مکه و مدینه، نزدیک جحفه، زیر سایه درختان اتراق کردند. این منطقه، معروف به «وادی خم» و «غدیر خم»^۲ بود. اعلان شد که نماز ظهر خوانده می‌شود. ظهر را اول وقت خواندند. پس از آن، رسول اکرم ﷺ خطبه ایراد کردند. همین خطبه، به نام «حدیث غدیر» مشهور گشت. آن روز یکشنبه هجدهم ذی الحجه بود در حالی که روز چهارشنبه چهاردهم ذی الحجه، از مکه مکرمه روانه شده بودند.^۳

۱- خطبه حجه الوداع و خطبات کریمه دیگر این سفر، سیرت ابن کثیر، خطبات

محمدی قسمت پنجم، حجه الوداع الشیخ محمد زکریا الکاندهلوی (رح)

۲- قال الاصمعی: لم یولد بغدیر خم احد الی ان یحتمل الا ان یتحول منها، و غدیر خم موضع

بالجحفه، مرقات شرح مشکوه ۲۱/۶

۳- السیره النبویه لابن کثیر ۴/۴۱۴ طبع دار احیاء التراث العربی، نیز اصح السیر و دیگر

کتب سیرت و حجه الوداع الشیخ محمد زکریا الکاندهلوی ص ۱۹۳

محرک و عوامل ایراد خطبه

چه چیزی باعث شد تا در این محل، خطبه ایراد شود و هدف اساسی از این خطبه چه بود؟

محرک و عامل ایراد این خطبه، این بود که وقتی رسول الله ﷺ، چهاردهم ذی الحجه هنگام حجه الوداع به مکه مکرمه رسیدند؛ پس از ادای عمره، تا چهار روز در مکه مکرمه اقامت گزیدند. در همین مدت، علی ﷺ که رمضان سال دهم هجری به یمن تشریف برده بود خود را به مکه رسانید و خمسی (۱/۵ مال غنیمت) را که حضرت رسول اکرم ﷺ، برای دریافت آن به یمن فرستاده بودند به حضرت رسول اکرم ﷺ تحویل داد. در این سفر بعضی از یاران علی ﷺ، از دست وی شکایتی داشتند.

پس از بازگشت از یمن، این شکایات نزد رسول اکرم ﷺ مطرح شد. این شکایات چه بودند؟ در این باره، روایت‌های مختلفی آمده است. ظاهراً چنین معلوم می‌شود که یاران مختلف، شکایات جداگانه‌ای داشته‌اند. در «البدایة و النهایة» حافظ ابن کثیر (رح) در باب «بعث رسول الله ﷺ علی ابن ابی طالب و خالد بن الولید الی الیمن قبل حجه الوداع» آن روایات را جمع کرده است. خلاصه آن روایات این است:

۱- حضرت بریده اسلمی می‌فرماید: که در دلم نسبت به علی ﷺ کمی کدورت بود. اتفاقاً در همان روزها قرار شد که به یمن برویم. علی ﷺ از طرف حضرت رسول اکرم ﷺ مأمور وصول اموال خمس بود. وی کنیزکی را از خمس برای خود برداشت.

خبر به حاکم یمن -خالد بن ولید ﷺ- رسید. این خبر باعث ناراحتی وی شد. شکایت نامه ای به نام رسول الله ﷺ نوشته فرستاد. نامه رسان من بودم. در حالیکه نامه را به دست داشتیم در خدمت رسول اکرم ﷺ حاضر

شدم. نامه را برای رسول الله ﷺ داشتم می خواندم و تأیید هم می کردم که در این اثناء حضرت رسول اکرم ﷺ دستم را گرفته و فرمودند: آیا کدورتی در دلت نسبت به علی وجود دارد؟ عرض کردم: بله. فرمودند: با او کینه نداشته باش، اگر به او محبت می ورزی بیشترش کن. چون که قسم به آن ذاتی که جان محمد به دست اوست سهم خانواده علی از اموال خمس بیش از یک کنیز است. بریده می گوید: پس از این فرمان حضرت رسول اکرم ﷺ هیچکس، محبوب تر از علی برایم نبود.^۱

۲- عمرو بن شاس اسلمی رضی الله عنه می فرماید: (وی اصحاب حدیبیه می باشد) من جزو لشکری بودم که حضرت رسول اکرم ﷺ، آن را به فرماندهی علی رضی الله عنه، به یمن گسیل داشت. علی رضی الله عنه با من رفتار نامناسبی کرد. رفتارش باعث خشم و ناراحتی من شد. وقتی که به مدینه برگشتم، در مجالس مختلف و برای اشخاص مختلف، خشم و نفرت خویش را اظهار کردم. روزی در مسجد بودم. رسول اکرم ﷺ نشسته بودند. وقتی متوجه نگاهم به سوی خود شدند، ایشان نیز نگاه خود را به طرف من کردند. از جا برخاسته، نزدیک ایشان نشستم. فرمودند: ای عمرو! به خدا! تو مرا آزار دادی. عرض کردم: «إنا لله وإنا إليه راجعون». من از اینکه به رسول الله آزار برسانم، به خدا پناه می برم، فرمودند: هر که علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است.^۲

۱- به حواله بخاری و البدایه و النهایه لابن کثیر ۱۰۴/۵ جامع ترمذی باب مناقب علی و مسند احمد به روایت عمران بن حصین ۴۳۷/۴، ۳۴۷/۵، ۳۵۰/۵، ۳۵۱/۵، ۳۵۶/۵ و ۳۵۸ به روایت بریده الاسلمی

۲- محمد بن اسحاق و بیهقی به نقل از البدایه و النهایه: ۵: ۱۰۵

۳- ابوسعید خدری رضی الله عنه می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله، علی رضی الله عنه را به یمن فرستاد. من هم در آن لشکر بودم. زمانیکه شتران صدقه، بدست ما افتاد از علی رضی الله عنه خواستیم که به ما اجازه دهد تا بر آنها سوار شویم. چرا که شتران ما، در وضعیت خوبی قرار نداشتند. اما وی اجازه نداد و فرمود: در این شتران، سهم شما بیش از سهم عامه مسلمین نیست. از یمن که برمی گشتیم در راه علی رضی الله عنه، جانشینی برای خود تعیین کرد و خود، برای بدست آوردن همراهی رسول الله صلی الله علیه و آله با شتاب تمام رهسپار مکه شد و توانست سعادت همراهی رسول الله صلی الله علیه و آله را در حج، حاصل کند. پس از انجام مناسک حج، رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به علی رضی الله عنه دستور داد که پیش دوستان خود برود. علی رضی الله عنه خود را به لشکر رسانید. پس از رفتن علی رضی الله عنه، ما در یمن از جانشین وی چیزی را که از خود علی خواسته بودیم خواستیم. او خواسته ما را قبول کرده، شتران صدقه را به ما سپرد. علی رضی الله عنه وقتی دید که شتران صدقه، نه تنها دارند استفاده می شوند بلکه در نتیجه سواری، به تدریج ضعف نیز در آنها پدیدار می شود، بر جانشین خویش، خشمگین شد. ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: من سوگند یاد کردم به مدینه (شهر) رسیده تمام پیشآمدها را به اطلاع رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواهم رسانید و از علی رضی الله عنه شکایت خواهم کرد که بر ما خیلی سخت گرفته و برای تکمیل قسم خویش، پس از آنکه به شهر داخل شدیم به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. اولین برخورد من با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که از خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشت برمی گشت. وی از حال بنده جويا شد. به همراه من برگشته از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه ورود برای بنده خواست.

رسول اکرم ﷺ اجازه ورود دادند. داخل شده، به رسول اکرم ﷺ سلام عرض کردم. جواب سلامم را داده و در حقم دعا فرمودند. رو به طرف من کرده، پیوسته احوال من و خانواده ام را می‌پرسیدند و از چیزهای دیگر جويا شدند تا اینکه از علی شکایت کردم که او در سفر با ما به سختی رفتار کرده. رسول اکرم ﷺ خاموش به حرفهایم گوش می‌دادند. نزدیکتر رفتم. به شکایتم از دست علی ادامه دادم. در اثنای کلام، ایشان دست مبارک خویش را بر رانم زده فرمودند: ای سعد بن مالک! شکایات برادرت علی را بگذار. قسم به خدا! می‌دانم که او فی سبیل الله، بهترین کار را انجام داده است. سعد بن مالک می‌گوید: در دلم گفتم: مادرم بر من بگریه. به خدا قسم! پس از این، هرگز علی را به بدی یاد نخواهم کرد نه جهراً نه سراً.^۱

۴- روایتی از یزید بن طلحه است که سبب خشم و ناراحتی لشکریان علی ﷺ، این بود که وی جانشینی برای خود تعیین کرده و خود نزد رسول اکرم ﷺ رفت. این جانشین، برای هر یک از افراد لشکر، یک دست لباس داد. زمانی که حضرت علی ﷺ، به لشکر رسید دید که هر کدام از افراد لشکر یک دست لباس پوشیده‌اند علی ﷺ فرمود: چرا پیش از آنکه نزد رسول اکرم ﷺ برسانیم این کار را کردید؟ لباسها را از همه پس گرفت. هنگامی که لشکریان، به خدمت حضرت رسول ﷺ رسیدند شکایات خود را از حضرت علی ﷺ مطرح کردند.^۲

۵- طبق روایت ترمذی از عمران بن حصین ﷺ، رسول الله ﷺ لشکری به فرماندهی علی بن ابیطالب ﷺ روانه کرد. به آنجا که رسید قصه جاریه پیش آمد. مردم اعتراض کردند. چهار صحابی با هم تصمیم

۱- اسناد جید علی شرط النسائی به حواله بیهقی - البدایه و النهایه ۵: ۱۰۵

۲- البدایه و النهایه: ۱۰۶/۵

گرفتند وقتی نزد رسول الله ﷺ رفتیم به ایشان عرض خواهیم کرد که علی چکار کرده؟ مسلمانان، پس از مراجعت از سفر، قبل از هر چیز، به ملاقات رسول اکرم ﷺ می‌شتافتند سپس به خانه‌های خود می‌رفتند. این قافله هم، پس از بازگشت، جهت عرض سلام به خدمت رسول اکرم ﷺ حاضر شدند. یکی از آن چهار صحابی بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله! شما علی را ندیدید چکارها که نکرد؟ رسول الله ﷺ با شنیدن حرفش، روی از او برگردانیدند. دومی بلند شد و شکایت خود را مطرح کرد. رسول اکرم ﷺ از این هم اعراض کردند. سومی بلند شد. او هم از دست علی ﷺ شکایت کرد. رسول اکرم ﷺ توجهی به حرفهایش نکردند. آنگاه چهارمی بلند شد و حرفهایی مانند سه نفر قبلی زد. پس از آن، رسول الله ﷺ در حالی که خشم بر چهره مبارکشانش نمایان بود رو به طرف این‌ها کرده فرمود: شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از اویم. بعد از من، او محبوب هر مؤمن است.^۱

توجه: از روایت واقدی در کتاب المغازی، چنین بر می‌آید که علی ﷺ، هنگام بازگشت از یمن، همراه تمام لشکر بود. البته وقتی که لشکر به جایی به نام «فتق» رسید (روستایی در نزدیکی طائف) علی ﷺ ابو رافع را جانشین خود قرار داده خود با عجله به مکه رفت تا به خدمت رسول اکرم ﷺ برسد. پس از ملاقات و گفتگو با رسول الله ﷺ، علی ﷺ دوباره خود را به لشکر رسانید. در این هنگام لشکر داشت از سدره وارد مکه می‌شد. همانجا

علی علیه السلام به خاطر سوار شدن بر شتران صدقه و پوشیدن لباسها، شدیداً اظهار ناراحتی و نارضایتی کرد و افراد را وادار کرد که لباسها را از تن درآورند. این کار باعث شد تا لشکریان نزد رسول صلی الله علیه و آله از دست حضرت علی علیه السلام شکایت کنند^۱.

این توجیه بین روایت کتاب المغازی و روایات گذشته، قطعی می‌گردد که در روایات عربی، هر جا که لفظ «المدینه» آمده، مراد از آن مدینه منوره نمی‌باشد بلکه شهر مکه مراد است. برای اینکه در عربی، «مدینه» به مطلق شهر گفته می‌شود.

از جمع بندی روایاتی که از «البدایة و النهایة» نقل کردیم و الفاظ و اسناد مختلفی که در کتب تفسیر، حدیث و تاریخ آمده به خوبی واضح می‌شود که در دل برخی از مردم، خصوصاً در دل کسانی که در سفر یمن، همراه علی علیه السلام بودند نسبت به علی علیه السلام، بدگمانی و یا کدورت پیدا شده بود. رسول اکرم رحمت دو عالم صلی الله علیه و آله که در سفر بزرگ و مهم حجه الوداع، برای برحذر داشتن امت از گمراهی و دو دستگی، گام به گام با نصائح و خطبه ها، مردم را ارشاد و راهنمایی می‌کردند چگونه می‌توانستند تحمل کنند که بطور جمعی، در دل مردم نسبت به علی علیه السلام بدگمانی پیدا شود؟ در حالی که علی علیه السلام از بزرگان صحابه و از السابقون الاولون بشمار می‌آید و در آینده می‌باید در وقت خود، وظایف و مسئولیت رهبری و امامت این امت را بر عهده بگیرد. به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم، نه تنها برائت

علی علیه السلام را آشکار ساختند بلکه به امت نیز دستور دادند که با علی علیه السلام محبت و ارادت داشته باشند^۱.

همین مطلب را، امام و دانشمند مشهور جهان در تفسیر، حدیث و تاریخ چنین اظهار کرده‌اند:

و المقصود ان علیا لما کثر فیہ القیل و القال من ذلک الجیش بسبب منعه ایاهم استعمال ابل الصدقة و استرجاعه منهم الحلل التي اطلقها لهم نائبه، و علی معذور فیما فعل لکن اشتهر الکلام فیہ فی الحجیج فلذلک والله اعلم لما رجع رسول الله صلی الله علیه و آله من حجة و تفرغ من مناسکه و رجع الی المدینة فمر بغدیر خم قام فی الناس خطیباً فبرأ ساحة علی و رفع من قدره و نبه علی فضله لیزیل ما وقر فی نفوس کثیر من الناس.

و مقصود آنکه، وقتی از طرف لشکر، قیل و قال در شأن علی فزونی گرفت - چرا که لشکریان را از استفاده از شتران صدقه باز داشته بود و لباس هایی که جان‌شینش اجازه پوشیدن به آنها را داده بود پس گرفته بود - حضرت علی علیه السلام در آنچه کرده بود شرعاً معذور بود ولی در حجه الوداع، گفتگو علیه علی اوج گرفت. برای همین (والله اعلم) رسول الله صلی الله علیه و آله پس از فراغت از حج و مناسک حج، در راه بازگشت به مدینه در غدیر خم، خطبه‌ای ایراد کردند که در آن پاکی، رفعت شأن و علو مرتبه علی را متذکر شده،

۱- بیجا نخواهد بود اگر در اینجا مقوله معروف امام مشهور اهل سنت ابوحنیفه (رح) تکرار شود: ان تفضل الشیخین و تحب الختین، یعنی همراه با اعتقاد به فضیلت شیخین محبت با دو داماد (عثمان و علی علیهما السلام) نیز ضروری است.

مردم را از فضیلت وی آگاه کردند تا که بدگمانی که در دل بسیاری از مردم ریشه دوانیده بود دور گردد^۱.

اگر در کنار عوامل واقعه غدیر خم، و رویدادهای بعد از آن از قبیل اینکه: امامت مسجد نبوی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه واگذار شد؛ دلایل و هدایات واضح و روشن، برای خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وجود دارد؛ و بعد از آن طرف، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ترتیب: ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر فاروق رضی الله عنه، عثمان غنی رضی الله عنه به خلافت رسیدند؛ همچنین حضرت علی رضی الله عنه در دور خلافت و امامت خود با مخالفت‌های حضرت معاویه رضی الله عنه و همراهانش مواجه خواهد شد. اگر همه این‌ها نیز مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد به این واقعیت پی خواهیم برد که اعلام پاکی شأن علی، محبت و مهر ورزی با او از طرف رحمت عالم صلی الله علیه و آله در غدیر خم، بسیار به موقع و بجاست. (صلی الله علیه وسلم و جزاه الله تعالی عن امته بما هو اهله).

پس از این بحث طولانی، بحمد لله، این اشکال رفع می‌شود که چه نیازی داشت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم، درباره حضرت علی رضی الله عنه خطبه‌ای ایراد فرماید.

خطبه غدیر خم و کتب حدیث

صحیحین:

در بخاری شریف، این خطبه، منقول نیست^۱.
در صحیح مسلم، در باب فضائل علی خطبه، فقط با این الفاظ آمده است:
اما بعد الا ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یاتی رسول ربی فاجیب و انا
تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب اللہ، فیه الہدی و النور فخذوا کتاب اللہ و
استمسکوا به، فحث علی کتاب اللہ و رغب فیه ثم قال و اهل بیتی، اذکرکم
اللہ فی اهل بیتی، اذکرکم اللہ فی اهل بیتی، اذکرکم اللہ فی اهل بیتی.
بعد از حمد و سلام؛ هان ای مردم! من هم انسان هستم. نزدیک است
پیک پروردگارم از راه فرا رسد و من دعوتش را اجابت کنم دو چیز گرانبها

۱- البته از یک روایت بخاری، اشاره‌ای به طرف سبب این خطبه، معلوم می‌شود: حضرت
بریده اسلمی رضی اللہ عنہ می‌فرماید: حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم حضرت علی رضی اللہ عنہ را به طرف خالد
بن الولید رضی اللہ عنہ فرستاد تا کالا و سامان خمس را بیاورد. حضرت بریده می‌گوید: من از
حضرت علی رضی اللہ عنہ ناراحت بودم. در همین دوران، او (با کنیز) غسل هم کرد. من به
خالد گفتم: این آدم (حضرت علی رضی اللہ عنہ) را نمی‌بینی که دارد چکار می‌کند؟ بعد ما نزد
رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم حاضر شدیم. شکایت خود را از حضرت علی رضی اللہ عنہ، نزد حضرت رسول
اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم مطرح کردم. ایشان صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمودند: آیا تو با علی کدورت داری؟ من عرض
کردم: بله، ایشان صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمودند: با او کدورت نداشته باش. چرا که حق او در مال
خمس، بیشتر از اینها بود.

بخاری شریف، باب بعث علی ابن ابیطالب و خالد بن الولید الی الیمن قبل الحجۃ
الوداع (بخاری ۶۳۲/۲ طبع نورمحمد کراچی)

در میان شما می‌گذارم. اولی کتاب الله است که هدایت و نور در آن است. آنگاه مردم را به اعتنا به قرآن تشویق و ترغیب کرد. سپس فرمود: (و دومی) اهل بیتم است. درباره اهل بیتم، خدا را یادآوری تان می‌کنم، درباره اهل بیتم، خدا را یادآوری تان می‌کنم، درباره اهل بیتم، خدا را یادآوری تان می‌کنم.^۱

ترمذی:

در جامع ترمذی، در باب مناقب علی، چند روایت آمده است ولی ذکری از خطبه غدیر نیست. یک روایت از حضرت عمران بن حصین رضی الله عنه است که در آن، این واقعه مذکور است که پس از بازگشت از سفر یمن، در خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر شدیم و طبق برنامه قبلی، چهار نفر از ما یکی پس از دیگری، شکایات خود را از حضرت علی رضی الله عنه در خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطرح کردند. پس از استماع شکایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ما تریدون من علی، ما تریدون من علی، ما تریدون من علی - أن علیاً منی و أنا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی - قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث جعفر بن سلیمان».

شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ بدون تردید علی از من است و من از علی هستم و او پس از من ولی (محبوب) هر مؤمن است. ترمذی پس از بیان حدیث می‌فرماید: این

۱- صحیح مسلم مع اکمال المعلم، ۲۲۶/۶، صحیح مسلم مترجم طبع قرآن محل ۵۲۱/۳

حدیث، غریب است و ما این حدیث را فقط با روایت جعفر بن سلیمان می‌شناسیم.^۱

روایت دوم ترمذی، از حضرت زید بن ارقم رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من كنت مولاة فعلي مولاة» قال الترمذی: هذا حدیث حسن غریب. یعنی هرکه مرا دوست دارد علی را دوست دارد. ترمذی پس از بیان حدیث می‌فرماید: این حدیث، حسن غریب است.^۲

روایت سوم ترمذی، از حضرت براء بن عازب رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و آله دو لشکر، یکی به فرماندهی حضرت علی رضی الله عنه و دیگری به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه اعزام کرده فرمودند: اگر جنگ شود امیر، حضرت علی رضی الله عنه خواهد بود. حضرت علی رضی الله عنه قلعه را فتح (تصرف) کرد و کنیزی برای خود گرفت. حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه شکایت نامه ای نوشته و توسط من به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ارسال کرد. نامه را رساندم. هنگامی که شروع به خواندن نامه کردم چهره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله متغیر شد. آنگاه فرمودند:

«ما تري في رجل يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله».

یعنی نظر شما درباره کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش، او را دوست دارند چیست؟ براء می‌گوید عرض کردم: من از خشم و قهر خدا و رسولش، به خدا پناه می‌برم. پس از آن، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سکوت فرمودند.^۳

۱- جامع الترمذی طبع دارالفکر بیروت ۲۹۶/۵

۲- ایضاً: ۲۹۷/۵

۳- ایضاً: ۳۰۳/۵

ابن ماجه

در ابن ماجه، حدیث غدیر خم، از حضرت براء بن عازب رضی الله عنه روایت شده است. می‌فرماید: ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله از حج بر می‌گشتیم. در مسیر راه، جایی فرود آمدند. دستور به نماز دادند. سپس دست حضرت علی رضی الله عنه را گرفته فرمودند:

الست اولي با المؤمنین من انفسهم قالو بلي قال الست اولي بكل مؤمن من نفسه قالوا بلي قال فهذا ولي من انا مولاه، اللهم وال من والاه، اللهم عاد من عاداه. (في الزوائد اسناده ضعيف، لضعف علي بن زيد بن جدعان).

آیا ارزش من برای مؤمنین، بیش از جانشان نیست؟ حاضرین عرض کردند: بله؟ فرمودند: آیا من، برای هر مؤمنی محبوب تر از جانش نیستم؟ حضار عرض کردند: بله؟ فرمودند: هر که من محبوب اویم علی محبوب اوست. پروردگارا! هر که با او محبت کند تو با او محبت فرما و هر که از او نفرت داشته باشد تو از او متنفر باش.

توجه: در الزوائد، اسناد این حدیث، ضعیف گفته شده است. برای اینکه در این روایت، علی بن زید بن جدعان، راوی ضعیفی است.^۱

نسائی:

در سنن مجتبی نسائی، روایتی از مناقب وجود ندارد. البته چند روایت در السنن الکبری للنسائی هست. دو روایت از بریده رضی الله عنه است که در آن، همان قصه، مذکور است که بریده رضی الله عنه وقتی از علی رضی الله عنه شکایت کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله طبق یک روایت در جواب فرمودند:

۱- سنن ابن ماجه به تحقیق فواد عبدالباقی ۴۳/۱ طبع دار احیاء التراث العربی

«من كنت وليه فعلي وليه» یعنی هر که من دوستش می باشم علی نیز دوست اوست.

و طبق روایت دیگر فرمودند:

یا بریده الست اولی با المؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه.

ای بریده، آیا من برای مؤمنین، دوستدارتر از جانشان نیستم؟ عرض کردم: بله یا رسول الله! فرمودند: هر که من محبوب اویم علی محبوب اوست.

یک حدیث از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت شده است که طبق آن فرمودند:

«إن علیاً منی، و أنا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی».

همانا علی از من و من از اویم و او پس از من، محبوب هر مؤمن خواهد بود.

ولی در این سه روایت تصریح نشده که این روایات، مربوط به «خطبه غدیر» هستند. دو روایت اولی، به طور یقین مربوط به پیش از خطبه غدیر، هنگامی که حضرت بریده رضی الله عنه از دست حضرت علی رضی الله عنه شکایت کرده بود هستند. البته روایتی از حضرت زید بن ارقم رضی الله عنه در سنن کبری نسائی وجود دارد که در آن خطبه غدیر تصریح شده است.

حضرت زید بن ارقم رضی الله عنه می فرماید: زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بر می گشتند در غدیر خم فرود آمدند. طبق دستور ایشان، زیر چند درخت بزرگ، پاک و تمیز کرده شد. سپس فرمودند:

«کافی قد دعیت فاجبت، انی ترکت فیکم الثقلین، احدهما اکبر من الاخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فانظرو کیف تخلفون فیها، فانهما لن

یتفرقا حتی یراد علی الحوض، ثم قال ان الله مولاي، وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه، اللَّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه».

مانند اینکه بسوی خدا فراخوانده شده ام و باید اجابت کنم و در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم. یکی از دیگری بزرگتر است. کتاب الله، عترت و اهل بیت؛ ببینید پس از من، شما با آنها چگونه برخورد می‌کنید؟ چرا که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آنکه کنار حوض کوثر به من برسند. سپس فرمودند: همانا خدا مولای من است و من محبوب هر مؤمن هستم. سپس دست علی را گرفته فرمودند: هر که را من محبوبش باشم علی محبوب اوست. پروردگارا! هر که با او محبت ورزد تو با او محبت فرما و هر که با او دشمنی کند تو با او دشمن باش.

زید بن ارقم رضی الله عنه می‌فرماید: در زیر درختان کسی نبود که تمام واقعات و بیانات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ندیده یا نشنیده باشد^۱.

مسند امام احمد بن حنبل

در مسند احمد، چندین روایت در این رابطه به چشم می‌خورد. در بیشتر این روایات، همان مضامین هستند که در روایات گذشته آمد. البته دو روایت را که در آن کمی اضافه وجود دارد در اینجا می‌آوریم:

اولین روایت از حضرت براء بن عازب رضی الله عنه مرویست، می‌فرمایند:

باری به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر بودیم که در راه در محلی به نام غدیر خم توقف کردیم. اعلام شد که مردم برای نماز جمع شوند. زیر دو

۱- السنن الكبرى للنسائی ۴۵/۵ طبع دارالکتب العلمیه بیروت. و بمثله عن ابی سعید الخدری مسند احمد بن حنبل ۱۷/۳ و ص ۱۲۶ الی قوله علیه السلام حتی یردا علی الحوض فقط و بدون ذکر غدیر خم.

درخت، بخاطر رسول الله ﷺ پاک و تمیز کرده شد. پس از اقامه نماز ظهر، رسول الله در حالی که دست حضرت علی ﷺ را گرفته بودند فرمودند:

«الستم تعلمون اني اولي بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلي، قال الستم تعلمون اني اولي بكل مومن من نفسه قالوا بلي، قال فاخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، قال فلقيه عمر بعد ذلك فقال له هنيئا يا ابن ابي طالب اصبحت و امسيت مولي كل مؤمن و مؤمنة».

ترجمه: آیا شما نمی‌دانید که من برای مومنین، عزیزتر از جانشان هستم؟ صحابه عرض کردند: بله یا رسول الله؟ فرمودند: آیا نمی‌دانید که من برای هر مؤمن، محبوب‌تر از جان او هستم؟ صحابه عرض کردند: بله؟ سپس دست علی را گرفته فرمودند: هر که مرا دوست می‌دارد علی را دوست می‌دارد. خدایا هر که با علی محبت ورزد تو با او محبت فرما و دشمن کسی باش که با علی عداوت داشته باشد. حضرت براء بن عازب ﷺ می‌فرماید: پس از آن، حضرت عمر ﷺ با حضرت علی ﷺ ملاقات کرد و فرمود: ای علی! مبارکت باشد. اینک شما صبح و شام، محبوب هر مرد و زن مؤمن هستی^۱.

روایت دوم از حضرت ابوالطفیل ﷺ است که حضرت علی ﷺ، مردم را در مسجد جامع کوفه جمع کرده فرمود: هر کس که در غدیر خم سخنی را که رسول الله ﷺ در مورد من شنیده باشد از جای خود برخیزد. سی نفر (صحابه) از میان جمعیت برخاست. راوی ابو نعیم می‌گوید: تمام ایشان به این امر گواهی دادند که رسول الله ﷺ دست حضرت علی ﷺ را گرفته فرمودند:

۱- مسند احمد ۲۸۱/۴ المکتب الاسلامی بیروت

«اتعلمون اني اولي بالمؤمنين من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

یعنی: آیا می‌دانید که من برای مؤمنین، محبوب تر از جانشان هستم؟ مردم گفتند: بلی یا رسول الله ﷺ فرمودند: هر که مرا دوست بدارد علی را دوست می‌دارد. خدایا با کسی که با علی محبت داشته باشد محبت فرما و دشمن کسی باش که با علی دشمنی کند^۱.

علاوه بر این دو روایت، مفاهیم تمام روایاتی که در جلدهای مختلف مسند احمد آمده عیناً همان است که در روایات صحاح سته وجود دارد و مطلبی تازه غیر از مطالب روایات صحاح سته در آنها به چشم نمی‌خورد. روایات دیگر غیر از این دو روایت، در این صفحات از مسند احمد قرار دارند:

(۱) ۳۶۷/۴ - (۲) ۳۶۸/۴ - (۳) ۳۷۲/۴ - (۴) ۴۳۷/۴ - (۵) ۳۴۷/۵ -
(۶) ۳۵۰/۵ - (۷) ۳۵۱/۵ - (۸) ۳۵۶/۵ - (۹) ۳۵۸/۵

با حدیث غدیر و تفصیلات خطبه‌اش که با اسناد صحیح در کتب مشهور حدیث نقل شده آشنا شدید.

خلاصه‌ای از خطبه

با در نظر گرفتن تمام این روایات، هر شخص به راحتی می‌تواند نتیجه بگیرد که در این خطبه، اساساً اهمیت دو چیز بیان شده است. یکی: فضیلت و عزت اهل بیت، دیگری: محبت با علی ﷺ. ابتدای خطبه به بیان فضیلت اهل بیت اختصاص دارد و در بخش دوم آن، به محبت و رزی با علی ﷺ حکم شده است. قسمت دوم خطبه، مربوط به حدیث موالات است که شیعه با

۱- مسند احمد ۳۷۰/۴ المکتب الاسلامی بیروت

استدلال از همین حدیث، «عقیده امامت» و «خلافت بلا فصل» علی علیه السلام را به اثبات می‌رساند. مناسب می‌دانیم که پیش از گفتگو درباره حدیث موالات که در واقع هدف اصلی ماست بحثی درباره قسمت اول خطبه - حدیث ثقلین - داشته باشیم. چرا که این قسمت از خطبه نیز در جای خود از اهمیت بسزایی برخوردار است و اگر با دقت تمام مطالعه شود گمراهی خوارج و شیعه به خوبی واضح خواهد شد. به همین جهت، نخست به تشریح قسمت اول خطبه تحت عنوان «حدیث ثقلین» می‌پردازیم؛ آنگاه به توضیح و تبیین قسمت دوم خطبه «حدیث موالات» ان شاء الله خواهیم پرداخت.

حدیث ثقلین

حضرت رسول اکرم ﷺ در ابتدای این خطبه چنین فرمودند:

اما بعد ألا ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یاتی رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم ثقلین - او لهما کتاب الله فیه الهدی و النور، فخذوا کتاب الله و استمسکوا به فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال و اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی.

«هان ای مردم! همانا من فردی از بشر هستم. نزدیک است که بیک پروردگارم (مرگ) به سراغم بیاید و من اجابتش کنم. در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم. یکی کتاب الله است که در آن هدایت و نور می باشد. پس از آن، رسول اکرم ﷺ، مردم را تشویق به چنگ زدن به کتاب الله کردند. سپس فرمودند: دیگری اهل بیت من است. درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می شوم، درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می شوم، درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می شوم»^۱.

انی قد ترکت فیکم الثقلین، احدهما اکبر من الآخر، کتاب الله (حبل مدود من السما الی الارض) و عترتی اهل بیتی، فانذروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض.

من در میان شما دو چیز گرانبگر که یکی از دیگری بزرگتر است گذاشتم. کتاب الله و خاندانم (اهل بیتم) اکنون ببینید پس از مرگ، شما با

آنان چگونه رفتار می‌کنید؟ چرا که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض کوثر نزد من بیایند.^۱

حدیث ثقلین و ترجمه آن، پیش روی شماست. چنانکه شما هم می‌بینید رسول الله ﷺ در این خطبه اش، ثقلین یعنی دو چیز گرانبها را ذکر فرمودند و خاطر نشان ساختند که من دو چیز، گذاشته و می‌روم، اولی کتاب الله است. آنگاه توجه مردم را به چنگ زدن به کتاب الله و عمل بر آن مبذول داشتند و فرمودند: مقام کتاب الله، والاتر از هر چیز دیگر است، پس از بیان فضائل کتاب الله، از اهل بیت ذکر به میان آورده فرمودند: درباره اهل بیتم خدا را یادآور شما می‌شوم.

تنها چیزی که از روایت مسلم معلوم می‌شود این است که مقصود از ذکر اهل بیت، شناساندن حقوق اهل بیت و خوش رفتاری مردم با آنهاست. به همین خاطر، ایشان (طبق روایت مسلم) درباره آنها فرمودند: درباره اهل بیتم خدا را یادآوری تان می‌کنم، اما روایت نسائی و مسند احمد، آشکارا نشان می‌دهد که ذکر اهل بیت به عنوان دومین چیز گرانبها از ثقلین می‌باشد. بنابراین اولی کتاب الله و دومی اهل بیت شد.

در اینجا ممکن است در ذهن خواننده گرامی، این اشکال پیدا شود که از آیات بی‌شمار کتاب الله و از احادیث طیبه، چنین معلوم می‌شود که بعد از کتاب الله، مقام دوم از آن سنت رسول الله ﷺ است. برای همین است که در جاهای متعدد با تعبیرات مختلف این مطلب عنوان شده است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ ﴿ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾ و در اینجا پس از کتاب الله، اهل بیت مطرح شده است. پاسخ چیست؟

پاسخ آن کاملاً واضح است. بدون تردید، گرانبهاترین چیز بعد از کتاب الله، سنت رسول الله ﷺ می‌باشد. در این، جای هیچگونه شکی وجود ندارد. اهل اسلام نیز در این باره اختلاف نظر ندارند که مقام دوم پس از کتاب الله به چه چیزی اختصاص دارد. منظور از ذکر اهل بیت در حدیث ثقلین، سنت رسول الله ﷺ می‌باشد. سخن همین است و بس. برای اینکه اهل بیت، عاشقان راستین سنت نبوی بودند. همین‌ها بودند که با صدق دل بر آن عمل می‌کردند. بنابراین، ذکر اهل بیت در واقع، قائم مقام ذکر سنت نبوی است.

روایات موطای امام مالک و مستدرک حاکم نیز، این مطلب را تأیید می‌کنند.

در موطای امام مالک (رح) چنین آمده است:

عن مالك انه بلغه ان رسول الله ﷺ قال: «ترکت فيکم امرین لن تضلوا ما تمسکتما بهما کتاب الله و سنة نبیه».

یعنی: به امام مالک، این روایت رسیده است که رسول الله ﷺ فرمودند: من در میان شما دو چیز می‌گذارم تا زمانی که به آن چنگ خواهید زد هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت پیغمبرش^۱.

۱- موطا امام مالک باب النهی عن القول فی القدر، مولانا محمد زکریا در بحثی بر سند این حدیث و دیگر روایات می‌فرماید: قال الزرقاوی بلاغه صحیح كما قال ابن عیینه و قد اخرج ابن عبدالبر من حدیث کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف عن ابيه عن جده و قال فی التجوید هذا حدیث محفوظ مشهور عن النبی ﷺ عند اهل العلم شهره یکاد یستغنی بها عن الاسناد، و قد ذکرناه مسنداً فی کتاب التمهید قلت و ذکر الحدیث صاحب المشکوه عن مالک مرسلأ كما فی الموطا اوجز المسالك ج ۱۴ ص ۱۰۰

در مستدرک حاکم، روایتی از حضرت ابوهریره رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که در حجه الوداع خطبه ایراد می کردند فرمودند:

«انی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعد هما، کتاب الله و سنتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض».

همانا من در میان شما دو چیز گذاشته‌ام که با وجود آن دو، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت من، و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در حوض کوثر نزد من بیایند^۱.

بسیاری از آیات و احادیث که در آنها نام کتاب و سنت، با هم ذکر شده‌اند و این دو روایت که همینک نقل کردیم را نمی‌توان نادیده گرفت. پس باید پذیرفته شود که ذکر اهل بیت در حدیث ثقلین، قائم مقام سنت نبوی است. مراد بودن سنت نبوی از اهل بیت در اینجا، چنان است که در حدیثی دیگر، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، صریحاً حکم داده است که به سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم چنگ زنید.

«علیکم بسنتی و سنت الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ».

یعنی: بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافتگان پس از من عمل کنید. بر آن چنگ زنید و با دندان محکم بگیرید^۲.

۱- قد رواه الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس و عن ابی هریره و أقره الذهبی باسناده عن ابی هریره راجع المستدرک ۹۳/۱ طبع حیدرآباد دکن، ۱۳۳۴ هـ و الجامع الصغیر مع شرحه فیض القدیر ۲۴۰/۳ و اوجز المسالک ۱۰۰/۱۴ و حدیث الثقلین و فقهه للدکتور علی احمد السالوس ص ۹.

۲- ترمذی، ابو داوود، ابن ماجه به حواله مشکوه المصابیح، مرقاه المفاتیح ۲۴۲/۱

گویا مقصود اصلی، سنت رسول الله ﷺ است و آشنایی و شناخت سنت رسول الله ﷺ، از طریق آشنایی با سنت خلفای راشدین و اهل بیت میسر می‌گردد و عمل بر سنت اینان، عمل بر سنت آن حضرت ﷺ محسوب می‌شود. چرا که خلفای راشدین و اهل بیت از جمع صحابه کرام ﷺ، به خاطر دارا بودن امتیازات نمایانی، ملاک و معیاری برای عمل بر سنت آن حضرت ﷺ می‌باشند.

به هر حال؛ حضرت رسول اکرم ﷺ در این بخش از خطبه خود (حدیث ثقلین)، امت را به چنگ زدن به قرآن، تعظیم و بزرگداشت اهل بیت و پیروی از اسوه حسنه آنان رهنمود کردند و فضائل اهل بیت را برشمردند. ترجمه حدیث ثقلین و آنچه ما در تشریح مفهوم آن گفتیم بسیار واضح است. هر خواننده منصف بدون جانبداری (از فرقه‌ای)، با خواندن آن به همین نتیجه خواهد رسید، اما شیعه معتقد است از حدیث ثقلین، مسئله امامت و خلافت اهل بیت به ثبوت می‌رسد. طبق نظریه شیعه، چیزی که از خطبه حضرت رسول اکرم ﷺ به اثبات می‌رسد این است که حق امامت و خلافت، تنها و تنها از آن اهل بیت می‌باشد.

در حالی که این مفهوم و برداشت نه در حدیث بیان شده و نه می‌توان از الفاظ حدیث، آن را به اثبات رسانید. هر شخصی می‌بیند که در الفاظ حدیث نه ذکری از ائمه به میان آمده و نه از امام و نه از خلافت و امامت. اگر حضرت رسول الله ﷺ واقعاً می‌خواستند اعلام کنند که خلافت و امامت، فقط و فقط در انحصار اهل بیت است هیچ نیرویی نمی‌توانست ایشان را از این کار باز دارد. ولی هدف ایشان نه اعلام این مطلب بود و نه بیان آن. ایشان ﷺ بطور واضح می‌خواستند امت را به محبت و اکرام اهل بیت متوجه گردانند و همین مطلب را در خطبه خویش اظهار داشتند و در حالی که

مردم را از خدا می‌ترسانیدند آنان را به محبت با اهل بیت برانگیختند. بنابر همین، امت اسلامی محبت با اهل بیت را جزئی از ایمان و وسیله نجات خود می‌دانند.

آنچه ما عرض کردیم برای خواننده عدالت جو کافیست؛ اما بطور ضمنی در اینجا با اشاره به چند نکته مناسب معلوم، می‌شود که ان شاء الله فایده‌هایی نیز در بر خواهد داشت.

۱- اولین نکته‌ای که از حدیث ثقلین معلوم شد این است که تنها کتاب برای ارشاد و رهنمود انسان کافی نیست. همراه کتاب، انسانی نیز باید باشد تا امر هدایت حاصل گردد. بالاتر از قرآن مجید، چه چیزی می‌تواند سرچشمه نور و هدایت، واقع شود؟ اما همراه همین قرآن مجید که دولت تلاوت و سرمایه کتاب و حکمت از آن نصیب آدمی می‌گردد وجود انسانهای متقی و به حد تکامل رسیده از لحاظ ظاهر و باطن، حتمی می‌باشد تا بتواند به هدف بزرگ - تزکیه - نائل آیند^۱.
به گفته دیگر، برای گام نهادن در مسیر هدایت لازم است همراه

۱- اشاره به این آیه قرآن کریم است:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ ۖ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۶۴﴾﴾ آل عمران: ۱۶۴. ترجمه: به تحقیق الله منت نهاد بر مومنین که رسولی از خودشان را در میان آنان فرستاد که آیات قرآن را بر آنها تلاوت می‌کند و آنان را تزکیه و تربیت می‌کند و به آنان کتاب و حکمت، تعلیم می‌دهد و بدون تردید اینان پیش از این، در گمراهی آشکاری بودند. از این آیه، واضح می‌گردد که بعثت رسول الله ﷺ، سه مقصد داشت: (۱) تلاوت قرآن (۲) تزکیه نفس (۳) تعلیم کتاب و حکمت. مراد از کتاب، قرآن است و مراد از حکمت، سخنان رسول الله ﷺ ((سنت)) که بر روی زمین، سرچشمه‌ای بزرگتر از آن برای حکمت نیست.

کتاب الله، رجال الله نیز باشند. اولین کسی که کار مهم تزکیه را به انجام رسانید رسول اکرم ﷺ بودند. ایشان از صحابه کرام (به شمول اهل بیت) چنان جماعتی تربیت کردند که آنان دینی را که رسول اکرم ﷺ آورده بودند به ظاهر و باطن خویش جذب نمودند. آنان با استفاده از تعلیم و تزکیه ایشان، درون و برون خود را تابناک کردند. سپس پس از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ برای نورانی ساختن دنیا بپا خاستند. در نتیجه کوششهای بی دریغ آنان، سر تا سر دنیا از انوار دین، روشن گشت.

البته پس از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ، صحابه کرام و اهل بیت (هر یک با استقامت تمام بر کل دین در زندگانی خویش) در راه نشر و ترویج دین و فرهنگ اسلامی در ابعاد و شعبه‌های مختلف، مشغول به کار شدند. یکی جهاد را برگزید، یکی راه تبلیغ را، یکی روایت حدیث را می‌پسندید، دیگری تفقه را، یکی به امور خلافت اشتغال داشت و دیگری به امر تزکیه قلب، یکی ظاهر امت را درست می‌کرد و دیگری باطن امت را. اهل بیت^۱، چونکه عموماً از خلافت فاصله داشتند یا در این میدان، کار گرفتن از ایشان مقدور نبود (که مبدا نبوت تبدیل به سلطنت وراثتی شود) بیشتر به تفقه

۱- این مطلب را باید همیشه، خیلی خوب به خاطر داشت که اهل بیت، در صحابه کرام داخل هستند. از آنان جدا نیستند. هر جا ذکری از صحابه می‌شود بدون شک اهل بیت را نیز شامل می‌شود. مثال این ((خلفای راشدین))، ((عشره مبشره)) و ((اصحاب بدر)) هستند که طبقه‌ای جدا از جماعت صحابه نیستند. در صحابه شامل هستند؛ اما به سبب بعضی از امتیازات خصوصی به ایشان لقب جداگانه‌ای داده شد. اهل بیت نیز در صحابه شامل هستند اما به سبب امتیاز خاصشان، به آنان لقب جداگانه‌ای داده شده است. البته به آن دسته از اهل بیت که رسول الله ﷺ را دیدار نکرده‌اند، تابعین و تبع تابعین گفته می‌شود.

فی الدین، حکمت ربانی و تزکیه نفس پرداختند. در میدانی که بدون تردید، آنان از امتیازات و ویژگی‌های بخصوصی برخوردار بودند.^۱ (رضی الله عنهم وعن جمیع الصحابه وجزاهم الله عن الأمته خیر الجزا).

۲- نکته دومی که از حدیث ثقلین، ثابت می‌شود این است که پس از ارتحال حضرت رسول اکرم ﷺ برای ارشاد و هدایت، چنانکه چنگ زدن به کتاب الله ضروری است محبت با اهل بیت، تکریم و بزرگداشت آنان نیز جهت هدایت یافتن، لازم می‌باشد. در این حدیث، اگر چه ذکری از سنت به میان نیامده ولی سنت، چیزی جدا از کتاب الله نیست. چرا که از یک طرف اگر سنت، تفسیر اجمالی کتاب الله و عبارت از تنفیذ و اجرای کتاب الله در زندگانی باشد از طرف دیگر، قرآن کریم مملو از ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾ می‌باشد. به همین دلیل، احتیاجی به اثبات سنت وجود ندارد. برای اینکه اهمیت و حجیت سنت، از خود کتاب الله به ثبوت می‌رسد. بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث، بطوریکه قبلا عرض شد بیانگر همین مطلب هستند. البته به چند وجه، حضرت رسول اکرم ﷺ در این محل، محبت و تکریم با اهل بیت را بطور خاص واضح فرمودند که اینک به ذکر آن وجوه می‌پردازیم:

الف) درباره محبت با اهل بیت و اکرام آنان، نص صحیح و واضحی در قرآن مجید نازل نشده است.^۲

۱- چنانچه در فقه حنفی، اقوال و افعال علیؑ، عبدالله بن مسعودؓ و جعفر صادق و در سلسله‌های تزکیه، مقام، و دیگر اهل بیت از نگاه علماء پوشیده نیست.

۲- آیه سوره شوری ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَانِ﴾ تفاسیر مختلفی دارد که اینجا جای بیانش نیست.

به همین دلیل، حضرت رسول اکرم ﷺ مطابق با مقتضای حال، مردم را به محبت با اهل بیت و تکریم آنان متوجه نموده فرمودند: «اذکرکم الله فی اهل بیته» درباره اهل بیتم شما را توصیه می‌کنم که خدا را در نظر داشته باشید.^۱

ب) چون عده ای از صحابه کرام از دست حضرت علی ﷺ شکایت داشتند (قبلاً ذکر شد) احتمال داشت امت نسبت به این طبقه قابل احترام از جماعت مسلمین بدگمان شود. به همین سبب، حضرت رسول اکرم ﷺ در این خطبه، امت را متوجه عظمت و محبت اهل بیت گردانیدند.

ج) اگر این مطلب هم در نظر گرفته شود که پس از ارتحال حضرت رسول اکرم ﷺ شرف قیادت امت بالا جماع، نصیب ابوبکر صدیق ﷺ، عمر فاروق ﷺ و عثمان غنی ﷺ خواهد شد و امت، دیدگانش را فرش راه این صحابه کرام خواهد کرد و امت اسلامی، بی‌پروا از ملامت ملامت گران، بطور کامل و به نحو احسن بر دین عمل خواهد نمود احتمال این خطر وجود داشت که با سخت کوشی در مقاصد عالی دین؛ این امت، محبت و اکرام اهل بیت را به فراموشی سپارد. به همین جهت، مناسب بود که رسول اکرم ﷺ برای آوردن امت خود به جاده اعتدال، آنان را به طرف محبت و

۱- قال ابن العربی: و اما حدیث ثقلین فقد قال النبی ﷺ اذکرکم الله فی اهل بیته، و هذا دلیل علی انه لا حظ لهم فی الامر، و لو کان لهم حظ فیہ لما وصی بهم (عارضه الاحوذی بشرح الترمذی ۱۷۵/۱۳) علامه ابن العربی در شرح ترمذی می‌نویسد: فرمان رسول الله ﷺ در حدیث ثقلین (در خطاب به صحابه کرام) ((من درباره اهل بیتم شما را به خدا ترسی وصیت می‌کنم)) خود دلیلی است بر اینکه اهل بیت سهمی در خلافت ندارند، اگر سهمی در خلافت می‌داشتند درباره ایشان به صحابه کرام این چنین وصیتی نمی‌نمودند. (عارضه الاحوذی).

اکرام اهل بیت علیهم السلام سوق دهد. شاید در نتیجه همین بود که درباره باغ فدک و میراث مالی نبوی، ابوبکر صدیق رضی الله عنه اگر چه مطابق با عین تعلیمات رسول الله صلی الله علیه و آله موضعی واضح و موقفی آشکار داشت و امت اسلامی تأییدش کرد اما باز هم سیدنا حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در راضی کردن خاتون جنت، سیده فاطمه رضی الله عنها، هیچ نوع کوتاهی از خود نشان نداد و برای جلب رضایت خاطر ایشان، تمام راههای حسن سلوک و مدارات را بکار گرفت^۱. این همه به این خاطر بود که به اکرام با اهل بیت، حکم شده بود.

۳- مطلب سوم که از حدیث ثقلین به اثبات می‌رسد این است که قرآن و سنت همیشه با هم هستند و هیچگاه از همدیگر جدا نمی‌شوند. چرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این خطبه فرمود:

«انهما لن یترقا حتی یردا علی الحوض» این دو (قرآن و اهل بیت) هرگز از همدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در حوض کوثر نزد من بیایند. از این جمله، به خوبی معلوم می‌شود که اهل حق، کسانی هستند که تا واپسین لحظات زندگی، به این دو چنگ زنند و در بین آن دو، جدایی نیفکنند^۲.

اکنون بررسی شود که آن کدام گروه است که قرآن را به تمام معنی قبول دارد؛ هر حرفش را محفوظ می‌داند؛ و تلاوتش را باعث اجر و پاداش می‌داند، حفظش را برای خود سعادت می‌داند؛ در خانه‌های افراد آن گروه،

۱- هدیه الشیعه از حضرت نانوتوی (رح) ص ۴۸۷ طبع لاهور

۲- یعنی قرآن را محکم بگیرند. در پرتو سنت به آن عمل کنند و با اهل بیت، با محبت و اکرام رفتار نمایند. جهت تحقیق مفهوم مذکور حدیث ثقلین مراجعه کنید: هدایات الرشید از مولانا خلیل احمد سهارنپوری ص ۹۳ تا ۹۵ مطبوعه دهلی ۱۳۰۶ هـ

حافظان قرآن مجید به چشم می‌خورد و عمل بر هر لفظ این قرآن مجید را نجات خود می‌داند.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۱].

ترجمه: آنانکه دادیم ایشان را کتاب (یعنی تورات) آنانکه می‌خوانند آن را حق خواندن آن، ایشان باور می‌دارند هدایت خدا را و هر که منکر وی باشد پس ایشانند زیانکاران^۱.

و در طرف دیگر، آن کدام گروه است که قائل به تحریف در قرآن مجید (نعوذ بالله) است؟ طبق رأی آن گروه، بعضی از سوره‌ها حذف کرده شده و از بعضی، آیاتی کم شده است. در خانه‌های آن گروه، تلاوت قرآن کریم رواج ندارد و بچه‌هایشان را الله تعالی از نعمت حفظ قرآن کریم، محروم کرده است.

شما خودتان بر اداهایتان کمی غور و فکر کنید ما اگر به عرض برسانیم شکایت خواهید کرد این حال قرآن است؛ اما در امر اهل بیت، شیعیان خیلی ادعا می‌کنند که با اهل بیت محبت می‌ورزند؛ ولی در عقاید و اعمال موقفی کاملاً مخالف با اهل بیت اتخاذ می‌کنند. شرح این مخالفت، آدمی را حیرت زده می‌سازد و کتابی مستقل می‌خواهد تا به تفصیل نوشته شود.

الله تعالی به شیخ عبدالعزیز محدث دهلوی (رح) جزای خیر دهد. وی در کتاب مشهور خود «تحفة اثنا عشریه» ضمن شرح حدیث ثقلین، خاطر نشان ساخته که نزد اهل تشیع، کتاب الله چه مقامی دارد و با اهل بیت، چگونه و به چه صورت مخالف هستند؟

۱- (البقرة: ۱۲۱) شأن نزول این آیه اگر چه درباره اهل کتاب است اما این آیه، لفظاً و حکماً عام است. (مفتی محمد رفیع)

شیخ عبدالعزیز (رح) ۲۲ عقیده از الهیات، ۱۵ عقیده از نبوت، ۶ عقیده از امامت و ۷ عقیده از معاد ذکر کرده که شیعه در آنها، صریحاً با کتاب الله و اهل بیت مخالفت کرده است. سپس او، پس از بررسی تمام فقه، اظهار داشته که اهل تشیع در تمام این مسایل فقهی، بطور کلی با اهل بیت مخالفت کرده و مذهبی جداگانه برای خود ساخته‌اند.

این بحث طویل مخالفت اهل تشیع با قرآن و اهل بیت، در صفحات بی‌شمار «تحفه اثنا عشریه» پراکنده است. در ترجمه اردوی آن، این بحث از ص ۲۴۷ شروع و تا ص ۵۴۱ ادامه دارد.^۱ مشتاقان این مبحث به آنجا مراجعه نمایند.

به هر حال از این چند سطر، خوانندگان عزیز شاید دانسته باشند که گروه اهل سنت تنها گروهی است که قرآن را محفوظ می‌داند؛ آن را تلاوت می‌کند؛ حفظ آن را سعادت می‌داند؛ با صدق دل بر آن عمل می‌کند؛ محبت و تکریم اهل بیت را نیز جزئی از ایمان خویش می‌داند؛ از افعال و اقوال مستند ایشان، صادقانه پیروی می‌کند؛ و همین طور متبع راستین «حدیث ثقلین» است. اما شیعه، فقط نام قرآن و اهل بیت را می‌گیرد. بسیاری از عقاید و مسایل فقهیشان، مخالف با تعلیمات قرآن و اهل بیت هر دو است بلکه اهل تشیع، همه اهل بیت را قبول هم ندارند. (در این باره توضیحاتی عرض خواهد شد.)

۴- چون ذکر اهل بیت در حدیث ثقلین، بارها آمده است. مناسب است که معلوم می‌شود که در همین جا این مطلب هم روشن شود که منظور از اهل بیت چیست؟ و بر چه افرادی صدق می‌کند؟

۱- تحفه اثنا عشریه مطبوعه نورمحمد اصح المطابع لیتو پرننگ

در زبان عربی، به اهل خانه اهل بیت گفته می‌شود یعنی افرادی که بطور مستقل و دائمی در خانه سکونت دارند. چنانچه در عرف عام، وقتی اهل خانه گفته می‌شود، زن فرزندان نابالغ و غیره را شامل می‌شود. فرزندان که ازدواج کرده در خانه‌ای دیگر، سکونت داشته باشند عموماً در اهل خانه خود بشمار نمی‌آیند. منظور از اهل بیت، در لغت و عرف عام همین است. و اما با توجه به قرآن و سنت، علاوه از ازواج مطهرات رسول الله ﷺ در اهل بیت و عترت، دختران ایشان، داماد ایشان حضرت علیؑ، نوه‌های ایشان حضرت حسنؑ و حضرت حسینؑ (و عموی ایشان حضرت عباسؑ و فرزندان آنها و دیگر بستگان) هم داخل هستند.

ازواج مطهرات در اهل بیت، اولاً: به این دلیل داخل هستند که بطور حتم همسران در عرف از جمله اهل بیت (اهل خانه) به شمار می‌آیند. ثانیاً به این دلیل که شمولیت ازواج مطهرات (رضی الله عنهن) در اهل بیت، از نص قطعی قرآن کریم به اثبات می‌رسد. قرآن کریم با صراحت می‌فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطَعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

ترجمه: و بمانید در خانه‌های خویش و اظهار تجمل نکنید مانند اظهار تجمل که در جاهلیت پیشین بود و بر پا دارید نماز را و فرمانبرداری خدا و رسول او کنید. جز این نیست که خداوند می‌خواهد دور کند پلیدی را از شما ای اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردنی و یاد کنید آنچه خوانده می‌شود و در خانه‌های شما از آیتهای خدا و از حکمت. هر آینه خدا هست لطف کننده و خبردار.^۱

این آیه درباره اینکه ازواج مطهرات، از جمله اهل بیت محسوب می‌شوند صریح می‌باشد. چرا که این آیه از آیات آخری یک رکوع می‌باشد - این رکوع از آیه ۲۸: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ﴾ شروع و در آیه مذکور به اتمام رسیده است. مخاطب تمام این آیات، ازواج مطهرات هستند. در این رکوع، از اول گرفته تا آخر ۲۶ صیغه و ضمیر مونث آورده شده است که همگی بدون شک و تردید راجع به طرف ازواج مطهرات هستند^۱. بنابراین، از این نص قطعی قرآن مجید به ثبوت رسید که ازواج مطهرات در اهل بیت داخل هستند.

• اما شامل بودن علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهم السلام از احادیث صحیح به اثبات می‌رسد. حدیثی در صحیح مسلم است:

عن سعد بن ابی وقاص قال لما انزلت هذا الآية: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱] دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً و قال اللهم هولاء اهل بیتی. رواه مسلم ... وعن عائشه رضی الله عنها قالت: خرج النبي صلی الله علیه و آله غدات و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسين فادخله معه، ثم جاءت فاطمه فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

ترجمه: از حضرت سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که وقتی این آیه: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خوانده فرمودند: ای الله! این‌ها اهل بیت من هستند. عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: باری صبح هنگام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از

خانه بیرون رفتند. چادری رنگین با تارهای سیاه روی خود انداخته بودند. حسن بن علی آمد. او را در چادر داخل کردند. سپس حسین آمد. او را هم به چادر داخل کردند. آنگاه فاطمه آمد. او را نیز داخل کردند. قدری بعد علی آمد. او را هم داخل چادر کردند. سپس این آیه را خواندند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۳۳).

یعنی: الله تعالی می خواهد پلیدی را از شما دور گرداند و شما را پاکیزه نگهدارد.^۱

از این احادیث صحیحه، واضح شد که در اهل بیت، نه تنها ازواج مطهرات (آیه قرآن به این امر، صراحتاً دلالت می کند) بلکه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هم داخل می باشند. (چرا که تصریح آن در احادیث صحیحه آمده است).

• بلکه فراتر از این، بستگان نزدیک دیگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله یعنی: عموی ایشان عباس علیه السلام و فرزندان او و دیگر پسر عموهای ایشان، در اهل بیتی که حکم به تکریم و احترام آنها داده شده، درجه به درجه داخل هستند. به اینان «بنو هاشم» گفته می شود و گرفتن زکات برای آنها شرعاً ناجایز است. از زید بن ارقم که راوی حدیث ثقلین می باشد پرسیده شد: آیا ازواج مطهرات در اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داخل نیستند؟ حضرت زید بن ارقم فرمود:

«نساوه من اهل بینه و لکن اهل بینه من حرم الصدقه بعده قال و من هم قال هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس قال کل هؤلاء حرم الصدقه قال

۱- مشکوه المصابیح، باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله (مرفقات ج ۱۱ ص ۳۷۰)

نعم (مسلم) و فی الاکمال شرح مسلم: قد جاء ذلك عن زيد مفسراً في غير هذا و قيل من آل محمد قال الذين لا تحل لهم الصدقه الخ».

یعنی: ازواج مطهرات از اهل بیت ایشان هستند (ولی در اینجا مراد از اهل بیت که دستور به اکرام آنها داده می‌شود) کسانی هستند که گرفتن صدقه (زکات) بر آنان حرام است و آنها آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس می‌باشند^۱.

خلاصه اینکه در اهل بیتی که حقوقشان در حدیث ثقلین یادآوری شده، محبت و اکرام آنان بر امت لازم گردانیده شده، ازواج مطهرات رسول الله ﷺ، دختران ایشان، داماد ایشان، نوه‌های ایشان، عموی ایشان و پسر عموهای ایشان مرتبه به مرتبه داخل هستند. اهل بیتی که هر یک بنا بر فضائل مخصوص خود استحقاق احترام، تعظیم، عظمت و مرتبه‌ای را داراست که رسول الله ﷺ در احادیث صحیح برای آنان ثابت کرده و به آنان دستور داده است.

البته به خاطر باید سپرد که اگر چه تمام اهل بیت، فی الجمله مستحق اکرام، تعظیم و محبت هستند اما در میان آنها فرق مراتب هم هست و این فرق مراتب فقط از احادیث صحیح ثابت است. (اینجا مجال تفصیل آن نیست). مثلاً برای ما هر چهار دختر رسول الله ﷺ، قابل احترام، قابل تعظیم و اکرام هستند اما از میان این چهار مقامی که سیده فاطمه علیها السلام دارد بنات

۱- اکمال اکمال المعلم به شرح صحیح الامام مسلم ۶: ۲۲۶ نیز تفسیر مظهری عربی

مکرمات دیگر ندارند. چرا که رسول اکرم ﷺ، به فاطمه رضی الله عنها لقب «سیده نساء اهل الجنة» (سرور زنان بهشت) دادند.^۱

۵- در آخر، این را نیز باید دانست که حکم محبت و اکرام با اهل بیت تنها به دلیل پیوند خویشاوندی نیست (و گر نه ابولهب و ابوجهل نیز از خویشاوندان ایشان بودند) بلکه همراه پیوند خویشاوندی، دلیل اصلی آن، سرمایه اصلی ایمان است که در نتیجه محبت و قربت رسول الله ﷺ نصیب اهل بیت شد. اهل بیت چونکه مستقیماً تحت تربیت و مراقبت رسول الله ﷺ بودند در تزکیه نفس، بهره ای وافر بردند و بدین گونه پیوند خویشاوندی به همراه سرمایه ایمانی به رونق و درخشندگی ایشان افزوده است. این واقعیت را رسول الله ﷺ در یک حدیث بیان فرموده‌اند. حدیث متفق علیه است. عبارت بخاری نقل می‌شود:

ان عمرو بن العاص قال سمت النبي ﷺ - چهاراً غیر سر - يقول: ان آل ابي فلان ليسوا باوليائي، انما وليي الله و صالح المؤمنين... (و في روايه) و لكن لهم رحم ابلها ببلاها.

عمر و بن العاص رضی الله عنهما می‌فرماید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم، در حالی که به آواز بلند نه آهسته می‌فرمودند: خانواده ای فلان، ولی (محبوب) من نیستند؛ ولی (محبوب، یار، یاور، دوست) من الله است و مؤمنین نیکوکار هستند. بله، پیوند و نسبت خویشاوندی، با کسانی است که آنان را با تری

۱- جامع الترمذی به نقل از مشکوه (مرقات ۴۰۷/۱۱)

آن، همیشه تر می‌کنم. (یعنی به خاطر خویشاوندی، کمکهای مالی به آنان می‌کنم).^۱

این حدیث پاک، همانطور که مرتبه خویشاوندی را واضح می‌گرداند همینطور در فهم ترجمه و مفهوم لفظ «ولی» نیز ما را یاری می‌رساند. چرا که همین لفظ در قسمت دوم خطبه غدیر خم «موالات علی» هم مذکور است که اینک به توفیق الله تعالی به بیان آن می‌پردازیم.

۱- صحیح بخاری، کتاب الادب، باب تبیل الرحم ببلالها راجع لشرح الحدیث و تعیین لفظ فلان، فتح الباری لابن حجر ج ۱۰ ص ۴۲۰، ۴۲۲

حدیث الموات

چون در روایات حدیث در بخش دیگر خطبه، همین لفظ «موات» بارها آمده است، قسمت دیگر خطبه غدیر را با عنوان «حدیث الموات» آغاز می‌کنیم.

پیش از آنکه توجه خوانندگان را به نکات مهم موجود در حدیث موات جلب کنیم مناسب است تمام الفاظ مذکور در روایات، یکجا جمع گردد تا پی بردن به مفهوم آن آسان شود. با استحضار تمام احادیث موات که پیشتر نقل کردیم و با صرف نظر از اختلاف محدثین در صحت و ضعف آنها، باز هم خلاصه آن روایات درج ذیل است. در همه روایات، مطلبی بیشتر از این‌ها نیست. این را هم به خاطر داشته باشید درباره بعضی از کلمات که در آینده خواهند آمد در روایات تصریح شده که به خطبه غدیر، موبوط می‌شوند و درباره برخی دیگر تصریح نشده که به خطبه غدیر، متعلق می‌شود یا نمی‌شود اما چون شیعه، از این نوع کلمات نیز استدلال می‌کند این‌ها نیز در اینجا آورده می‌شود تا موقف و موضع شیعه کاملاً مشخص گردد.

- «ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل من بعدی»^۱ (ترمذی و نسائی بدون ذکر غدیر خم)

۱- قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث جعفر بن سلیمان و قال عبدالرحمن المبارکفوری فی شرح الترمذی فان مداره (ای استدلال الشیعه) علی صحه زیاده لفظ بعدی وكونها صحیحه محفوظه قابله للاحتجاج، والامر لیس كذلك فانها قد تفرد بها جعفر بن سلیمان و هو شیعی بل هو غال فی التشیع، کان اذا ذکر معاویه شتمه و اذا ذکر علیا قعد

- «من كنت مولاه فعلي مولاه». (ترمذی)
 - الست اولي بالمؤمنين من انفسهم قالو بلي قال الست اولي بكل مؤمن من نفسه قالو بلي قال فهذا ولي من انا مولاه، اللَّهُمَّ وال من والاه، اللَّهُمَّ عاد من عاداه. (ابن ماجه)
 - من كنت وليه فعلي وليه. (نسائی)
 - ان الله مولاي و انا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه اللَّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه. (نسائی)
- ترجمه روایات بالا:
- ۱- همانا علی از من است و من از علی هستم و او بعد^۱ از من (ولی) و محبوب هر مؤمن است. (ترمذی و نسائی)

یکی... فاذا هو رافضی مثل العمار... و اما كونه شیعیا فهو بالاتفاق... و الظاهر ان زیاده بعدی في هذا الحدیث من وهم هذین الشیعین ویویده ان الامام احمد روی في مسنده هذا الحدیث من عده طرق لیست محفوظه بل هي مردوده... و قال الحافظ ابن تیمیه في منهاج السنه: و كذلك قوله هو ولی كل مومن بعدي كذب على رسول الله ﷺ بل هو في حياته وبعد مماته ولی كل مومن وليه في المحيا والممات فالولايه التي هي ضد العداوه لا تخص بزمان و اما الولايه التي هي الاماره فيقال فيها والى كل مومن بعدي كما يقال في صلاه الجنازه اذا اجتمع الولی والوالی قدم الوالی في قول الاكثر وقيل يقدم الولی، وقول القائل علی ولی كل مومن بعدی كلام يمتنع نسبته الى النبي ﷺ فانه ان اراد الموالات لم يحتج ان يقول بعدی و ان اراد الاماره كان ينبغي ان يقول و آل علی ولی كل مومن انتهى -

تحفه الاحوذی به شرح جامع الترمذی ج ۴ ص ۳۲۵، ۳۲۷ - طبع بیروت

۱- در این روایت لفظ ((بعد از من)) اضافه یک شیعه غالی است. امام ترمذی (رح) بعد از بیان روایت، این راوی شیعه را معرفی کرده است. (ترمذی ۲۹۶/۵ طبع دار الفکر

۲- هر که را من محبوب و (مولی) او باشم علی محبوب (مولای) اوست.
(ترمذی)

۳- آیا من برای مؤمنین بیشتر از جانهایشان، محبوب (اولی) نیستم؟
عرض کردند: بله یا رسول الله! ایشان فرمودند: آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض کردند: بله! ایشان فرمودند: هر کس را من محبوب (مولی) باشم علی محبوب (مولی) اوست. ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما و ای الله! هر که از علی نفرت (معاداة) کند تو از او نفرت (معاداة) کن. (ابن ماجه)

۴- هر کس را من محبوب (ولی) او باشم علی محبوب (ولی) اوست.
(نسائی)

۵- بدون تردید الله محبوب (مولای) من است و من محبوب (مولای) هر مؤمن هستم. سپس دست علی علیه السلام را گرفته فرمودند: هر که را من (ولی) او باشم علی محبوب (ولی) اوست. ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند با او محبت (موالات) فرما و هر که از علی

بیروت) و نیز امام ابن تیمیه (رح) و دیگر تمام شراح حدیث اضافه این لفظ ((بعد از من)) را غلط و تصرف راوی شیعیه قرار می دهند. بنابراین، الفاظ ابتدایی این روایت با توجه به روایات دیگر درست هم باشد باز هم در این روایت، اضافه ((بعد از من)) نزد محدثین درست نیست. (به حاشیه عربی گذشته نگاه کنید که در آن دلایل نیز مذکور است) بنده به عرض می رسانم که این اضافه درست باشد یا نه اما از این حدیث استدلال شیعیه بر عقیده امامت و خلافت بلافصل علی اصلاً به هیچ نحوی درست نیست. چنانکه به خوانندگان ان شاء الله واضح خواهد شد. محمود عفی الله عنه.

نفرت (معاداة) داشته باشد تو نیز از او نفرت (معاداة) داشته باش.
(نسائی)

در تمام این روایات، پنج لفظ بارها استعمال شده است:

۱- ولی.

۲- مولی.

۳- اولی؛ ترجمه این هر سه لفظ، محبوب نیز می‌تواند باشد دوست، و یاور و مددکار نیز.

۴- موالات: ترجمه این کلمه محبت نیز می‌تواند باشد دوستی نیز.

۵- معاداة: ترجمه‌اش دشمنی هم می‌تواند باشد نفرت هم.

جهت رعایت تسلسل کلام برای مترجم مناسب است که به ترتیب، محبوب، محبت و نفرت را بکار ببرد یا دوست، دوستی و دشمنی را و گر نه در کلام، توازن برقرار نخواهد ماند.

استدلال شیعه:

الفاظ اصلی روایات با ترجمه شان پیش روی شماست. با یک نگاه به این روایات می‌توان فهمید که نه ذکری از «عقیده امامت» به میان آمده و نه «امامت بلافصل» علی علیه السلام به اثبات رسیده است. لکن شیعه می‌گوید مراد از کلمات ولی، مولی و اولی که در تمام این روایات آمده، والی یعنی حاکم شدن است و والی هم «والی بلافصل» یعنی «امام بلافصل» مراد است. به همین دلیل از مجموعه این روایات - بنا به گفته شیعه - خلافت بلافصل علی علیه السلام ثابت می‌شود. این خلاصه استدلال شیعه است.

اما این همه استدلال شیعه، هم از لحاظ لغوی بیجاست و هم به اعتبار تسلسل کلام نبوی. استدلال شیعه غلط است هم عقلاً و هم با توجه به اقوال اهل بیت، نقلاً، به ترتیب به تفصیل این‌ها می‌پردازیم!

کتاب لغت

لفظ ولی باشد یا مولی یا اولی؛ هر سه از ولایت گرفته شده‌اند. معنای ولایت در زبان عربی، قرب، تعلق و ارتباط بین دو چیز است خواه آن قرب و تعلق به اعتبار مکان باشد یا به اعتبار نسبت یا به اعتبار دین^۱.

معنای ولی در زبان عربی: یاور، دوست، محب و محبوب است. جمعش اولیاء است. (مانند ولی الله، اولیاء الله و غیره). لفظ ولی در قرآن مجید برای الله تعالی نیز بکار رفته است:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [البقرة: ۲۵۷].

الله دوست مردمانی که ایمان آورده‌اند است.

و برای مؤمنین نیز استعمال شده و بطرف الله تعالی مضاف شده است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آگاه! دوستان الله را نه ترسی هست و نه غمگین می‌شوند.

و همین لفظ در حق مؤمنین بکار رفته در حالی که به طرف مؤمنین دیگر نسبت داده شده است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱].

مردان و زنان با ایمان یاور و دوست همدیگرند.

همین لفظ «ولی» چند صفحه پیش در آن حدیث بخاری شریف نیز گذشت که در آن حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «ان آل ابی فلان لیسوا لی باولیاء و انما ولی الله و صالح المؤمنین» یعنی خانواده ابی فلان، ولی (یاور، دوست، محبوب) من نیستند ولی (مددکار، دوست، محبوب) من، الله و مؤمنین صالح هستند^۲.

۱- مفردات القرآن راغب ص ۵۵۵ عربی طبع نورمحمد کراچی

۲- صحیح بخاری، کتاب الادب، باب تیل الرحم لبلالهاج ۱۰ ص ۴۲۰

فقط از همین چند منابع، می‌توان فهمید که لفظ «ولی» را به معنای «والی» منحصر دانستن یا بر آن پافشاری کردن چقدر غلط و نادرست است. لفظ «مولی» به سبب کثرت معانی، در احادیث مختلف به معانی مختلف استعمال شده است. علامه ابن الاثیر جزری در کتاب لغت مشهور خود «النهایه فی غریب الحدیث» می‌نویسد:

وهو اسم يقع علی جماعه کثیره فهو الرب، والمالك، والسید والمنعم، والمعتمق، والناصر، والمحب، والتابع، والجار، وابن العم، والحلیف، والعقید، الصهر، والعبد، والمعتمق، والمنعم علیه واكثرها قد جاءت فی الحدیث فیضاف كل واحد الی ما یقتضیه الحدیث الوارد فیہ ۱۱ ومنه الحدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» یحمل علی اكثر الاسماء المذكوره.

و این لفظ «مولی» اسمی است که بر بسیاری از معانی اطلاق می‌شود. پس معنای مولی: پروردگار، مالک، سردار، محسن، آزاد کننده، یاور، محبت کننده، فرمانبردار، همسایه، پسر عمو، عهد کننده، عقد کننده، داماد، غلام، غلام آزاد شده و احسان شونده، می‌آید. بیشتر این معانی در احادیث بکار رفته است. و مطابق با مقتضای هر حدیث، معنای مرادی آن معلوم می‌شود. همین لفظ در حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» هم استعمال شده است و این لفظ را در اینجا می‌توان بر بیشتر معانی مذکور حمل کرد.^۱ بعد از آن، علامه جزری احادیث دیگری را نیز نقل کرده که در آنها این لفظ «مولی» آمده است. مثلاً:

۱- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۵: ۲۲۸ مطبوعه موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان قم - ایران

«ایما امرأه نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل»^۱.
 نکاح هر زنی که بدون اذن و اجازه ولیش باشد باطل است.
 و حدیث «مزینة وجهینة واسلم وغفار موالی الله ورسوله»^۲.
 قبیلہ مزینہ و جہینہ، اسلم و غفار یاوران و دوستان الله و رسولش
 هستند.

و حدیث: «اسالك غنای و غنای مولای»^۳.
 ای الله! من از تو بی نیازی خود و بی نیازی مولایم را می خواهم.
 خوانندگان می توانند پی ببرند که در همه این احادیث، مولا را به معنای
 خلیفه و حاکم وقت گرفتن ممکن نیست. همچنین در سوره احزاب در
 قرآن کریم، در ضمن احکام پسر خواندگی، لفظ مولا با صیغه جمع آمده
 است. می فرماید:

﴿فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ [الأحزاب: ۵].
 یعنی: اگر پدرانشان را نمی شناسید پس اینان برادران دینی و یاوران شما
 هستند.

اینجا هم امکان ندارد معنای مولی، خلیفه و حاکم گرفته شود بلکه به
 معنای یاور بودنش مشخص است^۴.

۱- حدیث معروف به غیر اذن ولیها راجع مشکوه المصابیح ص ۲۷۰ و جمع الفوائد
 ۳۷۷/۱

۲- متفق علیه، مشکوه المصابیح ص ۵۵۱

۳- مجمع الزوائد و منبع الفوائد ۱۷۸/۱۰ و قد رواه الطبرانی و احمد، مناجات مقبول.

۴- حدیثی در صحیح بخاری هست که رسول الله ﷺ رو به زید بن حارثه رضی الله عنه فرمودند:
 «أنت أخونا مولانا» یعنی تو برادر ما و مولای ما هستی. اینجا هم امکان ندارد که

• معنای اولی در زبان عربی، اقرب و احق است؛ یعنی ترجمه آن قریب‌تر، حقدارتر، لایق‌تر و سزاوارتر است. در قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلذِّينِ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۸].

براستی به ابراهیم قریب‌تر کسانی هستند که از ابراهیم تبعیت کردند و این پیغمبر ﷺ و ایمان آورندگان و الله یاور و مدد کننده مؤمنین است. در این آیه، معنای اولی را حاکم یا خلیفه گرفتن اصلاً ممکن نیست. چرا که پیروان ابراهیم ﷺ چگونه می‌توانند حاکم بر ابراهیم ﷺ باشند؟ آری بطور حتم نزدیکترین بودند.

همچنین در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَآئِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ [الأحزاب: ۶].

ترجمه: پیغمبر از خود مؤمنان نسبت به آنان اولویت بیشتری دارد و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب الله از اولویت بیشتری برخوردارند مگر اینکه بخواهید در حق دوستان خود کار نیکی انجام دهید. این، در کتاب مکتوب و مقدر است.

در این آیه کریمه، اولی در دو جا بکار برده شده است. مفهوم حاکم و خلیفه اینجا هم مخالف با عقل و نقل است؛ بلکه مفاهیم قریب‌تر، مرتبط

تر، حق دارتر و سزاوارتر در اینجا هم متعین و مشخص است. حدیث صحیح بخاری شرح این آیه را بیشتر واضح نموده است. ایشان علیه السلام فرمودند:

«ما من مؤمن الا و انا اولي الناس به في الدنيا و الاخره، اقرؤا ان شئتم، النبي اولي بالمؤمنين من انفسهم فايما مؤمن ترك مالا فليرثه عصبته من كانوا فان ترك دينا او ضياعا فلياتي فانا مولاه»^۱.

نیست هیچ مؤمنی مگر اینکه در دنیا و آخرت، نسبت به دیگران من به او از همه بیشتر نزدیکترم. اگر می‌خواهید که این آیه را بخوانید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ حال اگر مؤمنی مالی از خود به جای گذاشته بمیرد عصبات او (بستگان نزدیکش) وارثش خواهند شد هر چه که می‌خواهد باشد. البته اگر بدهکار شده از دنیا رفته یا چیزی از خود به جا گذاشته که احتمال از بین رفتنش است پیش من بیاید من یاورش خواهم بود.

این حدیث در حالی که ترجمه و مفهوم «اولی» را تعیین می‌کند معنای آیه کریمه را واضح می‌کند که قرب و ارتباط عمیق و صمیمی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله با مسلمانان امت خود دارد و آن قدر که ایشان به فکر صلاح و فلاح دنیوی و اخروی آنان هستند خود مؤمنین این قدر به فکر و خیال خود نیستند.

بنابراین با مراجعه به کتب لغت، غلط بودن این ادعای شیعه که مراد نبوی از کلمات «ولی، مولی، اولی» در حدیث غدیر خم «امام یا خلیفه» می‌باشد کاملاً به اثبات رسید.

تسلسل کلام نبوی

الفاظ عربی و ترجمه تمام روایات بحث خطبه غدیر را هر خواننده بی‌طرفی پیش روی خود گذاشته آن را مسلسل ترجمه کند ترجمه‌اش با ترجمه ما که جمهور امت آن را اتخاذ کرده، فرقی نخواهد داشت.

اگر طبق گفته نویسندگان شیعی، کلمات «اولی» و «مولی» در حدیث موالات به معنای «حاکم» گرفته شود پس ترجمه «موالات» چه خواهد شد؟ معنای موالات چگونه ممکن است حکومت باشد؟ آنجا که بطور قطع ترجمه‌اش محبت است.

در صفحات پیش به نقل از ابن ماجه، احادیثی را نقل کردیم که دوباره در اینجا تقدیم حضورتان می‌شود:

۱- آیا من برای مؤمنین بیشتر از جان هایشان، محبوب (اولی) نیستم؟
عرض کردند: بله، ایشان فرمودند:

۲- آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟
حاضرین عرض کردند: بله، ایشان فرمودند:

۳- هر کس را من محبوبش (مولی) باشم علی محبوب (ولی) اوست.

۴- ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما.

۵- و ای الله! هر که از علی نفرت (معاداه) کند تو از او نفرت (معاداه) کن!^۱

هر شخص دانای بی‌طرفی با توجه به این روایت به راحتی می‌تواند بفهمد که اگر در جملات اول و سوم معنای حاکم گرفته شود در جمله دوم چطور ممکن است ترجمه به حاکم مناسب باشد؟ در جمله چهارم ترجمه

۱- ابن ماجه.

کردن موات به حکومت یا به لفظی مترادف آن چگونه درست خواهد بود؟ در جمله پنجم ترجمه معاداه به ضد حکومت و یا به کلمه‌ای هم معنا با آن چطور ممکن است؟

البته اگر شخصی از عوامل زمینه ساز خطبه، موقعیت، سیاق و سباق آن قطع نظر کرده در یکی دو جمله خود خواهانه بخواهد حرف خود را به کرسی بنشاند علاجش چیست؟

افسوس که نویسندگان شیعه با این خطبه، این گونه برخورد کرده‌اند و به عوامل به وجود آورنده، موقعیت، سیاق و سباق خطبه، به همه این‌ها بی‌توجهی کرده و از تسلسل کلام نبوی کاملاً صرف نظر کرده در چند جمله، خودخواهانه خواسته‌اند بنیاد مذهب خود را بر آن بگذارند. «إنا لله وإنا إليه راجعون» (هداهم الله تعالی ووقاهم من الضلال والطغیان).

استدلال شیعه در آینه عقل

استدلال شیعه، از لحاظ عقلی نیز غلط است برای اینکه:

۱- اگر حرف آقایان شیعه را بپذیریم که هدف از خطبه غدیر، تنها این بود که رسول الله ﷺ در حضور صحابه کرام ﷺ امامت و خلافت علی ﷺ را اعلام بفرماید (به قول شیعه اظهارش بر الله تعالی واجب بود و بر رسول اکرم ﷺ نیز واجب گردانیده شده بود) این سوال کاملاً بجاست که درباره مهمترین مسئله (عقیده امامت و خلافت بلافصل) چرا کلماتی مبهم و غیر واضح به کار برده شده است؟ آخر چه امری مانع از این بود که پیغمبری عظیم المرتبت مانند رسول اکرم ﷺ به جای الفاظ: ولی، مولی و اولی، کلماتی از قبیل: والی، ولات، حاکم، حکام، امام، ائمه و خلیفه بلافصل بکار می‌بردند تا شک

و شبهه ای باقی نمی ماند و این مسئله کاملاً واضح و آشکار می شد. رحمت عالم رسول اکرم ﷺ مبعوث شده بودند تا تمام تعلیمات دینی را واضح و آشکارا به امت بیان کنند تا که امت به سهولت بتواند بر آن جامه عمل بپوشاند. رسول الله ﷺ، مسائل بسیار جزئی از قبیل: وضو، غسل و تیمم را نیز صاف، واضح و با الفاظ کاملاً روشن بیان فرموده اند تا عمل بر آنها آسان گردد. این چگونه ممکن است که در خطبه ای در مجمع صحابه کرام، ایشان خواسته باشند خلافت بلافصل علی ﷺ را اعلام نمایند به همین منظور هم صحابه را جمع کرده باشند و محبت علی را در ملاء عام اعلام کنند اما به جای به کار بردن کلمات: والی، حاکم، خلیفه و امام، الفاظی را استعمال کنند که فقط محبت علی از آن برآید؟

واقعیت این است که اگر رسول الله ﷺ می خواستند سه ماه پیش از وفات خویش در موقعیت غدیر خم، امامت بلافصل علی ﷺ را اعلام نمایند هیچ نیروی مادی نمی توانست سد راه ایشان واقع گردد. اما اعلام امامت علی نه هدف ایشان بود و نه در کلام مبارک خود آن را اظهار فرمودند. ایشان می خواستند امت را به محبت و اکرام با اهل بیت و علی ﷺ متوجه سازند. ایشان واضح و آشکار آن را اعلام فرمودند؛ محبت با اهل بیت را بدین جهت که مهمترین طبقه از طبقات صحابه کرام به شمار می روند و محبت با علی را بدین سبب که قرار بود در آینده، بطور خلیفه راشد چهارم، فریضه قیادت و هدایت امت را به عهده بگیرد.

۲- اگر طبق گفته شیعه، الفاظ حدیث الموالات به حاکم و امام ترجمه کرده شود لازم می آید که در حیات رسول الله ﷺ، علی ﷺ به امامت رسیده بود و امامت هر دو به یک وقت بر امت لازم شده بود؛ در

حالی که خود شیعه نیز قائل به چنین عقیده ای نیست. شیعه برای این ادعای خود که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلافضل است دلیل آورد که علی علیه السلام خلیفه بلافضل نه، بلکه در زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله مثل خود ایشان، امام واجب الاتباع و اولی بالتصرف شده بود. آیا این سخن، شگفت آور نیست؟!

و اگر فرقه شیعه بگوید که منظور و مراد رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که «بعد از من» خلیفه خواهد شد چنانکه در یک روایت آمده، پاسخ این است که اهل سنت و جماعت نیز منکرش نیستند که علی علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله (به نوبت خود در مرتبه چهارم) خلیفه راشد بود. استدلال شیعه، زمانی تام می بود که در روایت لفظ «فوراً بعد از من» می آمد. علاوه بر این، در حاشیه عربی و فارسی ضمن بیان تشریح آن روایات، این حرف را با دلائل به اثبات رساندیم که در روایت لفظ «بعد از من» (بعدی) موهوم و موضوع است و از طرف راوی شیعه اضافه شده است. امام ترمذی (رح) در کتاب خود این راوی را شناسایی کرده و شرح حدیث، احوال او را به تفصیل نوشته اند.^۱

۳- اگر از حدیث الموات، واقعاً خلافت بلافضل علی علیه السلام ثابت شود بطور طبیعی خود بخود این سوال پیدا می شود که پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که در سقیفه بنی ساعده، امت اسلامی داشت بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه اجماع می کرد چرا حتی یک نفر هم برای خلافت علی علیه السلام از این حدیث موات استدلال نجست؟

مطرح شدن دیگر آراء و نظریات در سقیفه بنی ساعده از روایات ثابت است؛ اما این ثابت نیست که فرد واحدی هم رأی به خلافت علی علیه السلام داده و از این حدیث موات، استدلال کرده باشد. در حالی که این حدیث موات

در مجمع عمومی صحابه کرام در موقعیت غدیر خم به طور خاص بیان شده بود. این همه، خود دلیلی واضح است بر اینکه حدیث الموالات اصلاً و قطعاً هیچ ربطی به مسئله خلافت نداشت بلکه به محبت و اکرام با اهل بیت و علی علیه السلام مربوط می‌شد که در این امر، صحابه کرام علیهم السلام هیچگاه اختلافی نداشتند. (رضی الله عنهم اجمعین)

۴- اگر حدیث الموالات ربطی به مسئله خلافت می‌داشت خود علی علیه السلام در اثبات خلافت خویش، از این حدیث، استدلال می‌جست. چرا که این حضرات، در امور دینی نه تساهل پیشه شان بود و نه خموشی شیوه شان.

علی علیه السلام از اینکه در شورای سقیفه بنی ساعده از او مشورت گرفته نشد رنجیده خاطر شد و آن را اظهار هم کرد. دیگر صحابه کرام با ملاحظه مرتبه و با اکرام و محبت به وی، عذر اصلی^۱ خود را بیان داشته رفع اشکال کردند. اما این مطلب که علی علیه السلام ادعای خلیفه بودن کرده باشد یا برای اثبات خلافت خویش، به عنوان دلیل، حدیث الموالات و خطبه غدیر را پیش کرده باشد در هیچ جا ثابت نشده است. این هم دلیل واضحی است که خطبه غدیر هیچ ربطی به مسئله خلافت ندارد.

سپس پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، هنگام انعقاد خلافت عمر فاروق رضی الله عنه، بعد از آن در وقت انعقاد خلافت عثمان رضی الله عنه، علی علیه السلام نه ادعای خلافت کرد و

۱- عذر واضح بود که اگر مسئله انعقاد بیعت، بیش از این منتفی می‌شد امکان قوی داشت که امت دچار هرج و مرج شود. در چنین حالاتی نصب فی الفور خلیفه بر امت واجب می‌گردد. (چنانچه قبل از تدفین آقای خمینی، خامنه ای به عنوان رهبر تعیین شد).

نه این خطبه را به عنوان دلیل ذکر کرد. اگر حدیث الموالات، دلیل بر خلافت می بود یقیناً از آن استدلال می شد.

مهمتر از این، هنگامی که خلافت راشدۀ علی علیه السلام منعقد شد و کار به اختلاف و قتال با معاویه رضی الله عنه انجامید و در مقابل فریق مخالف، علی رضی الله عنه موقف راستین خود را با دلایل واضح پیش کرد در هیچ جایی برای اثبات خلافت خود از این حدیث استدلال نگرفت. البته در مسجد جامع کوفه از حضار درباره حدیث الموالات استفسار فرمود. اما به ظاهر آنجا نیز مقصد همین بود که خاطر نشان سازد که محبت با من، محبت با رسول الله صلی الله علیه و آله است. مقصود، اثبات خلافت خود نبود. برای اینکه در آن هنگام خلیفه بود؛ البته افتراق، چند دستگی ها و فتنه ها ادامه داشت.

این همه، بیانگر این است که استدلال شیعه از حدیث غدیر بر خلافت بلافصل علی چقدر غلط است. همچنین این هم واضح شد که شیعه دوست نادان یا دشمن دانای علی رضی الله عنه است که آنچه را که علی رضی الله عنه هم نتوانست بفهمد و نه در حیات خویش گفته باشد شیعه بر اثبات آن، اصرار و پافشاری می ورزد. (هداهم الله تعالی).

۵- حدیثی از بخاری شریف دلیل واضحی است بر اینکه «حدیث الموالات» هیچ ربطی به مسئله خلافت ندارد.

ان عبدالله بن عباس اخبره ان علي بن ابي طالب خرج من عند رسول الله صلی الله علیه و آله في وجعه الذي توفي فيه فقال الناس يا ابا الحسن كيف اصبح رسول الله صلی الله علیه و آله فقال اصبح بحمد الله بارئاً، فاخذ بيده عباس بن عبد المطلب فقال له انت والله بعد ثلاث عبدا لعصا و اني لأري الي رسول الله صلی الله علیه و آله سوف يتوفي من وجعه هذا، اني لاعرف وجوه بني عبدالمطلب عند الموت، اذهب بنا الي رسول الله صلی الله علیه و آله فلسنا له

فيمن هذا الامر ان كان فينا علمنا ذلك و ان كان في غيرنا علمناه فاوصي بنا، فقال علي انا والله لئن سالناها رسول الله ﷺ فمنعناها لا يعطيناها الناس بعده، و اني والله لا اسألها رسول الله ﷺ.

عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ می فرماید: در مرض الوفات رسول الله ﷺ، علی رضی اللہ عنہ از نزد رسول الله ﷺ بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابوالحسن! حال رسول الله ﷺ چطور است؟ او جواب داد: بحمد الله؛ بهتر از قبل است. عباس بن عبدالمطلب دست علی رضی اللہ عنہ را گرفته گفت: قسم به خدا! سه روز بعد، تو تابع کسی خواهی شد؛ بخدا! من دارم رسول الله ﷺ را می بینم، به نظرم در همین بیماری وفات خواهند یافت. چرا که من چهره های بنو عبدالمطلب را وقت مرگ می شناسم. بیا نزد رسول الله ﷺ برویم و از ایشان پرسیم که این خلافت از آن چه کسی خواهد بود؟ اگر از آن ما شد معلوم خواهد شد و اگر خلافت به دیگران برسد باز هم به ما معلوم خواهد شد و رسول الله ﷺ درباره ما به آنها وصیت خواهند کرد.

علی رضی اللہ عنہ جواب داد: قسم به خدا! اگر در نتیجه پرسش ما از رسول الله ﷺ در این باره، ایشان ما را از آن منع کنند بعد از آن مردم، این خلافت را هیچگاه به ما نخواهند داد. به این خاطر قسم به خدا در این باره من از رسول الله ﷺ سوالی نخواهم کرد.

از حدیث صحیح بخاری پیداست که گفتگوی عباس و علی رضی اللہ عنہ سه روز پیش از ارتحال نبوی بوده است؛ در حالی که خطبه غدیر سه ماه قبل ایراد شده بود. اگر در خطبه غدیر، خلافت بلافاصله علی اعلام شده بود عباس رضی اللہ عنہ چرا گفت درباره خلافت از رسول اکرم ﷺ پرس؟ و علی رضی اللہ عنہ در پاسخ وی

چرا نگفت چه نیاز است به پرسیدن؟ خلافت من که سه ماه پیش در غدیر خم اعلام شده است.

گفتگوی عباس و علی علیهما السلام علاوه بر واضح کردن بی‌ارتباطی خطبه غدیر با مسئله خلافت، این را نیز روشن می‌سازد که اهل بیت هم در فکر مسئله خلافت نبوی بودند. آنان می‌خواستند مسئله خلافت و امامت هر چه زودتر حل شود تا در میان امت، افتراق، تفرقه، هرج و مرج پدید نیاید. این گفتگو، این اصل اهل سنت و جماعت را که ما در آغاز مقاله خود بیان کردیم نیز تأیید می‌کند که تعیین امام و خلیفه بر عهده امت است. (بر الله تعالی واجب نیست). به همین خاطر، این دو نماینده جلیل القدر امت اسلامی در این فکر بودند که پس از ارتحال نبوی، مسئله امامت و رهبری چگونه حل خواهد شد؟ رضی الله عنهما.

استدلال شیعه و اهل بیت

امید است از مطالعه مطالب گذشته، شما به این واقعیت پی برده باشید که طبق روایات صحیح و صریح از خطبه غدیر، علی علیه السلام و عباس علیه السلام چه برداشت کرده‌اند و از این طرف، شیعه چه می‌گوید؟

آیا هر خواننده بی‌طرف و با انصافی، بعد از آشنایی با این همه دلایل مذکور، می‌تواند قائل به این شود که در غدیر خم خلافت بلافصل علی علیه السلام اعلام شده بود؟ حق و حقیقت همان است که با استناد به دلایل، بحمد الله نوشته شد که چون بنا بر واقعات مختلف، درباره ذات گرامی علی علیه السلام، در طبیعت بعضی از حضرات تکدر پیدا شده بود رسول الله صلی الله علیه و آله سه ماه قبل از تشریف بردن از این دنیا، پس از حجه الوداع در غدیر خم امت را به محبت با اهل بیت عموماً و به محبت با علی علیه السلام خصوصاً متوجه کردند تا این که امت با انحراف از جاده مستقیم شکار افراط و تفریط نگردد؛ چنانکه شیعه و

خوارج در همین مسئله، به افراط و تفریط آشکاری مبتلا گشته و شکار دام گمراهی شدند. والعیاذ بالله من ذلک.

به هر حال، خطبه غدیر خم چه بخش ثقلین آن و چه بخش موالات علی علیه السلام، هیچکدام ربطی به مسئله خلافت ندارد بلکه به محبت و اکرام اهل بیت و علی علیه السلام مربوط می‌شود. الحمد لله شما با دلایل واضح آن آشنا شدید.

در پایان، این بحث را با سخنان حسن مثنی - نوه جلیل القدر علی علیه السلام - خاتمه می‌دهیم. به نظر ما با ارشاد این فرزند جلیل القدر خاندان اهل بیت، بحث خطبه غدیر خم به انتهای خود خواهد رسید طوری که بعد از آن، نیازی به اقامه دلیل نخواهد شد.

به حسن مثنی گفته شد که آیا در حدیث «من کنت مولاه فعلي مولاه» امامت (خلافت) علی علیه السلام تصریح نشده است؟ در پاسخ فرمود:

«اما والله لو يعني النبي صلى الله عليه وسلم بذلك الاماره و السلطان لا فصح لهم به فان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان انصح الناس للمسلمين، و لقال لهم، يا ايها الناس هذا ولي امري والقائم عليكم بعدي فاسمعوا له و اطيعوا ما كان من هذا شيئي فوالله لئن كان الله و رسوله اختارا علياً لهذا الامر ثم ترك علي امر الله و رسوله لكان علي اعظم الناس خطيئه».

هان! قسم به خدا، اگر منظور رسول الله صلى الله عليه وسلم از این (جمله یا خطبه) امارت یا حکومت می‌بود، صاف و واضح بیان می‌کردند. چرا که خیرخواه‌تر از رسول الله صلى الله عليه وسلم برای مسلمانان، کسی نیست. واضح به آنان می‌فرمودند: ای مردم! این شخص بعد از من حاکم و سرپرست شما خواهد بود. به حرفش گوش دهید و از او اطاعت کنید. اما چنین حرفی زده نشد. قسم به الله! اگر

علی رضی الله عنه برگزیده الله و رسولش برای امامت (بلا فصل) می بود و آنگاه علی رضی الله عنه حکم الله و رسولش را نادیده می گرفت خطاکارترین مردم بشمار می آمد^۱.

پس از آن گواهی سابق عباس و علی رضی الله عنهما از اهل بیت و ارشاد واضح حسن مثنی (رح)، هر خواننده بی طرفی به خوبی خواهد دانست که اهل بیت رضی الله عنهم از خطبه غدیر چه فهمیده اند و اینکه استدلال فرقه شیعه از خطبه غدیر خم بر عقیده امامت و خلافت بلا فصل علی، چقدر غلط است.

از صفحات گذشته، بحمد الله این هم به اثبات رسید که اگر درستی تمام روایات خطبه غدیر که در ذخیره حدیث، محفوظ هستند، پذیرفته شود باز هم استدلال فرقه شیعه از این روایات به هیچ وجه درست نیست.

اگر به الفاظ خطبه غدیر نگاه شود یا به تسلسل کل خطبه نبوی یا به کتب لغت مراجعه شود یا در آئینه عقل بررسی شود یا تمامی طرز عمل و اسوه حسنه حضرات اهل بیت ملحوظ گردد؛ یقین این مطلب که این خطبه به عقیده امامت و خلافت بلا فصل علی، هیچ ربط و تعلقی ندارد پخته تر می گردد. هر شخصی که بخواهد از این خطبه، عقیده امامت و خلافت بلا فصل علی را به اثبات برساند در واقع هم بر علم و دیانت، ستم روا داشته و هم خواهان نابودی آخرت خودش شده. اعاذنا الله من ذلك.

۱- ذکره العلامة ابن حجر الهیثمی الشافعی عن ابی نعیم، فی الصواعق المحرقة (ص 48)، و ذکره ایضاً محب الدین الخطیب فی حاشیه العواصم من القواصم (ص 168)، ناقل عن الحافظ البیهقی و الحافظ ابن عساکر، و نقله العلامة آلوسی فی روح المعانی (6/ 195)، عن ابی نعیم قلت ذکر الحافظ ابن عساکر فی التاریخ الکبیر و قال رواه البیهقی من طرق المتعدده فی بعضها زیاده و فی بعضها نقصان و المعنی واحد. (التاریخ الکبیر طبع روضه الشام 4/ 166).

خلاصه گفتار

اگر به دلایلی که در مورد عقیده امامت و خطبه غدیر، در این تحریر، بطور اختصار تقدیم شد به دیده انصاف نگاه شود هیچ شک و تردیدی در این باره باقی نمی‌ماند که موقف شیعه، با کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ و اجماع صحابه و تعامل اهل بیت، کاملاً مخالف است. شیعه برای اثبات موقف خود، از قرآن و سنت، هیچ دلیل واضحی ندارد. مگر اینکه تکیه بر روایت‌های موضوعی بکنند که خودشان در کتابهایشان جمع کرده‌اند و پایه گمراهی خود را بر آن نهاده‌اند.

ما در این نوشته خود، از بنیاد و اساس گمراهی شیعه «عقیده امامت» به اختصار بحث کردیم و حقیقت و ماهیت دلایل شیعه به ویژه نحوه استدلالشان را از حدیث غدیر برای اثبات این عقیده مزعومه را بحمد الله تعالی مختصراً به حضورتان تقدیم کردیم. از رحمت الله تعالی امیدواریم که برای یک خواننده بی‌طرف، این تحریر مختصر، کافی باشد. (تقبله الله تعالی و نفع به).

اگر کسی بخواهد مفصلاً از اختلافات سنی و شیعه آگاه شود به کتابهایی که به تفصیل در این موضوع نوشته شده مراجعه کند. از آنها نام چند کتاب مهم که ما نیز به هنگام تحریر از این کتابهای قیمتی و پرارزش استفاده کرده ایم در ذیل می‌آید:

- | | |
|-------------------------|-----------------------|
| (۱) منهاج السنه النبویه | حافظ ابن تیمیه |
| (۲) العواصم من القواصم | قاضی ابوبکر بن العربی |
| (۳) الصواعق المحرقة | علامه ابن حجر الهیثمی |

- | | |
|---------------------------|---------------------|
| عبدالعزیز محدث دہلوی | (۴) تحفۃ اثنا عشریۃ |
| رشید احمد گنگوہی | (۵) ہدیہ الشیعہ |
| محمد قاسم نانوتوی | (۶) ہدایہ الشیعہ |
| خلیل احمد سہارنپوری | (۷) ہدایت الرشید |
| مولوی خلیل احمد سہارنپوری | (۸) مطرقہ الکرامہ |
- اللہم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه، وصلی
 اللہ وسلم وبارک علی حبیبنا وشفیعنا سیدنا محمد وآلہ وصحبہ أجمعین
 محمود اشرف عثمانی غفر اللہ لہ
 دار الافتای جامعہ دارالعلوم کراچی
 ۴ ربیع الاول ۱۴۱۴ ھ

علامه سید ابوالحسن حسنی ندوی رحمۃ اللہ علیہ در اواخر کتاب خود «المرتضی» که در تاریخ زندگانی علی رضی اللہ عنہ نوشته شده، پیرامون عقیده امامت اثنا عشریه مطالب بسیار جالب و خواندنی تحریر فرموده‌اند که جهت استفاده علاقمندان بحث امامت به فارسی برگردانده و با کسب اجازه از استاد محترم محمود اشرف عثمانی به آخر کتاب «عقیده امامت و حدیث غدیر» ضمیمه می‌شود.

مترجم

عقیده امامت فرقه اثنا عشریه

از صفحات گذشته کاملاً معلوم شد که بزرگان اهل بیت، به عقائد پاکیزه اسلام اعتقاد جازم داشتند. عقائدی که از پیغمبر ﷺ و جد امجدشان به آنها رسیده بود؛ یعنی توحید خالص و عقیده واضح و بی غبار ختم نبوت. طبق عقیده اجماعی سواد اعظم امت و اهل سنت، بر این ایمان داشتند که دروازه وحی بسته شده است؛ دین به پایه تکمیل رسیده است؛ سعادت دنیا و نجات آخرت منوط به همین دین است و دین کامل همین است که الله تعالی درباره آن می فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

امروز من برای شما دین را تکمیل، و نعمت خودم را بر شما تمام و دین اسلام را برای شما، انتخاب و پسند کرده‌ام.

بعد از این نه نبوتی خواهد آمد و نه به طرزی جدید کار شریعت سازی خواهد بود. در دین نه گنجایش کم کردن است و نه اجازه اضافه کردن. این همان عقیده‌ای بود که از سیدنا علی علیه السلام گرفته تا آن کسانی که احوال زندگیشان در کتابهای تاریخ و تذکره محفوظ هستند همگی به آن سختی معتقد بودند و می توان آنها را از هر لحاظ بطور مثال و نمونه ارائه داد.

سفیان از مطرف و او از شعبی و شعبی از ابو جحیفه روایت می کند که من از حضرت علی علیه السلام پرسیدم که آیا به شما چیزی علاوه از قرآن هم،

مستقیماً از رسول الله ﷺ رسیده است؟ (دیگران بی اطلاع از آن باشند)^۱ فرمود: «قسم به ذاتی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید نزد من چیزی نیست مگر اینکه الله همان فهمی را که برای فهم قرآن به کسی می بخشد به من داده است یا چیزهایی که در صحیفه‌ام هستند». پرسیدم در صحیفه شما چیست؟ پاسخ داد: «دیه مسلمان^۲، آزادی زندانیان و اینکه مسلمان در عوض کافر قتل کرده نشود»^۳.

عوامل روانی پذیرش عقیده امامت

از آنچه گفته شد مانند روز روشن به اثبات رسید که اهل بیت کرام، بر عقیده و مسلک اجماعی امت با تمام شدت پا برجا و دعوتگران آن بودند. آنان خودشان را پایبند پیروی از کتاب و سنت و فردی از امت محمدی باور می کردند که فقط بخاطر عمل، تقوی، علم و اخلاقشان می توانستند مستحق امتیاز و احترام باشند ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳] اما بعدها مزاجی پدید آمد که روح جاهلیت قدیمه، و ادیان محرفه، زیر آن کار می کرد و تمدنها و فلسفه هایی که در عهد قدیم، در یونان، ایران، هندوستان و چین شکوفا شده به اوج خود رسیده بودند بر آن تأثیر گذاشته بود. مزاج و طرز تفکر، اینطور بود که خاندان حکمروا و افراد خاندانهایی که از عهد قدیم، رهبری روحانی یا مذهبی داشته‌اند و کسانی که با ریاضتهای سخت و مجاهدتهای بزرگ، اعتبار اخلاقی و روحانی خویش را

۱- بدین سبب این سوال پرسیده شد که برخی از مردم گمان می کردند که بسیاری از چیزها به حضرت علی ؑ گفته شده که به طور وصیت و راز در سینه‌اش پنهان بود.
 ۲- دیه مسلمانان مقتول (در عوض) چند شتر داده شود و تاوان آن به ورثه اش چگونه پرداخت شود؟

۳- مسند علی بن ابی طالب ؑ و مسند الامام احمد بن حنبل

برتر و بالاتر از سطح دیگران قبولانیده‌اند؛ معصوم شناخته شوند و چشم بسته به آنان این حق و اختیار داده شود که قوانین مذهبی را می‌توانند تبدیل کنند، تغییر دهند و بشکنند و در قانون سازی، اختیار کامل با آزادی تمام داشته باشند.

در پذیرش و نشر این نظریه، خواسته‌های روانی و انگیزه‌های درونی نیز سهیم بوده‌اند:

۱- بوسیله این، آدمی از ددره‌های پاسخگویی و مسئولیت فردی راحت می‌شود. در هر امر و معامله‌ای، اعتماد به یک طبقه خاص یا به فرد یا افراد خاندان مخصوص که نمایندگی این قوم و ملت را می‌کنند کفایت می‌کند.

۲- اعتماد، احترام، انقیاد و اطاعت کامل، وابسته به یک خاندان مخصوص یا به بعضی از افراد آن می‌شود و این کار، از اتباع شریعت کامل و وسیع که در هر قدمش احکام و پایبندی‌ها است، اجتهادات علماء هم هست، ذخیره وسیع فقهی هم هست؛ آسان معلوم می‌شود.

۳- بهره‌کشی از خاندان یا فردی یا چند فرد از آن، آسان است. با راضی نگهداشتن آن، می‌توان سیادت و قیادت بدست آورد. برای تکمیل خواهشات نفسی و غرایز جنسی فردی، فرصتی مناسب است. از بسیاری از مشکلات رهایی حاصل می‌شود. با اندک کوششی به آنها تقرب یافته آنچه که بعد از سالهای سال، تلاش و جدیت و پیمودن مسافت‌های طولانی حاصل می‌شود به آسانی و زودتر بدست می‌آید. چرا که در اذهان عمومی، عقیده معصومیت این خانواده، رسوخ یافته است. سیاستمداران چالاک و شاطر هر عصر و زمانه، برای نیل به اهداف خود، همین راه را برمی‌گزینند.

پرورش این عقیده (تقدس نسلی و ارثی و منصب امامت) در فرقه اثنا عشری، اغراض و مقاصد سیاسی، خاندانی و شخصی را (در رسیدن به تکامل به سهولت) کمک کرد. به عنوان عقیده مذهبی پذیرفته شد و با پرده تقدس پوشانیده شد.

از باورهای این فرقه است که تعیین ائمه و خلفای رسول الله از طرف الله تعالی صورت می‌گیرد و مانند پیغمبران، معصوم هستند؛ اطاعتشان بر تمام مسلمین فرض است؛ مرتبه شان با مرتبه رسول الله یکسان و مساوی است؛ برتر و بالاتر از دیگر انبیای کرام هستند؛ حجت الله بر خلق خدا بدون امام نافذ نمی‌شود؛ اتمام حجت خداوندی بدون معرفت امام، امکان پذیر نیست؛ پا برجایی دنیا به وجود امام بستگی دارد؛ معرفت امام، شرط ایمان است؛ اطاعت از امام، مانند اطاعت انبیا است؛ ائمه اختیار دارند حلالی را حرام و حرامی را حلال کنند؛ برای اینکه مانند پیغمبران معصوم هستند؛ گرویده ائمه معصوم، جنتی است اگر چه آن شخص، ظالم، فاسق و فاجر باشد؛ رتبه ائمه مساوی با رسول الله و بلندتر از تمام مخلوقات است؛ اعمال مخلوقات شبانه روز در دو وقت، به ائمه ارائه می‌شود؛ فرشتگان روز و شب به حضور ائمه می‌آیند؛ هر شب جمعه، شب معراجشان است؛ در لیلۃ القدر هر سال، از جانب الله، کتاب به آنان نازل می‌شود؛ مرگ و زندگی به دست قدرت آنهاست؛ آنها مالک دنیا و آخرت هستند؛ به هر کس هر قدر که بخواهند می‌دهند.^۱

در «کتاب الکافی» این هم آمده است:

«حسن بن عباس المعروفی به امام علی رضا نامه نوشت: جانم فدایت! شما بفرمایید که فرق بین رسول، نبی و امام چیست؟ او نوشت یا پاسخ داد:

۱- ماخوذ از کتاب اصول الکافی ص ۱۰۳ - ۲۵۹ و شرح اصول الکافی الکلینی (م ۳۲۸

فرق در میان رسول، نبی و امام این است که رسول کسی است که جبرئیل پیش او می‌آید، رسول او را می‌بیند، حرفش را می‌شنود، نزد او وحی می‌آورد، گاهی او را در خواب می‌بیند، چنانکه ابراهیم علیه السلام دیده بود و نبی بسا اوقات حرفش را می‌شنود و گاهی هم می‌بیند، و امام شخصی است که سخن فرشته را می‌شنود اما او را نمی‌بیند»^۱.

علامه ابن خلدون با دیانتداری مورخانه با بررسی علمی می‌نویسد: «نزد شیعیان، «امامت» از نیازهای مردمی نیست که مسئولیت آن به بصیرت و آگاهی امت سپرده شود و (امام) صاحب اختیار، شخص برگزیده مسلمین باشد بلکه امامت نزد آنها رکنی از دین و ستونی برای اسلام است. هیچ پیغمبری نمی‌تواند از آن غفلت ورزد و نه می‌تواند آن را به امت بسپارد بلکه بر عهده پیغمبر فرض است که امامی را برای امت تعیین کند؛ امامی که از هر نوع گناه - صغیره و کبیره - معصوم باشد. حضرت علی علیه السلام تنها شخصیتی هستند که آن حضرت ایشان را (در پرتو نصوصی که این‌ها خودشان روایت می‌کنند و با عقیده خود آن را تطبیق می‌دهند) تعیین کرده بودند»^۲.

علامه ابن خلدون می‌گویند:

«به گروهی از این‌ها، غالی گفته می‌شود. آنها برای اثبات الوهیت ائمه از مرز عقل و ایمان هم تجاوز می‌کنند. به گفته آنان ائمه بشر بودند اما دارای صفات الوهیت بودند؛ یا که خدا در لباس بشریت به اندروشان حلول کرده است. این «عقیده حلول» در اصل، عقیده نصرانی‌ها درباره عیسی علیه السلام است. حضرت علی علیه السلام، معتقدین به چنین عقیده ای را در آتش سوزانیده

۱- کتاب اصول کافی ص: ۸۲ طبع ایران ۱۲۸۱ هـ

۲- مقدمه ابن خلدون ص: ۱۵۵ طبع مصر، دار الفکر

بود. وقتی که محمد بن الحنفیه اطلاع یافت که مختار بن عبید چنین عقائدی دارد با کلماتی واضح بر او لعنت فرستاد و بیزاری خویش را از او اعلام کرد. جعفر صادق علیه السلام هم با این چنین افرادی همینطور رفتار کرد».

در میان این طبقات، کسانی هم هستند که معتقدند کمالی که در درون امام هست انتقالش به دیگران ناممکن است؛ لذا وقتی امامی فوت می‌کند همین «کمال» به امام دیگر انتقال می‌یابد. تناسخ به همین می‌گویند»^۱.

این عقیده در نسلهای پیاپی بطور استمرار در فرقه اثنا عشریه وجود داشت و تاکنون بر همین عقیده هستند. چرا که از جمله عقائد بنیادی و اساسی است و همین عقیده در عصر حاضر تا به آقای خمینی رسیده است. ایشان در کتاب خود «الحکومه الاسلامیه» تحت عنوان ولایت تکوینی می‌نویسند که ما به عینه ترجمه آن را تقدیم می‌کنیم:

«امامان را، مقام محمود، درجه بلند و ولایت تکوینی که هر ذره کاینات، تابع ولایت و سطوت آن است حاصل است. عقیده بنیادی مذهب ماست که ائمه ما در مقامی قرار دارند که فرشته مقرب و نبی مرسل نیز نمی‌توانند به آنجا برسند. طبق روایت و احادیثی که ما داریم رسول اعظم و ائمه علیهم السلام پیش از وجود این عالم، در حالی که اطراف عرش خداوندی را گرفته بودند به شکل انوار وجود داشتند. الله آنچنان منزلت و تقریبی به آنان داده است که کسی غیر از خدا خبری از آن ندارد»^۲.

دانشوران غیر مسلم نیز دریافتند که این عقیده، چه تأثیرات سوئی بر مجتمع بشری و گروههای مذهبی به جا می‌گذارد. برخی آنها را برشمرده‌اند:

۱- مقدمه ابن خلدون ۲/۵۹۰ تحقیق دکتر عبدالواحد وافی، دار نهضه، مصر للطبع و

النشر، الفجالة، القاهره

۲- الحکومه الاسلامیه ص: ۵۲، مطبوعه مکتبه بزرگ اسلامیه، طهران - ایران

patrick Huges می گوید:

«شیعه، امامان را حامل صفات الله معرفی می کند»^۱.

و IVANOW می نویسد:

«اعتقاد به تسلسل امامت برای همیشه و دائمی جایگاهی ضمنی به نبوت می دهد»^۲.

تأثیرگذاری عقائد ایران قدیم

در واقع عقیده ظریف و نازک امامت که حدود و مسافتش، خاندانها و خانواده‌های بزرگ را به حدود تقدس و الوهیت می‌رساند کپی عقائد ایران قدیم است. در ایران قدیم، سیادت، قیادت و حکومت دینی در دست قبیله «میدیا» بود. سپس این رهبری زمانی به دست قبیله «المغان» افتاد که مذهب زردشت غلبه یافت و در ایران نفوذ پیدا کرد. نزد ایرانیان داعیان مذهب، از ذات بالایی برخوردار بودند که به آن کهنوت (PRIESTLY CLASS) گفته می‌شد. بر این باور بودند که آنان، ظل الهی بر روی زمین هستند و منظور از خلقت تمام مردم، خدمت به این خدایان بود. حکمران می‌بایست فردی از همین قبیله باشد. برای اینکه خدا در آنها حلول کرده به شکل جسم در آمده است و رهبری و تنظیم آتشکده فقط حق همین قبیله است.^۳

آقای دوزی (DOZY) می‌نویسند:

1-Thomas patrick Huges, Dictionary of islam, London, 1885 p. 574

2- H. A. R. Gibb & j.h KRAONER: SHORTER ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM. LITT. 1953. P. 248

۳- تاریخ الدیانه الزردشتیه و نیز کتابهایی در موضوع تاریخ مذاهب ایران قدیم.

«اهل ایران پادشاه وقت را با خدا برابر می دانستند و اهل خاندان پادشاه را نیز به همین دید نگاه می کردند. آنان می گفتند که اطاعت از امام، فرض است و اطاعتش عیناً اطاعت از خداست»^۱.

انحصار دینی، روحانی و سیاسی یک خاندان تا این حد، پیروان مذاهب قدیم را (که در آنها نهضت‌های اصلاح طلب نیز بپا خاست) مبتلا به بدترین نوع غلامیت فکری کرد. بجای خداپرستی گرفتار دام انسان پرستی و خاندان پرستی شدند. در نتیجه، صلاحیت‌ها و قابلیت‌های فکری انسان‌ها، قوت تمییز و تشخیص و آزادی نقد و فکر (که سرچشمه انقلاب‌ها و اصلاحات فکری، علمی و اخلاقی است) شکار جمود و تعطل گشت.

بسا اوقات، به همین وسیله، توانائیهای انسانی و اسباب کسب معشیت به طرز فجیعی به استثمار کشیده شده است. در قرون وسطی، نوبت به اینجا رسید که پروانه مغفرت (تذاکر الغفران) و سند جواز ورود به بهشت هم فروخته می شد^۲ و به سبب عقیدت و ارادت کورکورانه بین علم و کلیسا، کشمکش و جنگ و خونریزی رخ داد^۳. این وضعیت، اروپا را به پذیرش نظریه جدایی دین از سیاست و بالاخره به الحاد رسانید. قطع نظر از حکومت لادینی (سکولر) این نظریه در بسیاری از ممالک اسلامی هم (بطور علاج و راه چاره) اتخاذ می شود؛ چیزی که در این کشورها نه نیازی به آن بود و نه جوازی داشت. از این سبب بین حکومتها و احزاب دینی و مردم

۱- منقول از فجر الاسلام ص: ۲۷۷

۲- گفته می شود در جنگ ایران و عراق، امام خمینی هم به کسانی که به جبهه جنگ می رفتند چنین پروانه ای داده اند.

۳- جهت آگاهی بیشتر مطالعه کتاب مشهور ((جنگ مذهب و علوم تجربی)) از دراپر آمریکایی مفید خواهد بود.

ساده دل و دین دوستی که تنفیذ احکام اسلامی را در کشور می‌خواهند تنش ایجاد می‌شود و نیروها، منابع و وسائل این کشورها، بی‌جا و بجای استفاده در برابر دشمنان پر قدرت اصلی، در درگیری‌های داخلی با یکدیگر از بین می‌روند.

نتایج پذیرش بی‌چون و چرای اقتدار مطلق، که از امامت موازی با نبوت پدید می‌آید و وضع احکام شریعت، منسوخ ساختن احکام ثابت شده از نصوص قطیعه، از اختیاراتش است تا به این حد به دنیا نمایان گشت که این اقتدار، هر رکن دینی و هر حکم شرعی و فرضیه اسلامی را که بخواهد بخاطر مصالح حزبی و سیاسی، بنا به اجتهاد امام مجتهد که مأمور من الله و معصوم است می‌تواند از بین ببرد.

تازه ترین مثال برای این، پیغام خمینی به خامنه‌ای است که روزنامه «کیهان لندن» در شماره ۱۸۲، تاریخ ۲۳ جمادی الاولی سال ۱۴۰۸ هـ خود، در تیتیر خود نوشته است:

«حکومت می‌تواند مساجد را تعطیل یا منهدم کند و حکومت بر نماز و روزه مقدم است».

در این پیغام نوشته شده است:

«حکومت، مستقیماً شاخه‌ای از ولایت رسول الله و از اولین و بنیادی ترین احکام دین است. بر تمام احکام فروعی ترجیح دارد؛ تا جایی که بر نماز، روزه و حج نیز مقدم است. رهبر حکومت به وقت ضرورت اجازه دارد مساجد را تعطیل نماید و برای او این هم رواست که بطور کلی مسجدی را منهدم سازد و آن دسته از احکام اسلامی را که در حال حاضر، مخالف با مفاد اسلام باشند می‌تواند بر دارد و خواه در عبادت یا در چیزی دیگر باشد. طبق مقتضای مفاد مملکت اسلامی، حکومت می‌تواند حج را که یکی از

مهمترین فریضه از فرائض اسلام می‌باشد بر دارد. چرا که این حکومت بجای خود، ولایت آزاد الهی است»^۱.

و بدیهی است که این عمل یعنی: تصرف آزادانه در احکام شریعت، منسوخ یا از بین بردن حکم منصوص شرعی آن هم به اجتهاد یک فرد یا بنابر مصالح سیاسی، خطری جدی برای دین (دینی که برای همیشه باید بماند و برای همیشه آمده است) می‌باشد. دخالت آزادانه در دین می‌تواند به کناره‌گیری مسلمین و کشورهای اسلامی از اسلام و به بدبختی آنان (ارتداد عملی، اجتماعی) منجر شود. اطاعت کورکورانه از این نوع حکومت می‌تواند کل دین را بی‌تأثیر و نیست و نابود گرداند و دچار بحرانهایی بسازد که رهایی از آنها دشوار باشد. نمونه با ارزش جنگ بی‌هدف و طولانی بین ایران و عراق و ممالک حاشیه نشین خلیج است که به هر دو طرف ضررهای زیادی رسانیده است. آنها را به ساحل تباهی و نابودی رسانید. بنابر متحمل شدن خسارات و تلفات شدید یک طرف درگیر و به سبب مواجه شدن کشور با انواع مشکلات و نیز بدلیل خطر بروز تشنجات و ناملایمات داخلی و بالاخره با مداخلت برخی از کشورهای پر قدرت، در ماه اوت ۱۹۸۸ م این جنگ پایان یافت.

این امامت مطلقه که اطاعت و تقلید کورکورانه را می‌طلبد نقش حاکم استبدادی (حکمران مستبد) را بازی می‌کند که به سبب آن، فساد روی زمین رواج می‌یابد و نسل انسانی، زراعت، تجارت، امن و امان همگی با خطر مواجه می‌شوند. در زمان‌های پیشین نیز در دور حکومت‌های افسار گسیخته، چنین تجربه‌هایی شده است و وقتی با این نوع استبداد و تقدس، رنگ دینی هم آمیزش شود و عقیده معصومیت به آن راه یابد؛ مأمور من الله و

۱- روزنامه کیهان، شماره: ۱۸۲، تاریخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۴۰۸ هـ.

قائم مقام نبی قلمداد شود؛ آنگاه چپاولگریش از کجا تا کجا خواهد رسید و ممکن است برای تمام کشور، تمام ملت و یا حداقل برای یک فرقه، به منزله خودکشی و خود سوزی اجتماعی باشد که آن وقت، رهایی از آن، کار آسانی نخواهد بود. علاوه بر این (در نتیجه این اعتقاد تقدس و عظمت) جماعت‌هایی از آدم‌های بی فکر و انسان‌های بی عمل، بیکار، بیهوده و کاهل تشکیل می‌شود که با بازی با ثروت و منابع ملی، آنها را به باد می‌دهند و سرمایه‌های کشور که نتیجه محنتها و زحمتهای بی دریغ و محصول عرقهای غلیظ ملت است صرف خوشگذرانی‌های این طبقه شده، ضایع می‌شود. بیکاری زیاد می‌شود. در طبقات دینی و علمی، کهنوتی و پاپی یا در لباس امام معصوم و مطاع، نظام بی‌رحمانه انحصار طلبی قرون وسطی به وجود می‌آید. از نتایج و فواید کار و تلاش، اشتغال و شایستگی فقط چند خاندان بهره می‌برند و حقوق مردم پایمال می‌شود. طبقه ای به ظهور می‌رسد که جهت امرار معاش خود و برای تربیت و پرورش فرزندان خود، اندک حرکتی حتی حرکت دادن انگشت را هم لازم و ضروری نمی‌دانند و بدون ریختن یک قطره عرق از خود، با ثروت حاصله از زحمات طبقه کارگر به عیش و نوش می‌پردازند.

الله تعالی راست گفته است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيُضُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴].

ترجمه: ای مومنان! بسیاری از علماء و مشایخ (اهل کتاب) مال مردم را به ناحق می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند.

این واقعیت، در این زمان کاملاً آشکار شده است. شیعه ایران و دیگر هم صداهایشان، «لباس تقدسی» را که در حیات آیت الله الخمینی به او پوشانیدند و در تقدیس و تعظیمش، جوش و خروشی را که به نمایش

گذاشتند بیرون از حدود مقرر کرده شریعت است و مخالف با مزاج دین توحیدی که با این وضاحت اعلام می کند می باشد:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾﴾ [آل عمران: ۷۹-۸۰].

ترجمه: «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا، مرا پرستش کنید!» بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید) مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می آموختید و درس می خواندید! و نه اینکه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید. آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟!»

روزنامه ها و آژانس های خبری بین المللی گزارش دادند که هنگامی که خمینی در سوم ژوئن ۱۹۸۹ م در شهر تهران وفات یافت نیروهای امنیتی برای انتقال نعش وی، به بهشت زهرا آمبولانسی را تدارک دیدند. مردم به نعش هجوم آوردند. با این وضعیت، انتقال میت به وسیله آمبولانس ناممکن شد. لذا لاش را به وسیله چرخبال به مقبره رسانیدند. جوش و خروش مذهبی مردم در قبرستان، آنچنان بود که مجمع صدها هزار نفری یکدفعه به طرف لاش هجوم آورده کفن را به تکه های متبرک تبدیل کرد طوری که میت لخت و برهنه شد. مردم به اعلام ها، هشدارها، تیر اندازی ها توجهی نکردند. لاش برهنه به پایین افتاد. مسئولین نظام مجبور شدند کار تدفین را به وقتی دیگر ملتوی کنند و بالاخره بعد از ساعتها تأخیر توانستند دفنش کنند.

خبر تازه این است که حکومت ایران قصد دارد مقبره ای برای او بسازد که از تمام آثار یادگاری دنیا برتر و بالاتر باشد. نقشه اش، نقشه کعبه مشرفه و مشهد امام علی رضا خواهد بود. مسلم است که میلیون‌ها میلیون هزینه در برخواهد داشت. گفته می‌شود مانند تاج محل آگره، زیباترین عمارت جهان خواهد شد.

این همه، مظهر اعتقادی است که تقدس الوهیت را به امامت داده است و خلعتی از معصومیت و عظمت که برای انسان روا نباشد به امامت پوشانیده است و او را از مرتبه بشریت و عبدیت گذرانده و به منزل و مقام «ما فوق البشر» همانجایی که تعلیمات رسول الله ﷺ برای همیشه آن را از بین برده بود رسانیده است.

از صحیح ترین روایات، احادیث و سیرت مطهره رسول الله ﷺ به ثبوت رسیده که هیچ نوع امتیازی را برای ذات خود نمی‌پسندیدند و نه این را که مردم در مدح و تعریفشان آن چنانکه امتهای گذشته در حق انبیای خود روا می‌داشتند غلو کنند و وجودشان را بلندتر از مرتبه عبدیت و رسالت بدانند. حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید:

«برای ما هیچ چیز محبوبتر از ذات گرامی رسول الله ﷺ نبود؛ اما باز هم ما برای ایشان بلند نمی‌شدیم. برای اینکه می‌دانستیم که ایشان دوست ندارند»^۱.

«شخصی، ایشان را با کلمه «یا خیر البریه» (افضل ترین فرد در مخلوقات) مورد خطاب قرار دارد. ایشان فرمودند: این رتبه و مقام از آن حضرت ابراهیم علیه السلام است»^۲.

۱- ترمذی، باب ما جا فی کراهیه قیام الرجل للرجل، مسند امام احمد بن حنبل ۳/۱۳۲

۲- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضل ابراهیم الخلیل علیه السلام

از حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:
 «لا تطرونی كما اطرت النصارى عیسی بن مریم فانما انا عبد فقولوا
 عبدالله ورسوله»^۱.

«در تعریف من، آن چنانکه نصاری در مدیحه سرائی حضرت عیسی بن
 مریم مبالغه کردند کلمات مبالغه آمیز بکار نبرید. من بنده ای بیش نیستم.
 پس اینطور بگویید: بنده الله و پیغمبرش».

رسول الله صلی الله علیه و آله، برای پیشگیری امت از ابتلاء به غلو و مبالغه ای که
 امتهای پیشین گرفتارش شده بودند حتی المقدور سعی خود را کردند.
 امتهای پیشین در تعظیم و تقدیس انبیای کرام و پیشوایان دینی، پا را فراتر
 از مرز اعتدال می گذاشتند و عیناً همین رفتار را با کسانی که به نظر
 خودشان، ممتاز در خیر و صلاح، یکتا در علم و فضل و مشغول به دعوت
 الی الله و جهاد فی سبیل الله بودند می کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله در اواخر
 حیات خویش فرموده بود:

«قاتل الله الیهود و النصارى اتخذوا من قبور انبیائهم مساجد»^۲.

خدا هلاک بگرداند یهود و نصاری را که مقبره های انبیای خود را
 عبادتگاه ساختند.

از حضرت عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در
 آخرین ساعات حیات پر برکت خویش چادری بر چهره مبارک خود انداخته
 بودند اما وقتی احساس تنگی نفس کردند آن را برداشته در همان حال
 فرمودند:

۱- صحیح بخاری، کتاب الانبیا

۲- صحیح بخاری، باب دفن النبی صلی الله علیه و آله و وفاته.

«لعنه الله علي اليهود و النصارى اتخذوا من قبور انبيائهم مساجد (يحدّثوا صنعوا)»^۱.

لعنت خدا بر یهود و نصاری که قبرهای پیغمبران خود را عبادتگاه درست کردند.

(منظور ایشان باز داشتن مسلمین از چیزهایی که امتهای گذشته به آن مبتلا شده بودند بود).

از رسول الله ﷺ به ثبوت رسیده که از نوحه خوانی و سینه زنی بر مردگان جلوگیری می کردند. ۲ این عمل ایشان، فقط جهت تربیت مسلمین بود تا که بر عقیده توحید ثابت قدم بمانند و عبادت فقط از آن خدای واحد باشد؛ عمل، قول و حال، سرشار از این عقیده باشد. زمانی که ایشان ﷺ وفات یافتند اثرات تعلیمات، نوحه تربیت و تعامل ایشان بیشتر آشکار شد. رسول الله ﷺ، برای صحابه کرام افضل و محبوبتر از تمام جهانیان بود. محبت ایشان ﷺ در اعماق دل و جانشان، ریشه دوانیده بود. از جان، مال و فرزندان خود، رسول الله ﷺ را بیشتر دوست داشتند؛ اما هنگام وفاتشان، هیچکس غلو را آنچنان که مقام تقدیس به تعظیم و محبت بدهد به نمایش نگذاشت؛ از صحابه کرام بشمول حضرت علی ابن ابیطالب و دو فرزند ایشان حضرات حسنین رضی الله عنهما نیز این امر به ثبوت نرسیده است. این همه احتیاط در طرز عمل، فقط به این خاطر بود که افراد آن عصر مبارک، عقیده توحیدشان پخته و راسخ بود.

۱- صحیح بخاری، باب مرض النبی ﷺ و وفاته.

۲- در کتاب الجنائز سنن ابن ماجه آمده: النياحه من امر الجاهلیه: نوحه خوانی از رسوم جاهلیت است.

برعکس این، شیعیان ایران که رشد فکریشان بر عقیده امامت و معصومیت بوده و در تعظیم رهنمایان خود تا سر حد تقدیس پیش رفته‌اند این‌ها همه نتیجه عقیده امامت، غلو و افراط‌گری‌های ایران است که از عقائد جاهلی زردشتی فارس قدیم به ارث برده است.

«اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه»

«وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وعلی آله و صحبه واهل بیته وسلم»

«ترجمه این کتاب در ۱۲ رمضان سال ۱۴۲۱ هـ ق به فضل و کرم خدا به پایان

رسید»

«لله الحمد أولا و آخرا»